

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سراج منیر

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد و هابیت (۴) - زمستان ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع)

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سر دبیر: اکبر اسدعلیزاده

اعضای هیئت تحریریه:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجبی (عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (عضو هیئت علمی گروه کلام مرکز آموزش حج)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین اکبر اسدعلیزاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

مدیر اجرایی: محمدعلی موحدی پور

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: هادی شجاعی

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: آل البيت (ع)

نشانی: قم - خیابان شهداء (صفائیه) - نبش کوچه آمار - پلاک ۶۱۸

ص.پ: ۱۱۶۶ - ۳۷۱۳۵ تلفکس: ۷۷۴۰۷۲۹ - ۰۲۵۱

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.

فراخوان مقاله

پژوهش‌نامه سراج‌نیر، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش‌نامه هستند، دعوت می‌کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش‌نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

محورهای پژوهش‌نامه:

١. تبارشناسی و‌هاییت
٢. تقدیمانی و عقاید و‌هاییت
٣. جریان‌شناسی و‌هاییت
٤. رویدادهای معاصر و‌هاییت

و سایر مباحث مرتبط با موضوع و‌هاییت.

◆ راهنمای تنظیم مقالات

از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤلیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن، و در پاورقی با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۰ باشد.
۶. متون عربی به‌کار رفته در متن، با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۳ نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات در صورت امکان تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التالیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email)، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژه‌ها: خلاصه مقاله به همراه کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ - ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
۶. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلف، مترجم یا محقق: نام و نام خانوادگی، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:
وهاییگری، حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.

فهرست مطالب:

سر مقاله

۷..... قبیله انحراف

مقالات فارسی

- ۱۷..... بررسی رابطه عقاید دیوبندیه و وهابیت / محمد طاهر رفیعی
- ۴۱..... بر بهاری از کهن ترین تئوریسین های وهابیت / محسن نبی نژاد
- ۶۳..... سلفیه درباری / احمد ربیعی فر
- ۸۷..... علمای شافعی و ابن تیمیه / حبیب عباسی
- ۱۰۹..... مصحف امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ حقیقت یا توهم؟ / اسدالله رضایی
- ۱۴۳..... وهابیت و تحریف میراث های علمی / رحمت الله ضیائی

گفتگو

۱۷۱..... جریان های درون وهابیت / سید مهدی علیزاده موسوی

گزارش ها

سلسله گزارش هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۲)؛

- ۱۹۷..... گزارش کتاب وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی / مهدی فرمانیان
- ۲۱۱..... کتاب شناسی شفاعت / اباذر نصراصفهانی
- ۲۲۳..... پاسخ گویی مجازی / علی مرتضوی نیا
- ۲۴۱..... پرسش و پاسخ / سید محسن مهرحسینی

مقالات عربی

- التشبيه والتجسيم عند ابن تیمیة / آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دامت برکاته) ۲۵۵
- نماذج من فتن ابن تیمیة و مواقف العلماء منها / سید حسن آل مجدد ۲۶۷
- ویل لهذه المفاهیم (۲) / فیصل العلیاوی ۲۸۳



سرمقاله



◆ قبیله انحراف

در طول تاریخ اسلام عزیز جریان‌های انحرافی فراوانی ظهور و افول کرده‌اند، لکن برخی از آنها با عوام‌فریبی و حکومت‌گرایی توانستند در جوامع اسلامی به عمر کوتاه خود چند صباحی بیفزایند، لکن در نهایت طبق وعده الهی از بین خواهند رفت: ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱.

تمام جریان‌های انحرافی در یک نقطه با هم مشترک‌اند: همه آنها می‌کوشند بر اساس خودخواهی‌ها و جمود فکری خود دین را به نفع خود تفسیر کنند و آن را ابزار اثبات و استقرار خود قرار دهند و در واقع، از آموزه‌های دینی علیه خود دین بهره می‌جویند. بدین ترتیب میان مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کنند: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۲، و ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۳.

علل و عوامل متعددی در انحرافات فکری و عقیدتی و فرقه‌سازی و جریان‌سازی می‌تواند دخیل باشد که از عمده‌ترین آنها، دوری از الگوها و اسوه‌های الهی است.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۰.

۳. سوره توبه، آیه ۳۲.

خداوند متعال، پیامبر اکرم ﷺ و اولیای الهی را اسوه و الگوی انسان‌ها در تمام زمینه‌ها قرار داده است. هر کس از این اسوه‌ها دور باشد، در تفسیر و تبیین آموزه‌های دینی و کتاب و سنت، با مشکل مواجه خواهد شد و در نهایت، انحراف فکری و تفسیر انحرافی از دین به جامعه تحویل می‌دهد: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱، ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲، ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳، مصداق تام اهل ذکر پیامبر اکرم ﷺ و معصومین عليهم السلام هستند: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۴ یا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۵. بر اساس روایات، وقتی درباره امور دینی اختلاف پیدا شد، باید کتاب قرآن و سنت رسول خدا ﷺ مراجعه کرد و تفسیر به رأی نکرد: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۶، یا در امور آنها را واسطه قرار دهید. پیامبر اکرم ﷺ به ما مسلمانان سفارش کرده‌اند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا

لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا.^۷

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۶.

۳. سوره نحل، آیه ۴۳.

۴. سوره حشر، آیه ۷.

۵. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۶. سوره مائده، آیه ۳۵.

۷. الجامع الصحیح (سنن ترمذی)، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۸، ص ۱۳۸، ح ۲۱۶۳۴، و ص ۱۵۴، ح ۲۱۷۱۱؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۴۹۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۲۹، ح ۴۷۶۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳، ح ۸۷۱ و ۸۷۲.

در حدیثی دیگر فرمودند:

إِنَّمَا مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رُكْبِهَا فِيهَا نَجَى وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱

وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانَ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ.^۲ فَإِذَا خَالَفْتَهَا قَبِيلَةٌ...
فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ.^۳

اینها نمونه هایی از آیات و روایاتی است که برای در امان ماندن امت اسلامی از هرگونه کج‌اندیشی و انحراف و برای پیدا کردن راه حق و حقیقت و صراط مستقیم (اسلام ناب)، اسوه و الگوهای را توصیه می‌کند.

و هم‌چنین عواملی چون افراط و تفریط در فهم باورها و آموزه‌های دینی، فریب خوردن از دشمنان، جهل و نادانی، خودخواهی و خودبینی، منفعت‌طلبی، ریاست‌طلبی، تحریف دین، دنیاگرایی، هواپرستی، اباحی‌گری، نفوذ فرهنگ‌های بیگانه، عمل نکردن به آموزه‌های دینی، تفسیر به رأی و ... از اسباب دیگر انحرافات به شمار می‌روند. یکی از این قبیله‌های منحرف، موسوم به وهابیت است که ریشه‌های فکری آن به قرون اولیه اسلام بر می‌گردد. این جریان فکری در سه نوبت ظهور و بروز داشت:

۱. ابتدا در قرن چهارم هجری توسط ابومحمد حسن بن علی بن خلف بر بهاری (۲۳۳-۳۳۹ق) این جریان انحرافی مطرح شد. وی هر نوع مرثیه‌خوانی بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را ممنوع کرد و حکم قتل عزاداران و مرثیه‌خوانان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را صادر و هرگونه زیارت قبور اولیای الهی و ائمه علیهم السلام را منع کرد و کسانی که زیارت قبور را جایز می‌دانستند (اعم از شیعه و

۱. مسند البزار، ج ۹، ص ۳۴۳، ح ۳۹۰۰، و ج ۱۱، ص ۳۲۹، ح ۵۱۴۲؛ المعجم الصغير، ج ۲، ص ۸۴، ح ۸۲۵؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۵۵۳۶؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۴۵-۴۶، ح ۲۶۳۶ و ۲۶۳۸، و ج ۱۲، ص ۳۴، ح ۱۲۳۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۷۳؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۵.
۲. المعجم الكبير، ج ۷، ص ۲۲، ح ۶۲۶۰.
۳. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۵.

سنی)، کافر و گمراه قلمداد می‌کرد و دستور داد هر کس با باورهای او مخالفت ورزد، اموالش را غارت کنند و خرید فروش آنها را بر هم بزنند.^۱

بربھاری و پیروان او برای خداوند مانند و شبیه قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف و دست و انگشتان و دو پا یا کفشی از طلا و صاحب گیسوان تصور می‌کردند.^۲ در تفسیر آیه شریفه ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۳، می‌گفتند که خداوند روز قیامت پیامبرش را کنار خودش و بر روی عرش می‌نشانند، اما اهل سنت این تفسیر را نپذیرفتند. این تفسیر انحرافی، باعث بروز فتنه و کشتار گشت؛ به طوری که عده زیادی از طرفین به خاک و خون کشیده شدند.^۴

برداشت‌های سطحی و ظاهری بربھاری و پیروان او از آیات قرآن کریم و تفسیر به‌رأی، تکیه بر باورها و دریافت‌های ذهنی، غرور و نادانی و تعصب جاهلی آنان سبب شد که فتنه‌جویی آنان بالا بگیرد و آرامش از جامعه رخت بریندد. خلیفه الراضی، حاکم وقت، با نکوهش باورها و رفتارهای این گروه با آنان به مبارزه برخاست و بربھاری و پیروان او را پراکنده کرد.

۲. در قرن هشتم هجری احمد بن تیمیہ (۶۶۱ - ۷۲۸ق) این جریان را به طور آشکار و گسترده مطرح ساخت و او بار دیگر احادیث تشبیه و تجسیم و جهت داشتن خداوند را مطرح کرد و بر حفظ ظواهر آنها اصرار ورزید. بدین ترتیب انحراف خود را آشکار ساخت، به ویژه موقعی که ساکنان شهر «حماة» از وی خواستند تا آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۵ را تفسیر کند، وی در تفسیر این آیه دچار لغزش شد و

۱. ر.ک: وهابیان، ص ۲۶.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۸.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۱۳.

۵. سوره طه، آیه ۵.

برای خداوند مکانی در فراز آسمان‌ها تعیین کرد که بر عرش متکی است.^۱ وی با این تفسیر نادرست خود، آشکارا برای خداوند، جهت و سمت جسمانی قائل شد.^۲ به نظر ابن تیمیه، پیامبران و اولیای الهی پس از مرگ، هیچ تفاوتی با افراد عادی ندارند. وی معتقد بود که هرگونه مسافرت به قصد زیارت قبور انبیا و صالحان و نذر کردن، سوگند خوردن و بوسیدن و مسح کردن مزار آنان حرام و مایه شرک است. ایشان آیات و روایات مربوط به فضایل و مناقب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خاندان پاک او را که بسیاری از محدثان به صحت آن تصریح کرده‌اند، بدون ارائه مدرکی، انکار می‌کند و همه را مجعول می‌داند؛ از جمله وی آیه شریفه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾**^۳ را که طبق نقل ۶۴ محدث و دانشمند اسلامی درباره امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده، انکار می‌کند^۴ و آیه شریفه مودت^۵ را که به نقل ۴۵ محدث و دانشمند درباره خاندان رسالت نازل شده،^۶ تکذیب می‌کند.^۷

انتشار افکار انحرافی ابن تیمیه در میان علمای اسلام غوغایی به راه انداخت. علمای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، بر ضد افکار ابن تیمیه قیام کرده و ده‌ها ردیه علیه وی نوشتند.

۳. سومین بار محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ق) در قرن دوازدهم در منطقه نجد رسماً موجودیت قبیله انحراف را اعلام کرد. وی به کمک استعمارگران با استفاده از مبانی فکری ابن تیمیه، نظریه‌های او را مجدداً مطرح ساخت. ابن عبدالوهاب برای عملی ساختن تفکرات خود با محمد بن سعود (نیای خاندان سعودی) امیر منطقه

۱. مجموعه الرسائل الکبری، ص ۴۲۹، رساله ۱۱.

۲. ر.ک: مختصر منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۷۸.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴. ر.ک: منهاج السنه، ج ۲، ص ۶۱۱.

۵. سوره شوری، آیه ۲۳.

۶. ر.ک: الغلیر، ج ۳، ص ۱۵۶-۱۷۲.

۷. ر.ک: مختصر منهاج السنه، ج ۱، ص ۳۵۲.

«درعیه»، برای کشورگشایی و به اصطلاح خودشان مبارزه با کفر و شرک پیمان بست. پس از این پیمان، محمد بن عبدالوهاب به رؤسای قبایل مهم نجد نامه نوشت و آنان را دعوت به همکاری کرد. سپس به کمک ابن سعود و برخی قبائل، لشکری تشکیل داد و علیه مسلمانان قیام کرد و مسلمانان را به کفر و شرک متهم ساخت و با حمله به شهرها، روستاها و مساجد، زیارتگاه‌های صحابه و اولیای الهی را با خاک یکسان کرد و مردمی که در برابر او ایستادگی می‌کردند، به خاک و خون کشید و اموال آنها را به عنوان غنایم جنگی به غارت برد.^۱

بدین ترتیب ابن عبدالوهاب با استفاده از شعارهای اسلامی تمام مسلمانان را که به آنها لیبیک نگفتند، کافر و مشرک خواند و کشتن و غارت اموال آنها را مباح شمرد و کلیه آثار و شعائر اسلامی را به عنوان مظاهر کفر و شرک واجب الهدم اعلام کرد.

این فرقه به کمک استعمارگران رخنه بزرگی را در جهان اسلام ایجاد کرده‌اند و باعث تفرقه و تضعیف و ایجاد تشتت در میان مسلمین گشته‌اند. آنان در طول تاریخ عامل مهمی در تسلط قدرت‌های بزرگ بر جهان اسلام بوده‌اند و بی‌شک شناخت این فرقه و آگاهی از روش‌ها و ترفندهای تبلیغی آنان، مسلمانان را از فروغلتیدن در افکار انحرافی آنها باز می‌دارد.

۱. ر.ک: روضة الأفكار والأفهام، ص ۲۰۳-۸۱؛ تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۳۱ به بعد؛ تاریخ العربیة السعودیة، ص ۱۱۲-۱۲۰.

مقالات فارسی

- ✓ بررسی رابطه عقاید دیوبندیہ و وہابیت
- ✓ برہاری از کهن ترین تئوریسین های وہابیت
- ✓ سلفیہ درباری
- ✓ علمای شافعی و ابن تیمیہ
- ✓ مصحف امام امیرالمؤمنین علی علیہ السلام؛ حقیقت یا توہم؟
- ✓ وہابیت و تحریف میراث های علمی

بررسی رابطه عقاید دینداری و ولایت

* محمد طاهر رفیعی

◆ چکیده

دیوبندیه نماینده نوع تفکر کلامی و فقهی- در چهارچوب فقه حنفی و کلام ماتریدی، با گرایش‌های صوفیانه- در شبه قاره هند هستند که در جریان مبارزه با استعمار انگلیس بر هند به وجود آمده‌اند. دیدگاه‌های کلامی آنها تا اندازه زیادی با افکار سلفی وهابی مغایرت دارد و تضاد آنان با وهابیت چنان است که به تکفیر همدیگر پرداخته‌اند. هرچند برخی دیوبندیان متأخر به دلایلی سعی در نزدیک شدن خود به وهابیت دارند، ولی نویسندگان وهابی پیوسته به تکفیر آنها پرداخته و ادعای قرابت آنها را فریبکارانه شمرده‌اند.

کلیدواژگان: دیوبندیه، دارالعلوم، وهابیت، اهل حدیث، اهل سنت، حنفی، هند، ماتریدی.

◆ مقدمه

در سده اخیر جریان‌ها و مکاتب مهمی در جهان اسلام و منطقه به وجود آمده‌اند که از نظر اعتقادی، سیاسی و اجتماعی نقش اساسی داشته‌اند. در این میان دیوبندیه از مهم‌ترین جریان‌هایی است که با هدف آزادسازی هند از استعمار انگلیس به وجود آمد و در گذر زمان به مکتب مهم و تأثیرگذار فکری و سیاسی تبدیل گردید. دیوبندیه نماینده نوعی تفکر کلامی و فقهی - در چهارچوب فقه حنفی و کلام ماتریدی - متأثر از بیشتر گرایش‌های تصوف شبه قاره هند و منسوب به مدرسه دارالعلوم دیوبند است که شیخ محمد قاسم نانوتوی در ۱۵ محرم ۱۲۸۳ق با همکاری شیخ رشید احمد گنگوهی در منطقه «دیوبند» هند تأسیس کرد.^۱

دیری نگذشت که این مکتب مرکز مطالعات کلامی گردید و جوانان اهل سنت از کشورهایی همانند ترکستان، روسیه، چین، ایران و افغانستان به دیوبند آمدند.^۲ از نظر سطح علمی، این مدرسه نزد اهل سنت به الأزهر دوم معروف است.

احمد سرهندی، شاه ولی الله دهلوی، عبدالحق محدث دهلوی، سید احمد عرفان بریلوی و امدادالله مکی، مهم‌ترین شخصیت‌های تأثیرگذار بر تفکر دیوبندیان به شمار می‌آیند. بزرگان دیوبندیه نیز عبارت‌اند از: محمد قاسم نانوتوی، احمد رشید گنگوهی، محمود حسن، انورشاه کشمیری، حسین احمد مدنی، خلیل احمد سهارنپوری، ابوالحسن ندوی و غیره.

نکته مهم در مورد اهل سنت هند این است که قریب به اتفاق آنان از مذهب حنفی پیروی می‌کنند و از این جهت در نقطه مقابل وهابیت که حنبلی‌اند، قرار دارند، ولی هم‌اکنون تفکر سلفیان وهابی بسیاری از جوامع اهل سنت را تحت تأثیر قرار داده است که این تأثیرگذاری کم و بیش میان اهل سنت شبه قاره نیز مشاهده می‌شود. از این‌رو، پیش از پرداختن به ارتباط کلامی دیوبندیه با وهابیت، ضرورت دارد از رابطه دیوبندیان با آنها و به‌خصوص نقش شاه ولی الله در گسترش سلفیت از نوع وهابی بحث گردد.

۱. الدیوبندیة، ص ۲۱.

۲. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۲۰.

◆ رابطه دیوبندیه با سلفیت و اهل حدیث

تعبیر سلفیت و اهل حدیث در بیشتر موارد، به معنای واحدی به کار رفته و بر کسانی اطلاق شده است که در فهم و تفسیر آموزه‌های دینی تنها به سنت پیامبر ﷺ و اقوال صحابه و علمای سلف (تابعین و تابع تابعین) تکیه دارند.^۱

به طور کلی بررسی ارتباط میان سلفیت، اهل حدیث، اصحاب اثر و وهابیت، نیازمند بحث مفصل و دقیقی است که باید در جای دیگر طرح گردد، اما به اجمال می‌توان به این نکته اشاره کرد که در نگاه دقیق‌تر اهل حدیث یا همان اصحاب حدیث، فراگیرتر از سلفیت‌اند و سلفیت یکی از شاخه‌های آن را تشکیل می‌دهد. هم‌چنان که سلفیت نیز مساوی با وهابیت نیست، بلکه تفکر عام‌تری است که در میان غیر وهابیت نیز وجود دارد و وهابیت، افراطی‌ترین جریان آن را شکل می‌دهد؛ زیرا پیشینه توجه به حدیث و اثر، به صدر اسلام بر می‌گردد که چنین رویکردی با تفسیر خاص آن زمان درباره اثر و حدیث کم و بیش وجود داشت، ولی در تاریخ اهل سنت احمد بن حنبل مهم‌ترین فردی بود که بر ضرورت تکیه بر ظواهر قرآن و سنت و اقوال سلف بیش از دیگران تأکید ورزید. او با نوشتن اعتقادنامه‌ای با تکیه بر آثار سلف، مرز اهل سنت و بدعت را نیز تعیین کرد و آنهایی را که اعتقادات مورد نظر او را نداشتند، بدعت‌گذار معرفی کرد و دیگران را اهل سنت نامید. از آن پس بود که بسیاری از اهل سنت حتی آنها که به معنای مصطلح حنبلی نبودند، اعتقادنامه او را به عنوان اعتقادنامه مبتنی بر سنت پذیرفتند. از این‌رو، گرایش به سلف و حدیث در میان بسیاری از جریان‌های اهل سنت کم و بیش وجود داشت و ادامه یافت؛ هرچند به صورت افراطی این روش در میان پیروان مکتب او ادامه پیدا کرد، تا آنکه در قرن‌های بعد ابن تیمیه و سپس ابن عبدالوهاب، بیش از پیش آن را تقویت کردند. هم‌اکنون سلفیت گرایش‌های متفاوتی دارد و سلفیه وهابیت یکی از آنهاست که رویکرد افراطی به سلف دارد و با هرگونه تفسیر و توجیه عقلانی و عرفانی آموزه‌های دینی مخالف است؛ هم‌چنان که خدشه در اقوال سلف را نیز جایز نمی‌دانند. در مقابل آنها، سلفیه معتدل قرار

۱. ر.ک: موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، ص ۶۳۱. البته در این اثر تنها معنای لغوی و اصطلاحی اهل حدیث آمده است.

دارد. آنها ضمن تأکید بر ضرورت توجه به اقوال سلف، از تفسیرهای عقلانی و عرفانی آموزه‌های دینی نیز رویگردان نیستند. سلفیت شبه قاره بیشتر در این دسته قرار می‌گیرد.^۱ درباره پیدایش اهل حدیث و سلفیت در هند، بعضی معتقدند که این مکتب یکی از دو شاخه نشئت گرفته از مکتب فقهی ابوحنیفه است که دومی آن مکتب تصوف است.^۲ اما با قطع نظر از منشأ اولیه آن، نقش شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۴ - ۱۱۷۶ ق) و پیروان وی در پایه‌گذاری مکتب حدیثی که به گسترش سلفیت و حدیث‌گرایی در شبه قاره انجامید، بسیار حیاتی است.^۳ شاه ولی الله در سال ۱۱۴۲ ق به سفر حج رفت و پس از دو سال، وقتی به هند بازگشت، بیشتر به تدریس و تألیف علم حدیث پرداخت و شاگردان و مریدان زیادی تربیت کرد.^۴ پس از آن با ورود محدثانی از کشورهای دیگر به هند و مسافرت جمعی از علمای هند به حجاز و با تلاش‌های پی‌گیر شاه ولی الله و پیروان او، حدیث رونق زیادی در هند یافت،^۵ تا جایی که امروزه نه تنها اهل حدیث منطقه، بلکه جریان‌های فکری دیوبندیه و بریلویه نیز خود را منتسب به شاه ولی الله می‌دانند و به آن افتخار می‌کنند.^۶

هرچند امروزه اهل حدیث جریان مجزای از دیوبندیه و دیگر جریان‌ها به شمار می‌آید، اما این دسته‌بندی به معنای تقابل جدی و کامل میان آنان نیست، بلکه پیروان شاه ولی الله را نیز می‌توان به سلفیت افراطی - که تا اندازه‌ای از وهابیت نیز متأثرند - و معتدل تقسیم کرد که بسیاری از دیوبندیان در این دسته قرار می‌گیرند؛ چنان که

۱. ر.ک: آشنایی با فرق تسنن، ص ۹۷-۹۲؛ «انشعابات اصلی سلفیه در سطح جهانی»، <http://www.theory.blogfa.com>.

۲. سفرنامه پاکستان، ص ۱۸۶.

۳. ر.ک: *أعلام المحدثین فی الهند*، ص ۷-۸.

۴. *المدارس الدینیة الباکستانیة*، ص ۲۷؛ و ر.ک: *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ص ۱۹؛ *جنبش اسلامی پاکستان*، ص ۱۱۵.

۵. *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۹۶.

۶. ر.ک: *مذهبی جماعتون کافکری جایزه* (بررسی فکری گروه‌های مذهبی)، ص ۹۵، به نقل از: *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۱۱۵.

۷. ر.ک: *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۹۶؛ *أعلام المحدثین فی الهند*، مقدمه ندوی، ص ۶-۹-۷ و ۷۲.

برخی از بزرگان دیوبندیه همانند نانوتوی و رشید احمد گنگوهی که در انتشار حدیث نقش مهمی داشته‌اند، در مدرسه شاه عبدالعزیز فرزند شاه ولیّ الله تربیت یافته‌اند.^۱ بدین ترتیب دیوبندیان نیز همانند سایر جریان‌های شبه قاره، از حدیث‌گرایی شاه ولیّ الله تأثیر زیادی پذیرفته بودند. هرچند برخی از آنان به سلفیت و اهل حدیث گرایش بیشتری یافته‌اند که تعیین مرز دقیق میان آنان نیاز به دقت بیشتری دارد.

به گفته خلیل احمد سهارنپوری، ابتدا تعریف خاصی از وهابیت در شبه قاره هند وجود نداشت، بلکه وهابیت به کسانی اطلاق می‌شد که تقلید را ترک و از احادیث اجتهاد می‌کردند. سپس دامنه مفهومی آن توسعه یافت و بر هر کسی که به سنت عمل و امور مستحدثه را ترک می‌کرده، اطلاق شد. زمانی هر کسی که از سجده بر قبور اولیا و طواف آن منع می‌کرد، وهابی نامیده می‌شد و زمانی دیگر این مفهوم آن‌چنان گسترش یافت که نوعی سبّ و ناسزا به شمار می‌رفت. لذا هر کس که در هند سنی حنفی بود، به عنوان فاسد العقیده به وهابیت متهم می‌شد.^۲

محمد تعلق، از حاکمان اسلامی هند در اواخر قرن هشتم، اولین کسی بود که کتاب‌های ابن تیمیه را مطالعه کرد و شدیداً با آنچه او بدعت می‌دانست، به مبارزه برخاست،^۳ اما مسافرت‌های پیوسته علمای هند، به خصوص شاه ولیّ الله و شاگردان و پیروان وی به حجاز،^۴ ضمن آنکه باعث رونق یافتن گرایش به حدیث در شبه قاره گردید، به ترویج بیشتر افکار ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب نیز انجامید.

مهم‌ترین ویژگی‌های سلفیان شبه قاره و نواحی آن، چنین بیان شده است: مبارزه با مذهب‌گرایی و تقلید و تأکید بر اجتهاد شخصی؛ پرداختن جدی به مسائل فرعی فقهی و انجام مباحثات فراوان در اطراف آنها با دیگران؛ تکفیر دیگران حتی در امور جزئی.^۵

۱. اعلام‌المحدثین فی الهند، ص ۲۹-۳۰. در باره جایگاه حدیث در شبه قاره، ر.ک: الثقافة الإسلامية فی الهند.

۲. المهند علی المهند، ص ۲۹-۳۳.

۳. من اعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۷۴.

۴. ر.ک: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۱۳.

۵. المدارس الدینیة الباکستانیة، ص ۷۹-۸۰.

◆ رابطه شاه ولی الله با وهابیت

به طور کلی، درباره رابطه شاه ولی الله با ابن عبدالوهاب و نقش او در ترویج وهابیت در هند دو دیدگاه مطرح است:
عده‌ای به دلیل برخی شباهت‌های فکری میان اندیشه‌های شاه ولی الله و وهابیت، ارتباط میان او و محمد بن عبدالوهاب را بعید ندانسته‌اند. برخی قرائن این ادعا، عبارت است از:

- امکان مشترک بودن استادان شاه ولی الله و ابن عبدالوهاب؛^۱
 - حمایت شاه ولی الله از برخی افکار ابن تیمیه؛^۲
 - تشابه فکری او با وهابیت در تعریف توحید و شرک؛
 - مخالفت شاه ولی الله و ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب با برخی اعمال صوفیان؛^۳
 - دفاع پیروان شاه ولی الله از اجتهاد شخصی و مبارزه آنها با تقلید.^۴
- بنا بر شواهد یاد شده، برخی شاه ولی الله را نسخه هندی وهابیت دانسته^۵ و اهل حدیث شبه قاره را طیفی در اطراف وهابیان معرفی کرده‌اند که هرچند آنها وهابی کامل به شمار نمی‌آیند، ولی تکیه آنان به سنت، آنان را در حمایت کامل وهابیان قرار داده است.^۶ برخی از اهل حدیث شبه قاره نیز از شباهت فکری خود با وهابیت دفاع کرده‌اند.^۷

از طرفی، برخی وهابیان همانند شمس سلفی وهابی نیز از شاه ولی الله به دلیل مبارزه با شرک و بدعت و خرافات بسیار تمجید کرده است؛^۸ چنان که در کتاب حجة الله البالغة شاه ولی الله، همچنین تحفة الایثنی عشریة پسرش عبدالعزیز و رساله

۱. ر.ک: همان، ص ۱۶ و ۹۹.

۲. دین و سیاست، ص ۳۱۲.

۳. فرق تسنن، ص ۶۶۸؛ جنبش اسلامی پاکستان، ص ۶۱.

۴. المدارس الدینیة الباکستانیة، ص ۷۰-۷۲.

۵. ر.ک: روزنامه رسالت، «نسخه هندی وهابیت»، ۲۲/۵/۸۷، ش ۶۴۹۹، ص ۱۸.

۶. سفرنامه پاکستان، ص ۱۶۸ و ۱۸۶-۱۸۷.

۷. الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیه و معارضیه، ص ۱۹-۲۰.

۸. الماتریدیة، ج ۱، ص ۳۹۶-۳۹۷.

التوحید نوه‌اش شاه اسماعیل دهلوی نیز، بسیاری از آداب و رفتارهای مردم، از مصادیق شرک شمرده شده و نقد گردیده است که در تبیین آن تفاوت چندانی با وهابیت دیده نمی‌شود.

ابوالحسن ندوی نیز در معرفی دهلوی، او را در ردیف ابن تیمیه معرفی کرده است.^۱ او در جایی ضمن تمجید فراوان از ابن تیمیه و دفاع از افکار او، از شاه ولیّ الله و پیروانش به عنوان بهترین ترویج‌کنندگان اندیشه‌های ابن تیمیه نام برده است. ندوی افزوده است که با تلاش‌های آنان، از قرن سیزدهم به بعد، مدارس زیادی بر اساس ترویج اندیشه‌های ابن تیمیه تاسیس گردیده و به تربیت شاگردان پرداخته‌اند.^۲ البته این سخنان، بیش از اثبات رابطه شاه ولیّ الله با وهابیت، از علاقه ندوی به ابن تیمیه خبر می‌دهد. اما از آن طرف، بنا به شواهد دیگر، برخی ارتباط شاه ولیّ الله با ابن عبدالوهاب را بعید دانسته‌اند؛ از جمله آنکه:

- ابن عبدالوهاب، حنبلی و از اصحاب حدیث بود و دهلوی، حنفی و ماتریدی است؛
- شاه ولیّ الله به تصوّف و همچنین به علم کلام توجه زیادی داشت، برخلاف ابن عبدالوهاب؛

- هیچ مدرکی دالّ بر اینکه آنها یکدیگر را ملاقات کرده و تحت تأثیر یکدیگر قرار گرفته باشند، در دست نیست^۳ و تشابهات میان آن دو معلول جوّ عمومی مکاتب علمی مدینه است.^۴

به هر تقدیر هم‌اکنون پیروان شاه ولیّ الله دارای گروه‌های متعددی می‌باشند که برخی از آنها به عنوان گروه سلفیه و اهل حدیث مطرح است و تا اندازه‌ای خط و مشی متفاوتی با گروه‌های دیگری همانند دیوبندیه و غیره دارد که به وهابیت نزدیک‌تر است. طبق این دسته‌بندی، دیوبندیان جدا از سلفیت و چه بسا در تقابل با آنان قرار

۱. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۲۵-۲۶.

۳. ر.ک: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۱۶.

۴. فرق تسنن، ص ۶۶۷-۶۶۸.

دارند، اما در عین حال تفکر سلفی به میان آنان نیز راه یافته است و حتی برخی از آنان بسیار نزدیک به وهابیت می‌اندیشند.

ارتباط نزدیک سلفیت شبه قاره با وهابیت در سال‌های بعد نیز شاهد روشنی بر هم‌فکری آنان است؛ از جمله در دوران جهاد مردم افغانستان بر ضد شوروی (۱۹۷۹ - ۱۹۹۲م)، در کنار کمک‌های تسلیحاتی کشورهای عربی به گروه‌های جهادی، انجمن‌ها و محافل مذهبی، عربستان به انگیزه تبلیغ و کمک به مجاهدان و مهاجران افغانی و یاری‌رسانی به گروه‌های داخلی پاکستان، وارد این کشور شد و سرمایه‌گذاری‌های اصلی خود را در زمینه تأسیس مدارس و مساجد، بر محور آموزش افکار اسلام سنتی مبتنی بر تفسیر وهابیت، متمرکز کرد. در این میان، «جمعیت اهل حدیث» پاکستان بیش از همه از حمایت‌های عربستان برخوردار بود و بیش از هر گروه دیگری از منافع عربستان دفاع کرد که در پی آن، وهابیت به نحو بی‌سابقه‌ای در این ناحیه قدرت یافت.^۱

◆ نقش احمد عرفان و شاه اسماعیل در ترویج وهابیت

با وجود آنکه احمد عرفان بریلی (۱۲۰۱ - ۱۲۴۶ق) و شاه اسماعیل دهلوی، از سران نهضت آزادی‌بخش هند، در ترویج سلفیت نزدیک به وهابیت نقش زیادی داشتند، تا آنجا که برخی آن دو را عامل اصلی انتشار وهابیت در هند می‌دانند،^۲ برخی دیگر چنین انتسابی را اتهام انگلیسی‌ها برای شکست حرکت انقلابی آنها دانسته‌اند.^۳ عبدالمنعم نمر در این باره می‌نویسد:

سید احمد به دو چیز دعوت می‌کرد: یکی پاک‌سازی دین از بدعت‌ها و خرافات شایع میان عوام؛ دوم دعوت به جهاد. در اینجا انگلیس حيله‌ای

۱. جنبش اسلامی پاکستان، ص ۸۹-۹۰.

۲. دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب و أثرها في العالم الإسلامي، ص ۱۴۹-۱۵۱؛ الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقیدته السلفية و دعوته الإصلاحية و ثناء العلماء عليه، ص ۵۵-۵۶؛ زعماء الإصلاح في العصر الحديث، ص ۱۹ و ۹۶.

۳. من أعلام المسلمين و مشاهيرهم، ص ۱۴۰-۱۴۳؛ المدارس الدينية الباكستانية، ص ۷۶-۷۷؛ دین و سیاست، ص ۳۱۸.

به کار برده، سید احمد و مجاهدین را متهم به وهابی بودن کرد. امری که برای مردم بسیار نفرت‌انگیز بود. به همین خاطر مردم تحت تأثیر این شایعات قرار گرفته و از همکاری با سید احمد خودداری ورزیده و حتی او را با زهر نیز مسموم کردند...^۱

برخی معتقدند هرچند دعوت شاه اسماعیل و احمد عرفان با دعوت محمد بن عبدالوهاب همخوانی دارد ولی در نوع تبلیغات و عقاید تفاوتی با هم ندارند اما این گونه نبود که آنها هم‌دست بوده و درصدد انتشار عقاید وهابیت در هند باشند، بلکه آنان بدون تأثیرپذیری از همدیگر قیام کرده بودند و انتساب به وهابیت اتهامی از سوی مخالفان برای سرکوب قیام آنان بود.^۲

با قطع نظر از نفی یا اثبات رابطه سید احمد با ابن عبدالوهاب، همخوانی ظاهری عملکرد او با وهابیت، همانند کشتار مردم به اتهام بدعت و خرافات و امور دیگری از این قبیل،^۳ که بیشتر پس از سفر به حجاز پی‌گیری می‌شد، بستر مناسبی برای چنین تبلیغاتی فراهم کرده بود،^۴ ضمن آنکه احمد عرفان و شاه اسماعیل در این سفر با علمای سلفی حجاز، از جمله محمد شوکانی (۱۱۷۳-۱۲۵۰ق)، از هم‌فکران اصلی ابن عبدالوهاب، ملاقات داشتند؛^۵ چنانکه پس از بازگشت از این سفر به هند، شاه اسماعیل برای اولین بار علناً ترک تقلید و برخی مسائل دیگر را شعار می‌داد. همچنان که او کتاب *تقویة الایمان* را مشابه کتاب *التوحید* ابن عبدالوهاب، و چندین کتاب دیگر را در رد زیارت و توسل و دیگر مسائل اختلافی نوشته بود.

چنین مسائلی ضمن آنکه باعث ترویج سلفیت تندرو و معروف شدن شاه اسماعیل به اسم وهابی و سلفی گردید، رویگردانی بیشتر مردم از آنان و در نتیجه شکست قیام آنها را نیز در پی داشت، تا جایی که پس از آن نیز جنبش آنان جایگاه اجتماعی

۱. تاریخ الإسلام فی الهند، ص ۵۳۱-۵۳۲، با تلخیص اندک.

۲. إذا هبت ریح الایمان، ص ۱۷؛ الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیه و معارضیه، ص ۱۲-۱۳.

۳. دائرة المعارف الإسلامیة، ج ۱، ص ۴۹۷.

۴. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۱۳۳.

۵. دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب و أثرها فی العالم الإسلامی، ص ۱۵۰؛ المدارس الدینیة الباکستانیة، ص ۷۳.

مطلوبی نیافت. به همین جهت حتی برخی از آنها مجبور شدند به سبب حذف نام وهابیت از خود، راه همکاری و دوستی با حکومت انگلیس را در پیش بگیرند.^۱

◆ مهم ترین اشتراکات دیوبندیه و وهابیت

از نظر تاریخی، شکل گیری وهابیت و دیوبندیه فاصله زمانی زیادی با هم نداشته، اما هر دو جریان اندیشه نجات مسلمانان و احیای آموزه های اسلامی را در سر داشتند، با این تفاوت که نگرانی دیوبندیان بیشتر از تهاجم فرهنگی غرب بود و درصدد بودند با گسترش فرهنگ اسلامی، مسلمانان را از این خطر نجات دهند.^۲ همچنین اقتدار گذشته مسلمانان را که با تسلط انگلیس به خطر افتاده بود، دوباره احیا کنند،^۳ اما ابن عبدالوهاب مدعی بود که بسیاری از مسلمانان از حقیقت اسلام فاصله گرفته و گرفتار انواع خرافات و رفتارهای مشرکانه گردیده اند. از این رو، ضروری ترین وظیفه خود را به اصطلاح مبارزه با شرک و کفر می دانست.

هر دو جریان در گذر زمان موفقیت های زیادی در اهداف تعریف شده ی خودشان داشته اند، منتها دیوبندیان بیشتر از راه گسترش مدارس مذهبی و تبلیغات دینی، و وهابیت از راه کشتار مسلمانان و قدرت نظامی و اقتصادی کار خود را پیش می بردند.

از نظر اعتقادی آنان سخنان زیادی بر ضد یکدیگر بیان داشته اند، اما در سال های اخیر مشاهده می شود که برخی از دیوبندیان تلاش دارند اختلافات دیوبندیه و وهابیت را انکار کنند و یا ناچیز نشان دهند، اما به اعتقاد ملا زهی با وجود آنکه عربستان تأمین کننده اصلی پول و ایدئولوژی مدارس مذهبی است و بسیار سعی دارد با صرف پول در مدارس، وهابیت را توسعه دهد، ولی واقعیت این است که ایدئولوژی عربستانی ها وهابیت است و در هند مکتب دیوبندی، و این ایدئولوژی در هند جایگاهی ندارد؛ زیرا مرزبندی زیادی میان آنان وجود دارد و بدان سبب علمای مذهبی در برابر گسترش وهابیت مقاومت کرده اند. به اعتقاد ملا زهی، نقطه اشتراک ایدئولوژی وهابیت با ایدئولوژی دیوبندی، تنها در امر جهاد است که اعراب، القاعده و مدارس

۱. همان، ص ۷۳-۷۸.

۲. دین و سیاست: مورد هند، ص ۳۴۸.

۳. کشف هند، ج ۲، ص ۵۷۰-۵۷۱.

مذهبی با یکدیگر درباره آن به توافق رسیده‌اند و این توافق محصول تجاوز شوری به افغانستان است، اما او می‌افزاید مفهوم جهاد نیز که در گذشته تنها از سوی علمای مذهبی، صادر می‌شد، هم اکنون به دست امثال بن لادن که یک مهندس است نه عالم مذهبی و ایمن الظواهری که یک پزشک جراح است، صادر می‌شود و آنها دامنه جهاد را چنان گسترش داده‌اند که حتی دیگر مسلمانان همچون جریان کفر، مشمول حکم و جوب جهاد می‌گردند، در حالی که چنین تعریفی از جهاد با تعریف مرسوم آن فاصله زیادی دارد.^۱

◆ تقابل فکری دیوبندیه با وهابیت

با وجود برخی شباهت‌های فکری میان وهابیت و دیوبندیه، تفاوت اعتقادی میان دیوبندیه و وهابیت نیز زیاد است، تا جایی که آنان به صورت گسترده به نقد و توهین و چه بسا تکفیر یکدیگر پرداخته‌اند؛^۲ هرچند صدور حکم تکفیر بیشتر از جانب وهابیت انجام گرفته است و در بیشتر آثار آنان، از دیوبندیان با عنوان قبوری و بدعت‌گذار یاد گردیده و بر همین اساس دیوبندیان از سوی وهابی‌ها، مشرک و بدعت‌گذار و احياناً کافر قلمداد شده‌اند.^۳

دیوبندیه نیز، به‌خصوص دیوبندیان نخستین، از وهابیت و شخص محمد بن عبدالوهاب نفرت زیادی داشته‌اند و از مبارزان اصلی انتشار وهابیت در شبه قاره به شمار می‌روند.^۴ حتی کتاب‌های بزرگان وهابیت را می‌سوزانند و با مبلغان وهابی با شدت برخورد می‌کردند.^۵

۱. روزنامه/اعتقاد ملی، «جهاد مقدس»، ش ۹۱۱، ۱۵/۲/۱۳۸۸، ص ۷.

۲. ر.ک: الشیخ احمد رضا خان البریلوی و شیعی من حیاته، و افکاره و خدماته، ص ۱۶.

۳. در این باره می‌توان به این منابع مراجعه کرد: سایت‌های وهابیان به نام «الناجیه» و غیره؛ همچنین به کتاب‌های شمس سلفی به نام الماتریدیة و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات، جهود العلماء الخنفیة فی إبطال عقائد القبوریه هر کدام در سه جلد، و طالب الرحمن، کتاب الدیوبندیة، تعریفها-عقائدها، جماعة التبلیغ تعریفها-عقائدها و کتاب‌های فراوان دیگری که وهابیان و حتی سلفیان شبه قاره در نقد دیوبندیه نگاشته‌اند.

۴. الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیه و معارضیهها، ص ۱۳؛ الماتریدیة و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات، ج ۱، ص ۳۶۹.

۵. ر.ک: القول البلیغ، ص ۲۷ و ۴۷.

از آنها سبّ و دشنام‌های زیادی علیه بزرگان وهابیت نقل شده است؛^۱ از جمله در مورد ابن‌عبدالوهاب عناوین و تعابیر زیر را به کار برده‌اند: «شخصی دارای عقاید فاسد و نظریات باطل»، «قاتل بسیاری از مسلمانان و علمای سلف آن‌هم به قصد اجر و ثواب»، «ظالم»، «فاسق»، «بدتر از یهود و نصارا»، «سب‌کننده علمای سلف»،^۲ «کم عقل»، «جاهل»، «عجول در صدور حکم تکفیر»، «خوارج»، «جنایتکار در برابر جان و مال و ناموس مسلمانان و اهل سنت»،^۳ «زعیم المشبهه»، «افراط در ریختن خون مسلمانان، غارت اموال آنان و مشرک و کافر دانستن امت محمد ﷺ». ^۴ همچنین از ابن تیمیه به «عجولی که یا دچار افراط است یا تفریط»، «تند مزاج»^۵ یاد کرده‌اند. همچنین از وهابیت به «الوهاییة الخبیثة الخبثاء»،^۶ «فرقه گمراه»، «اهل تشکیکات و تلبیسات و جهالت و گمراهی»^۷ تعبیر کرده‌اند که «نماز خواندن پشت سر آنان تنها در حال اضطرار و آن هم از باب اکل میته جائز است».^۸

حتی اگر کسی به هر نحوی، دیوبندیان را وهابی می‌نامید، بزرگان دیوبندیه با بیزاری جستن از انتساب به وهابیت، مدرسه دیوبند را تنها متأثر از افکار شاه ولی الله دهلوی و پای‌بند به اصول صحیح اسلامی می‌دانستند. آنها می‌گفتند اگر حسودان تحمل پذیرفتن این حقیقت را ندارند، مجازند که در خانه‌هایشان هرگونه نسبت وهابی، یا نجدی، یا ملحد، یا کافر، یا مرتد را به آنها بدهند، ولی این نسبت‌ها هیچ تغییری در واقعیت‌ها به وجود نمی‌آورد.^۹

۱. همان، ص ۲۰-۲۳؛ الدیوبندیة، ص ۱۷-۱۸.

۲. ر.ک: الشهاب الثاقب، ص ۴۲، به نقل از: القول البلیغ، ص ۷۶؛ الدیوبندیة، ص ۱۵.

۳. فیض الباری، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۱، به نقل از الماتریدیة، ج ۳، ص ۳۴۱. البته در فایل موجود فیض الباری چنین تعبیری یافت نشد.

۴. المقالات، ص ۳۷۴-۳۷۷، به نقل از الماتریدیة، ج ۱، ص ۳۹۷.

۵. فیض الباری، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. الشهاب الثاقب، به نقل از الماتریدیة، ج ۳، ص ۳۴۱؛ الدیوبندیة، ص ۱۶.

۷. المهند علی المقد، ص ۴۵-۴۶.

۸. ر.ک: القول البلیغ، ص ۱۹۲.

۹. «برکات دیوبند»، به نقل از الدیوبندیة، ص ۲-۲۳.

شمس سلفی، پس از بیان مواردی از بدگویی‌های دیوبندیان به وهابیت، گفته است دیوبندیه در دشمنی با اهل توحید که وهابیت نامیده می‌شوند، بسیار افراط کرده‌اند و به گونه‌ای به شتم آنها پرداخته‌اند که حیا مانع بیان آن می‌گردد و جز کسی که از خدا نمی‌ترسد، چنین توهینی نمی‌کند. او دو کتاب *المهند علی المفند* نوشته خلیل احمد سهارنپوری و *الشهاب الثاقب فی الرد علی المستشرق الکاذب* نوشته حسین احمد مدنی را دلیل روشنی بر عداوت آنها با وهابیت بر می‌شمرد.^۱

شمس با تقسیم دیوبندیه به غالی و معتدل، جماعت تبلیغ و گروه تدریس و تعلیم (یعنی همان شاخه اصلی دیوبندیه) را از غالبان دیوبندیه دانسته است که دشمنی شدیدی با تمام اهل حدیث، به خصوص با وهابیت و شخص ابن‌عبدالوهاب دارند. شمس در بیان شرح حال کوثری، ضمن اعتراف به دانش فراوان او، می‌گوید به دلیل مخالفت او با سلفیه و نقدهای توهین‌آمیز بزرگان آن، علوم فراوان او و بالای بیش نخواهد بود. سپس موارد زیادی از تعبیر تند و زننده او علیه علما و بزرگان سلفیه از جمله ابن تیمیه و ابن‌عبدالوهاب را نقل می‌کند و در ادامه می‌نویسد که برخی دیوبندیان نیز او را تأیید نموده و با او هم‌عقیده شده و در حد غلو از او تمجید کرده‌اند.^۲

شمس سلفی می‌پذیرد که نتایج مثبت فعالیت‌های تبلیغی جماعت تبلیغ و همچنین تبحر علمی فراوان مشایخ دارالعلوم دیوبند بر تمام علوم عقلی و نقلی و مبارزه آنان با بسیاری از خرافات و بدعت‌ها و گروه‌های منحرف، هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود، اما می‌گوید مشکل اینجاست که خود آنها نیز از حقیقت توحید دور مانده و گرفتار انواع خرافات و رفتارهای شرک‌آمیز گردیده‌اند و به بدعت‌های قبوریون و سایر امور خرافی و اعتقادات صوفیان پای‌بند هستند. به نظر او کتاب *المهند علی المفند* از مهم‌ترین و موثق‌ترین کتاب‌ها در عقاید دیوبندیه، مملو از خرافات و بدعت‌های قبوریون و صوفیان است که تأیید آن عقاید از سوی علمای دیوبندی، نشانه استمرار این عقاید

۱. *جهود العلماء الحنفية في إبطال عقائد القبرية*، ج ۲، ص ۷۷۵-۷۷۶.

۲. *الماتريدية*، ج ۱، ص ۳۷۰، ج ۳، ص ۳۷۲-۴۱۲.

میان آنان در گذشته و حال است. به اعتقاد او همین امر و همچنین تعصب آنان در دشمنی با اهل حدیث، تناقض آشکار با مبارزه آنان با شرک و خرافات است.^۱

البته کتاب/المهند نیز هنگامی نوشته شد که علمای مذاهب اربعه در حجاز از علمای دیوبند سؤال کردند که آیا شما وهابی هستید یا سنی؟ بدین منظور ۲۴ پرسش اعتقادی را برای آنان طرح کردند. سهارنپوری به این پرسش‌ها پاسخ داد و نوشت که ما اهل سنت و جماعتیم و در برخی موارد، با آنچه در نامه‌های شما از عقاید وهابیت شمرده شده است، مخالفیم. او این جوابیه را به امضای علمای هند رساند و به حجاز فرستاد و پس از دریافت آن، علمای اهل سنت چهار مذهب در عربستان، الأزهر مصر، سوریه و عراق بر آن صحنه گذاشتند و تأیید کردند.^۲

مسائلی از قبیل مقام پیامبر ﷺ، توسل به پیامبران و سایر بزرگان، استعانت از پیامبر گرامی اسلام ﷺ پس از وفات، تبرک به قبر آن حضرت ﷺ، اعتقاد به تصرفات تکوینی اموات، ذکر و اوراد صوفیه، حکم تکفیر مسلمانان، تقلید و امور دیگر از جمله مسائل اختلافی میان دیوبندیان و وهابیت است.

دیوبندیه درباره موضوعات فوق، با وهابیت مخالفت جدی دارند و در تمام آن مسائل به خلاف دیدگاه وهابیت معتقد و پای‌بندند و از دیدگاه مخالف نیز تبری می‌جویند. به اعتقاد دیوبندیان، وهابیت امور فوق را از مصادیق بدعت و شرک می‌داند و درباره مقام پیامبر ﷺ نیز معتقد است که پیامبر ﷺ دارای فضیلت اندکی است و پس از رحلت، حقی بر کسی ندارد و هیچ احسان و فایده‌ای، حتی به اندازه فایده یک چوب دستی، به حال مردم نمی‌تواند برساند. به همین جهت، آنها کسانی را که به چنین مسائلی معتقد باشند، مشرک و محکوم به کفر می‌دانند؛ در حالی که به اعتقاد دیوبندیه هر کدام از امور فوق مورد تأیید شرع و عقل است و عمل به آنها نه تنها جایز، بلکه استحباب در حد وجوب دارد.^۳

۱. همان، ص ۳۷۰، ج ۳، ص ۳۲۹-۳۳۱ و ۳۴۱.

۲. ر.ک: عقاید اهل سنت و جماعت در رد وهابیت و بدعت، مقدمه مترجم، ص ۱.

۳. ر.ک: همان، فصل دوم، ص ۷-۸؛ المهند علی القند، ص ۴۱-۴۲ و ۴۵؛ الداعی، «الفکر الإسلامی: مُقلِّدو الأئمة لا یترون الحدیث النبویّ إلى أقوال الأئمة (۲/۲)»، ش ۴، سال ۳۱، ربیع الثانی ۱۴۲۸هـ؛ الدیوبندیة، ص ۱۷؛ دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدها و معارضیها، ص ۱۳، مقدمه مبارکفوری؛ القول البلیغ، ص ۸۹.

از مهم‌ترین مسائلی که در جلسه حضوری دیوبندیان با وهابیان به تفصیل مورد نقد قرار گرفته است، مربوط به رفتار حاکمان وهابی در هدم بقعه‌های متبرکه مکه و مدینه است.

پس از تسلط سلطان بن سعود در سال ۱۳۴۳ق بر حجاز و از بین بردن آثار دینی، از جمله هدم حرم ائمه بقیع علیهم‌السلام، ابن سعود در ایام حج سال ۱۳۴۴ق کنگره‌ای را که بیشتر برای توجیه رفتارهای ناپسند خود بود، تشکیل داد. در آن جلسه، از طرف علمای هندوستان، مفتی محمد کفایت الله و شبیر احمد عثمانی و برخی دیگر شرکت کرده بودند. ابتدا سلطان ضمن سخنانی با استناد به آیات و روایات و رفتار برخی خلفا در مبارزه با مظاهر شرک و بدعت و با تأکید بر توحید به عنوان اساسی‌ترین اصل اعتقادی که هیچ مانعی نمی‌تواند او را از توجه به این اصل باز دارد، از رفتار خود در هدم بقعه‌های متبرکه دفاع کرد.

پس از سخنان او، شبیر احمد عثمانی، از بزرگان دیوبند، در پاسخ به سخنان سلطان مسعود، ضمن تأکید بر ضرورت پیروی از کتاب و سنت و احیای اصل توحید، گفت که درک درست کتاب و سنت و به‌کارگیری مناسب از آنها کار هرکس و ناکسی و در خور من و شما نیست، بلکه اظهار نظر در چنین مواردی نیازمند تفقه عمیق و بصیرت مجتهدانه است تا درست تشخیص دهد که به هر نصی در کجا و چگونه عمل می‌شود. سپس یکایک مسائلی را که او به عنوان شرک نام برده بود، نقد کرد؛ از جمله:

الف) استدلال به قطع درخت بیعت رضوان از سوی خلیفه دوم برای توجیه هدم بقعه‌های متبرکه، دلیل متقنی برای توجیه رفتار شما نمی‌تواند باشد؛ چرا که این درخت پس از زمان بیعت تا اوایل خلافت عمر وجود داشت و تا آن زمان نه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نه هیچ‌یک از مسلمانان، آن را عامل پرستش و شرک تشخیص نداده بودند، تا آنکه عمر فکر کرد ممکن است در آینده چنین مشکلی به وجود آید و آن را از بین برد.

ب) ادای نماز در بقعه‌های متبرکه نیز باعث شرک نیست؛ زیرا در حدیث معراج آمده است که جبرئیل علیه‌السلام در چهار موضع به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیشنهاد کرد از براق پیاده شود

و نماز بخواند: مدینه، کوه طور، مسکن شعیب و بیت اللحم. با این حال، هیچ دلیلی وجود ندارد بر منع نماز خواندن بر جبل النور که اولین محل نزول وحی الهی بر پیامبر ﷺ بود، یا در مسکن حضرت خدیجه ع.ا.س. که پیامبر ﷺ ۲۸ سال در آنجا زندگی کرد، یا در محل ولادت آن حضرت.

ج) سجده تعظیم با سجده عبادی فرق دارد. آنچه باعث شرک حقیقی و حلال شدن جان و مال می‌شود، سجده عبادی است، اما با سجده تعظیم و تحیت که در کنار حرم بزرگان انجام می‌شود، شخص تنها مجرم و گنهگار شناخته می‌شود، نه مشرک و کافر. قطع نظر از این موارد نیز کار شما اشتباه است؛ زیرا قبور اعظام در قلوب مردم تأثیر و ارتباط دارد چنان که نارضایتی مردم جهان اسلام از این کار جنابعالی در این موقع، مؤید روشن این مطلب است.

سپس سلطان مسعود می‌گوید که من از پاسخ به این استدلال‌ها عاجزم و پاسخ آنها را به علمای خود واگذار می‌کنم.^۱

عبدالرحمن سربازی دیوبندی نیز در مقدمه خود بر ترجمه کتاب *المهند، انتقادهای زیادی بر رفتار حکومت وهابی آل سعود در از بین بردن آثار اسلامی داشته و گفته است:*

من در سفرهای متعدد خود به حرمین شریفین متوجه شده‌ام که بسیاری از آثار اسلامی به مرور زمان همچنان از بین می‌رود، ولی در عوض از برخی آثار کفار قریش و یهودیان مدینه به عنوان آثار باستانی محافظت می‌شود سپس حدود شانزده مورد از بقعه‌های متبرکه و مساجد و غیره را ذکر می‌کند که تخریب شده‌اند و یا در حال نابودی قرار دارند. در آخر می‌گوید مردم نباید نفس حکومت بر حرمین را دارای قداست بدانند؛ بلکه رفتار آنان را ملاک داوری قرار دهند.^۲

۱. ر.ک: *عقاید اهل سنت و جماعت در رد و هابیت و بدعت*، فصل اول، ص ۲-۶، مقدمه سربازی.

۲. ر.ک: همان، فصل سوم، ص ۹-۱۳.

◆ گرایش برخی دیوبندیان به وهابیت

با وجود اختلاف‌های جدی دیوبندیان نخستین با وهابیت، در سال‌های بعد، برخی دیوبندیان، به تأیید دعوت ابن‌عبدالوهاب رو آوردند و سعی کردند خود را به آنها نزدیک کنند، حتی بر عکس، مخالفت با وهابیت را به سلفیان هند نسبت دادند؛ از جمله شیخ محمد منظور نعمانی با نوشتن کتاب *دعایات مکثفة ضد الشیخ محمد بن عبدالوهاب*، همین مسیر را طی کرد و پیروان او نیز از راه او تبعیت کردند.^۱

برخی اعضای جماعت تبلیغ نیز ضمن تبرّی از دشنام‌های انورشاه کشمیری و دیگران به وهابیت و سران آن، گفته‌اند هرچند در گذشته چنین موضع‌گیری‌هایی در قبال وهابیت انجام می‌شد، ولی وقتی علمای دیوبند به حقیقت دعوت ابن‌عبدالوهاب پی‌بردند، با عذرخواهی از رفتارهای گذشته‌شان به حمایت از وهابیت برخاستند.^۲

عده‌ای از دیوبندیان حتی در همان اوایل نیز تحت تأثیر افکار ابن‌عبدالوهاب، کتاب‌هایی را در تأیید او نوشته بودند؛ از جمله رشید احمد گنگوهی با نوشتن کتاب *الفتاوی الرشدیة* بسیاری از عقاید و افکار ابن‌عبدالوهاب را تأیید کرد؛ هرچند حسین احمد سهارنپوری با تدوین کتاب‌های *الشهاب الثاقب و المهند بر ضد کتاب فوق*، نسبت دیوبندیه را با ابن‌عبدالوهاب انکار کرد.^۳

برخی معتقدند هرچند دیوبندیان در آغاز مخالف وهابیت بودند، اما وقتی به صورت یک فرقه درآمدند، آهسته آهسته از مقاصد شاه ولی‌الله دور گردیدند و به وهابیت نزدیک شدند.^۴

از جمله کسانی که در بیشتر آثار خود از وهابیت و شخص ابن‌تیمیه و ابن‌عبدالوهاب

۱. ر.ک: *دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مقیدیه و معارفیه*، ص ۱۴-۱۶، مقدمه مبارکفوری، و ص ۱۸ و ۲۱.

۲. ر.ک: همان.

۳. الشیخ احمد رضا خان البریلوی، ص ۳۸.

۴. سفرنامه پاکستان، ص ۱۹۳.

دفاع کرده است، ابوالحسن ندوی است. او از ابن تیمیه، به دلیل تجدید اعتقاد به توحید و ابطال شرک و بدعت، به عنوان متفکر مصلح و مجدد تاریخ اسلام نام می‌برد که خدمات زیادی به اسلام انجام داده است و رفتار او باید الگوی دیگر مسلمانان گردد.^۱ ندوی در بیشتر آثار خود از وهابیت و سلفیان شبه قاره به نیکی یاد می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که هیچ نقطه اختلافی میان دیوبندیه و وهابیت وجود ندارد.

همچنین یکی از اساتید معاصر دارالعلوم دیوبند در دیدار وزیر اوقاف و امور دینی عربستان از دارالعلوم دیوبند، از ابن عبدالوهاب به عنوان مصلح دینی نام برد و عقاید و رفتار علمای دیوبند را، به خصوص در مبارزه با بدعت‌ها و خرافات، نزدیک به آن چیزی دانسته است که ابن عبدالوهاب آن را تبلیغ می‌کرد.^۲

♦ رد ادعای قرابت دیوبندیان از سوی وهابیت

سلفیان شبه قاره و وهابیان تغییر رویکرد دیوبندیان را نپذیرفته و آن را ادعای فریبکارانه و ابزاری برای استفاده از شرایط موجود دانسته‌اند؛ از جمله ابوالمکرم سلفی با نوشتن کتاب *دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیه و معارضیه فی شبه القارة الهندیة* ادعای دیوبندیان را در مخالفت سلفیه با وهابیت و وهابی نشان دادن خودشان شدیداً رد کرده است.^۳

وهابیان هم اکنون نیز تمام ماتریدیان و از جمله دیوبندیان را از فرقه‌های بدعت‌گذار و محکوم به کفر می‌دانند.^۴ کتاب‌های زیادی نیز در نقد و رد دیدگاه آنان نوشته‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت است از کتاب *الديوبندیة تعریفها، عقائدها، جماعة التبلیغ: تعریفها - عقائدها* از آثار طالب الرحمن؛ کتاب *جهود العلماء الحنفیة فی رد عقائد القبوریة؛ عداء الماتریدیة للسلفیة و الماتریدیة و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات* از

۱. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۲۶-۲۷.

۲. *اللداعی*: «الجامعة تعقد حفلة للترحيب بالضيف الکریم»، ش ۸، سال ۳۴، شعبان ۱۴۳۱ ق.

۳. ر.ک: *دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب*، ص ۱۴-۱۶، مقدمه مبارکفوری.

۴. ر.ک: *الماتریدیة*، و منابع دیگر.

نوشته‌های شمس سلفی افغانی که هر کدام را در سه جلد بزرگ نوشته است، و کتاب‌های دیگری که تمام آنها در همین سال‌های اخیر نگاشته شده است. در این آثار از تمام بزرگان دیوبندیه به عنوان قبوری خرافه‌پرست و بدعت‌گذار نام برده شده است. همچنین در فتوهای مفتیان وهابی و سایت‌های اینترنتی آنان، از دیوبندیان به خصوص از گروه جماعت تبلیغ، با بدترین القاب نام برده و از همکاری مردم با آنان شدیداً نهی شده است. طالب الرحمن نیز درباره دیوبندیه نوشته است:

دیوبندیه از نظر عقیده با قبوریون بریلویه هم‌عقیده‌اند و با جریان اهل حدیث در شبه قاره دشمنی آشکاری دارند و با ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالوهاب و شاه اسماعیل دهلوی، دشمنی می‌کنند و به آنها طعن و افترا می‌زنند، در عین حال خود را اهل توحید می‌دانند و حال آنکه از نظر عقیده، فاصله زیادی با اهل توحید دارند.^۱

◆ نتیجه‌گیری

دیوبندیه شبه قاره هند و وهابیت شبه جزیره عربستان، دو جریان فکری و اعتقادی مهم اهل سنت است که گرایش به سلف و اهل حدیث مهم‌ترین نقطه اشتراک آنها به شمار می‌آید، با این تفاوت اساسی که تعریف وهابیت از مراجعه به سلف، بسیار افراطی است؛ در حالی که سلفیت مورد پذیرش دیوبندیه، از اعتدال زیادی برخوردار است، ضمن آنکه دیوبندیه به تصوف و عقل‌گرایی نیز توجه زیادی دارد. به همین جهت بسیاری از رفتارها و عقاید آنها مورد نقد وهابیت قرار گرفته و حتی وهابیت به تکفیر دیوبندیه پرداخته‌اند، همچنان که دیوبندیه نیز تفسیر افراطی وهابیت از آموزه‌های اسلامی و جمود آنها در تمسک به ظاهر آیات و روایات را مردود دانسته و از رفتار ظالمانه وهابیان در قبال مسلمانان تبری جسته‌اند. اختلافات این دو جریان تا آنجا شدت یافت که حتی وهابیت در شرایط کنونی ادعای برخی دیوبندیان را در نداشتن

۱. دیوبندیة، ص ۱۰-۱۱.

اختلاف بنیادین با وهابیت فریبکارانه خوانده و آن را نپذیرفته است؛ چنان که کتاب‌ها و مقالات زیادی نیز از سوی وهابیت بر ضد دیوبندیه نگاشته شده است و سایت‌های متعددی بر ضد دیوبندیه فعالیت می‌کند و در بیشتر آنها از دیوبندیه به قبوریون و بدعت‌گذاران یاد شده است و بر همین اساس به تکفیر آنها پرداخته‌اند.

◆ منابع

۱. آشنایی با فرق تسنن: مهدی فرمانیان، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
۲. إذا هبت ریح الإیمان: ابوالحسن ندوی، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دهم، ۱۴۰۶ ق.
۳. أعلام المحدثین فی الهند فی القرن الرابع عشر الهجری: عبدالمجید غوری، دمشق: دار ابن کثیر، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۴. الإعلام بمن فی تاریخ الهند من الأعلام - المسمی بنزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر: عبدالحی حسنی، بیروت: دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۵. «انشعابات اصلی سلفیه در سطح جهانی»: ناصر علیار، <http://www.theory.blogfa.com>
۶. تاریخ الإسلام فی الهند: عبدالمعزم نمر، بیروت: المؤسسة الجامعیة، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.
۷. تاریخ تفکر اسلامی در هند: عزیز احمد، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران: کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
۸. جنبش اسلامی پاکستان بررسی عوامل ناکامی در ایجاد نظام اسلامی: محمد اکرم عارفی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۹. جهود علماء الحنفیة فی إبطال عقائد القبوریة: سلفی افغانی، ریاض: دارالصمیعی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. دائرة المعارف الإسلامیة: احمد الشنتناوی و ابراهیم زکی خورشید، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۱. دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب بین مؤیدیه و معارضیه فی شبه القارة الهندیة: أبوالمکرم بن عبد الجلیل، ریاض: دار السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.
۱۲. دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب و أثرها فی العالم الإسلامی: محمد سلمان، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۳. دین و سیاست: علیرضا عطار، تهران: مرکز چاپ و انتشارات امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.

۱۴. *الديوبندية تعريفها، عقائدها*: أبي أسامة طالب الرحمن، باكستان: دار الكتاب والسنة، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

۱۵. *روزنامه اعتماد ملی*: «جهاد مقدس»، محمد ملازهی، شماره ۹۱۱، ۱۵/۲/۸۸.

۱۶. *روزنامه رسالت*: «نسخه هندي وهابيت»، شماره ۶۴۹۹، ۲۲/۵/۸۷.

۱۷. *زعيم الإصلاحي في العصر الحديث*: احمد امين، بيروت: صيدا المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۸ ق.

۱۸. *سفرنامه پاکستان*: قاسم صافی، تهران: کلمه، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.

۱۹. *سیری در زندگی حضرت امام مولانا محمد قاسم نانوتوی*: ناظر احسن گیلانی، ترجمه و اقتباس: صلاح الدین شهنوازی، زاهدان: صدیقی، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.

۲۰. *الشیخ أحمد رضا خان البریلوی و شیع من حیاته، و أفكاره و خدماته*: محمد مسعود احمد، لاهور: مؤسسه رضا، ۱۴۱۱ ق.

۲۱. *الشیخ محمد بن عبدالوهاب عقیدته السلطیة و دعوته الإصلاحية و ثناء العلماء علیه*: أحمد بن حجر آل أبو طامي، بی جا، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ق.

۲۲. *عقاید اهل سنت و جماعت در رد وهابيت و بدعت*: خليل احمد سهارنپوری، ترجمه: عبدالرحمن سربازی، بی جا، ۱۳۸۶ ش.

۲۳. *فرق تسنن*: جمعی از نویسندگان، به کوشش مهدی فرمانیان، قم: ادیان، ۱۳۸۶ ش.


۲۴. *فیض الباری*: محمد انور شاه کشمیری، بی جا، بی تا.

۲۵. *القول البلیغ فی التحذیر من جماعة التبلیغ*: حمود تویجری، ریاض: دارالصمیعی، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.

۲۶. *کشف هند*: جواهر لعل نهرو، ترجمه: محمود تفضلی، تهران: امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.


۲۷. *گزارش سفر افغانستان در پرتو پیوستگی های دینی و عرفانی دارالعلوم دیوبند*: محمد طیب قاسمی، ترجمه: نذیر احمد سلامی، تصحیح: علی بردبار جهان تیغ و غلام حسین جهان تیغ، قم: اهل بیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.

٢٨. الماتريدية و موقفهم من توحيد الأسماء و الصفات: شمس الدين سلفى افغانى ، طائف: مكتبة الصديق، چاپ دوم، ١٤١٩ق.
٢٩. مجلة الداعي: «الجامعة تعقد حفلة للترحيب بالضيف الكريم»، شوكت على قاسمى، شماره ٨، سال ١٤٣١، ٣٤ق.
٣٠. مجلة الداعي، «الفكر الإسلامى: مُقلِّدو الأئمة لا يتركون الحديث النبويّ إلى أقوال الأئمة (٢/٢)»، اشرف على تهانوى، ش ٤، سال ٣١، ربيع الثاني ١٤٢٨ق. <http://www.darululoom-deoband.com>
٣١. المدارس الدينية الباكستانية من الجامعة الحَقائِية إلى المسجد الأحمر: مصباح الله عبد الباقي، قاهره: مكتبة مدبولى، چاپ اول، بى تا.
٣٢. من أعلام المسلمين و مشاهيرهم: ابوالحسن ندوي، بيروت: دار ابن كثير، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
٣٣. المهند على المنند: خليل احمد سهارنپورى، به اضافه عقائد اهل السنة و الجماعة: سيد عبدالشكور ترمذى، لاهور: العربية، ١٤٠٤ق.
٣٤. موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم: محمد على تهانوي، بى جا، بى تا.



بر بهاری از کهن ترین تواریسین های وایت

* محسن نبی نژاد



* دانش آموخته حوزه و مؤسسه آموزش عالی امام رضا علیه السلام .

◆ چکیده

ظاهرگرایی و جمود و تحجّر، سابقه‌ای دیرین در تاریخ تفکر اسلامی دارد. این جریان فکری در دوران‌های مختلف با فراز و نشیب زیادی روبه‌رو شده است. قرن چهارم یکی از دوران‌های بسیار شگفت در تاریخ تمدن اسلامی است و از بالندگی و شکوه فرهنگی و تمدنی برخوردار است، ولی جریان ظاهرگرایی در بغداد توسط بربهاری با اقدامات تکفیری و خشونت‌آمیز در پی انحراف در این جنبش بود. این مقاله در پی تبیین دیدگاه‌ها و عملکرد افراطی خلف بربهاری است.

کلید واژگان: بربهاری، خشونت، فتنه، حنابله.

◆ مقدمه

اندیشه احمد بن حنبل پس از وی چندان دوام نیاورد و پس از مدتی فراموش شد؛ زیرا این مکتب ماهیت آموزه‌های اسلامی را نادیده گرفته بود، اما در قرن چهارم چهره‌ای به نام بریهاری^۱ قرائتی نو از مکتب حنبلی عرضه کرد که در تاریخ این مکتب سابقه نداشت و نخستین نشانه‌های فتنه‌ای به نام سلفی‌گری بود که ابن تیمیه در قرن هفتم آن را نظریه‌پردازی کرد و در قرن دوازدهم، محمد بن عبدالوهاب و استعمار نو آن را به کار گرفتند؛ جریانی که متأسفانه توانسته است در سایه قرائتی خشن و تنگ‌نظرانه از دین همراه با نوعی عمل‌گرایی خطرناک، از یک‌سو با گسترش خشونت و ناامنی، بذر بدگمانی به اسلام و مسلمانان را در جهان بیفشاند و بهانه‌ها و دست‌مایه‌های لازم را برای تبلیغات استکبار جهانی بر ضد امت اسلامی فراهم آورد و از سوی دیگر، با تکفیر مسلمانان، اختلاف میان مذاهب را تشدید کرده و کژاندیشانه در آتش تفرقه دمید.

بی‌تردید سلفی‌گری معاصر با گونه سنتی آن تفاوت‌های زیادی دارد. اصول و مبانی سلفی‌گری در طول قرن‌های گذشته ثابت مانده است، اما شرایط و ویژگی‌های زمان و مکان تحولاتی را در مفهوم و محتوای آن به وجود آورده است. از این‌رو، برای رویارویی با سلفی‌گری معاصر ناگزیر باید ابتدا ویژگی‌های آن را شناخت و سپس عوامل شکل‌گیری آن را فهمید و سرانجام به گونه‌شناسی آن پرداخت و جایگاه وهابیت را در میان گونه‌های مختلف سلفی‌گری شناسایی کرد. سلفی‌گری معاصر از یک‌سو، در اندیشه‌های اعتقادی رهبران سنتی خود همچون بریهاری و ابن تیمیه ریشه دارد و از سوی دیگر، رد پای آن را در نظریه‌های جدید نیز می‌توان جستجو کرد. تبارشناسی وهابیت و شناخت زوایای زندگی رهبران این جریان، بی‌شک برای شناخت هر چه بهتر نسل کنونی آن مفید است.

۱. کسانی که به شرح حال زندگی او پرداخته‌اند: خیر الدین زرکلی در *الأعلام*؛ ابن اثیر در *الکامل*؛ صولی در *اخبار الرازي بالله و المتقي لله*؛ ذهبی در *تاریخ الإسلام*؛ ابن ابی یعلی در *طبقات الحنابلة*؛ ابن کثیر در *البدایة و النهایة*.

◆ زادگاه و ولادت بربهاری

ابو محمد حسن بن علی بن خلف بربهاری، حنبلی، در بصره چشم به جهان گشود و تا سال ۲۸۳ق در آنجا سکنا گزید و بعد از آن به بغداد هجرت کرد.^۱ برخی از شرح حال نگاران تاریخ ولادت او را سال ۲۳۳ق و وفاتش را سال ۳۲۹ق ذکر کرده‌اند.^۲ درباره علت نام‌گذاری او به بربهاری گفته‌اند: خانواده‌اش در بصره واردکننده دارویی گیاهی به نام بربهار از هندوستان به بصره بودند.^۳

◆ وضعیت سیاسی و اجتماعی

بربهاری در روزگاری در بغداد سر برآورد که این شهر آکنده از حوادث گوناگون بود و توطئه‌های رنگارنگ، خلافت رو به ضعف عباسی را دست‌خوش تغییر قرار می‌داد و در نتیجه موجب از بین رفتن اقتدار حکومت می‌گردید. این امر بربهاری را برای تشکیل یک جنبش مذهبی حنبلی مصمم می‌ساخت و موجبات برپایی آشوب و هرج و مرج از سوی او را فراهم می‌آورد. او به جهت سرسختی در برابر تفکرات انحرافی و بدعت‌گذارانه خویش با اکثر گروه‌های مذهبی و سیاسی بغداد درگیر می‌شد و فتنه انگیزی می‌کرد. کج‌اندیشی و کینه‌توزی، از صفات بارز او به شمار می‌آمد. اکثر سخنانش مخالف با مذاهب دیگر بود، اما به سبب دفاع سرسختانه از مذهب احمد بن حنبل و مقابله با اموری که از منظر خویش کژدینی و بدعت در دین می‌دانست، نزد عده‌ای از حنبلیان جایگاه ویژه‌ای یافت و طرفداران و پیروانی چند گرد خود فراهم آورد.

عصر او مصادف با دوران امامت امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغرای امام دوازدهم علیه السلام و حیات بسیاری از محدثان و مورخان بزرگ همچون کلینی، مسلم، ترمذی، ابی‌داود، ابن ماجه و طبری و دوره تصنیف کتب فکری، عقیدتی، حدیثی و

۱. نشوارالمحاضرة، ج ۲، ص ۲۹۵؛ طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۰۱.

۲. الأعلام، ج ۲، ص ۲۰۱؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳. همان.

جمع‌آوری احادیث و مسندنگاری بود. همچنین عصر او، عصر کشمکش و تقابل مکاتب و مذاهب فکری گوناگون بین حدیث‌گرایان و عقل‌گرایان و قیام‌های متعدد شیعیان و دیگر فرق و نیز مصادف با حکومت خلفای متعدد عباسی همچون معتز، مهتدی، منتصر، مقتدر قاهر بالله و الراضی بالله بود. از این‌رو، این دوره آبستن حوادث متعددی قرار گرفته بود؛ از جمله جنگ داخلی و محاصره بغداد (۲۵۱ق)، قیام شیعی زنگیان (۲۵۵ق)، تصرف بصره و اهواز و در پی آن قیام قرامطه (۲۷۸ق) و سرکوبی قرامطه به دست معتز، خلیفه عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ق)، تهدید کوفه (۲۸۹ق) از سوی آنان و حمله به کاروان حج (۲۹۴ق) - که به گفته طبری حدود بیست هزار نفر کشته شدند - ورود آنان به بصره (۳۱۱ق) و تهدید بغداد (۳۱۴ و ۳۱۵ق) و در نهایت، تصرف مکه و برداشتن حجرالاسود - که آن را تا سال ۳۳۹ق نزد خود حفظ کردند - نمونه‌هایی از حوادث آن دوران به شمار می‌آیند.^۱

◆ موقعیت بغداد

در اوایل قرن چهارم شهر بغداد مرکز حکومت بنی عباس و محل تبلور مذهب حنبلی و پایتخت جهان اسلام به شمار می‌آمد. هر کس می‌خواست به مال و علم و شهرت دست یابد، به آن شهر کوچ می‌کرد.^۲ محله‌های معروف بغداد در آن زمان شامل محله‌های مخرم، باب البصره، کرخ، الحریبه، الرصافه و باب الطاق بود و به محله کرخ که محله شیعه نشین بغداد بود، مغیض السفل نیز می‌گفتند.^۳

در زمان الراضی بالله وضعیت اقتصادی و سیاسی حکومت رو به ضعف بود و در این میان بعضی از وزیران خلیفه اقدام به خرابکاری‌ها و اعمال خودسرانه و دزدی از بیت المال می‌کردند که در نهایت موجب شد خلیفه امیرالامرائی را به شخصی به نام

۱. ر.ک: *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۲۰۷؛ ج ۳، ص ۲۵۱ و ۲۶۹. در برهه‌ای از این زمان، شیعیان نوبختی رهبری جامعه

را در بغداد به دست گرفتند و البته در این میان حنابله بیکار نمی‌نشستند و با مشروعیت انجمن نوبختی رقابت می‌کردند.

۲. *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۴۷؛ *معجم البلدان*، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳. ر.ک: *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۹۰. بغدادی تعداد ساکنین بغداد در آن زمان را حدود یک میلیون و پانصد هزار

نفر تخمین زده است.

بجکم واگذار کند. بجکم به سختی با اهل سنت و بالأخص حنابله برخورد کرد و به منظور دفاع از شیعیان بغداد در آمد و هر کس از حنیلیان را که به یک شیعه تعرض می کرد، به سختی مجازات می کرد.

در سال ۳۲۷ق بین حنابله به ریاست بربهاری و گروهی که ضرابین (صاحبان مشاغل تجاری) نامیده می شدند، درگیری سختی پیدا شد و موجب کشته شدن عده‌ای از آنان گردید. در همین سال شیعیان تصمیم به برگزاری مراسم جشن نیمه شعبان به مناسبت ولادت حضرت حجت بن الحسن علیه السلام گرفتند که با تعرض بربهاری و یارانش روبه‌رو شدند. بربهاری از سوی بجکم مورد تعقیب قرار گرفت و در نهایت یکی از یاران او به نام دلاء به دست بجکم کشته شد.^۱

♦ حدیث گرای و عقل گرای

آن زمان که عصر تلاطم افکار مختلف بود، با افزایش حدیث‌گرایی اهل سنت و حمایتشان از جانب حکومت، عقل‌گرایان و خصوصاً معتزله و نسل‌های اولیه محققان امامیه مانند کلینی نیز در جامعه فعالیت علمی داشتند. در این دوره نفوذ سیاسی شیعیان را حتی در درون قصر حکومت شاهد هستیم که در این میان نقش نوبختیان بسیار مؤثر بود. در آن زمان عقل‌گرایان معتزلی و حنابله ظاهرنگر، دائم با هم در کشمکش بودند.^۲

روش بربهاری همانند روش احمد نقل‌گرایانه است، با این تفاوت که او گوی سبقت را از خود احمد به عنوان مبتکر اندیشه نقل‌گرایانه می‌رباید. بربهاری نیز در برخورد با قرآن و روایات از هرگونه تفکر و تعقل خودداری می‌کرد؛ زیرا اساساً فرآیند پرسش و بحث و جدل را که لازمه تعقل است، موجب تردید و منشأ گمراهی می‌دانست. لذا عقیده داشت که در برخورد با آیه یا روایتی متشابه که از نظر عقل مبهم و فهم ناپذیر است، باید آن را بی چون و چرا تصدیق کرد و به هیچ روی دست به تفسیر نزد؛ زیرا ایمان به این امور، واجب است.^۳

۱. أخبار الرازي و المتقي، ص ۱۳۶.

۲. الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۴۵۵.

۳. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۲۳ و ۳۹.

◆ استادان و شاگردان

او نزد چند تن از شاگردان احمد حنبل از جمله ابوبکر مروزی (ت ۲۷۵ق)، در بغداد حدیث و فقه را آموخت و به علت گرایش به صوفی‌گری نزد سهل تستری (ت ۲۸۳ق) زانوی شاگردی بر زد.^۱ درباره شیوه ارتباط و مدت تحصیل وی اطلاعاتی در دسترس نیست. او به شدت مخالف با روش متکلمان و فلاسفه بود و آن را منشأ بدعت‌ها و گمراهی‌ها می‌دانست. او با امور عقلی در فهم دین میانه خوبی نداشت.^۲ ابوبکر محمد بن محمد مغربی، ابن بطله عکبری - که همان روش و دیدگاه او را ادامه داد و بیشترین تأثیر را از او گرفت - ابوالحسن بن سمعون و ابوعلی نجاد از شاگردان او به شمار می‌آمدند.^۳

◆ بر بهاری و سلفی‌گری

او از جمله حنابله‌ای به شمار می‌آمد که عقایدش منتهی به آرای احمد بن حنبل می‌گردید. در برخی منابع تاریخی آمده است که وقتی ابوالحسن اشعری به بغداد آمد، با بر بهاری دیدار کرد و از مناظرات خود با معتزله و اهل ادیان مختلف سخن به میان آورد، اما بر بهاری در پاسخ به او گفت که از سخنان او چیزی نمی‌فهمد؛ چرا که اصولاً جز آنچه را که احمد بن حنبل گفته است، فهم نمی‌کند! بنابر آنچه شاگرد او ابن بطله نقل کرده، تردیدی نیست که وی با مناظره علمی مخالف بوده و آن را مانع کسب فایده می‌دانسته است.^۴

در حقیقت او یک شخصیت عمل‌گرای سلفی به شمار می‌آمد. گرچه عموم سلفیان در ادوار گذشته، کمابیش به ترویج اندیشه‌های سلفی همّت گماشته بودند، اما از میان آنان بر بهاری کامل‌ترین الگو را برای وهابیت ارائه داد. سلفیون گروهی از حنابله بودند که آرای خود را به احمد بن حنبل منسوب می‌کردند و عقیده داشتند او عقیده سلف را زنده کرد و با

۱. همان، ص ۱۸۷ و ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۹، ۲۷، ۳۴ و ۳۷.

۳. الاعلام، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۹۱.

دیگر عقاید به مبارزه پرداخت. احمد به گمان خودش، در صد بر آمد تا احادیث را از نابودی حفظ کند، اما کارش به تفریط کشیده شد و هرگونه نقش عقل را در فهم دین انکار کرد و خود را در چهارچوب ظواهر کتاب و سنت محصور کرد. از اموری که او به انحراف کشیده، قول به تشبیه و تجسیم است. پس از وفات احمد بن حنبل، اندیشه‌ها و افکار وی نزدیک به یک قرن ملاک سنت و بدعت، بود تا اینکه عقاید وی تحت تأثیر گسترش مذهب اشعری به تدریج به فراموشی سپرده شد. در قرن چهارم بر بهاری برای احیای سلفی‌گری تلاش کرد و از عقاید احمد حنبل الگو گرفت، اما چندان کاری از پیش نبرد.

منهج سلفیون در فهم عقاید اسلامی بر خلاف معتزله که منهج عقلی برگرفته از فلسفه یونانی است، بود. آنان مخالف فلسفه بودند و مبنایشان بر این بود که عقاید اسلامی را جز با کتاب و سنت تفسیر نکنند. آنان عقل را گمراه‌کننده می‌دانستند و آن را مشهور در نزد صحابه و تابعین نمی‌دانستند و موضوعی مستحدث در اسلام به شمارش می‌آوردند و فقط نص را قبول داشتند و وحدانیت را اساس اسلام می‌دانستند. به همین سبب مسئله توسل به درگاه خداوند را با واسطه قرار دادن یکی از بندگان یا اولیائش و زیارت روضه شریفه را منافی با وحدانیت شمردند و اعتقاد داشتند که این، مذهب سلف صالح بوده و غیر آن بدعتی است که به معنای توحید خدشه وارد می‌کند. آنان در پی اثبات صفات الهی ذکر شده در قرآن بودند بدون آنکه در این بین تأویل یا تفسیری صورت پذیرد. در نتیجه نزول خدا به زمین، استقرار او بر عرش و داشتن وجه و کف و ید را برای خدا بدون کیفیت و تشبیه به اثبات می‌رسانند و دلیل مدعیانشان را عدم تجاوز از قرآن و آیاتی می‌دانستند که خداوند خودش را صاحب ید و غیر آن معرفی کرده است.^۱

◆ آثار و عقاید بر بهاری

مورخان او را صاحب تصانیف متعدد می‌دانند، اما تنها کتابی که از او برجای مانده است، کتاب شرح السنّة اوست.^۲ این کتاب در واقع اعتقادنامه وی به شمار می‌رود.

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۱۷۷؛ سلفیان باورها و کارکردها، ص ۱۵.

۲. شروحنی که بر آن نوشته شده، عبارت‌اند از: النبذ علی شرح السنّة للبرهاری، تألیف شیخ عبد الله عییلان، إرشاد الساری فی شرح السنّة للبرهاری.

او کتاب خود را هم عرض کتاب خدا قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که هر کس سخنی بر خلاف آنچه در کتاب او آمده است بگوید، خدا را بر هیچ دینی نپرستیده و در واقع همه کتاب او را رد کرده است.^۱ او تمام روایاتی را که در باب جهاد و فضیلت مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی است، نادیده می‌گیرد و در کتابش قائل به صبر در برابر سلطان جائر است و قتال در برابر او را جایز نمی‌داند. در این باره به حدیثی از رسول خدا ﷺ استناد می‌کند که به ابوذر غفاری فرمود: «اصبر و إن كان عبداً حبشياً» و در روایت دیگری خطاب به انصار فرمود: «اصبروا حتّٰی تلقونٰ علی الحوض»، و در ادامه می‌گوید: «لیس فی السنّة قتال السلطان؛ فإنّ فیہ فساد الدنیا و الدین».^۲

او همانند دیگر سلفیان قائل است افضل این امت و افضل تمام امت‌ها بعد از انبیای عظام، ابوبکر، سپس عمر و عثمان می‌باشند و بعد از اینها علی علیه السلام، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و چند تن دیگر افضل‌اند، و می‌گوید همه اینها صلاحیت خلافت را داشتند و بعد از اینها، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله افضل‌اند.^۳ این در حالی است که روایات فضیلت امام علی علیه السلام در اکثر منابع مهم و درجه اول تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت همچون صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، و ... حتی از زبان خود احمد بن حنبل در حد تواتر به ما رسیده است و هیچ شکی در آن وجود ندارد. پس چگونه او چنین سخنی می‌گوید؟ آیا روایات را ندیده؟ یا از باب عناد و دشمنی سخن می‌راند و بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، عمر و ابوبکر و بعد علی علیه السلام را افضل می‌داند؟ حال آنکه هیچ حدیث صحیح و متواتری در منقبت و فضیلت این دو در روایات ما وارد نشده است!

در جای دیگر اذعان می‌کند در روز قیامت خداوند را با چشم سر می‌توان دید و خداوند بی‌پرده و بدون واسطه از بندگانش حسابرسی می‌کند، و با این وصف اگر کسی گمان کند خداوند در این دنیا دیده می‌شود، کافر است.

۱. شرح السنّة، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۲۸.

او می‌گوید اولین کسانی که خداوند را در بهشت با چشم سر می‌بینند، نابیانیان، سپس مردان و بعد زنان‌اند. در روز قیامت ترازویی برای وزن کردن خیر و شر وجود دارد که دو کفه و یک زبانه دارد (یعنی همانند ترازوهای این دنیاست). این در حالی است که ادله بسیاری از آیات و روایات، جسمانیت را از ذات باری تعالی نفی می‌کنند. بر بهاری از وفات پیامبر ﷺ تا قتل عثمان را «دین عتیق» می‌نامد و می‌گوید: قتل عثمان اولین تفرقه و اختلاف را در امت به وجود آورد و باید درباره علی علیه السلام و معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و کسانی که با آنها بودند، سکوت کرد و امر آنها را به خدا وا گذاشت.^۱ نکته مهم در اعتقادات او این است که او می‌گوید اگر کسی در مورد امامت اهل بیت علیهم السلام و اینکه آنان اعتقاد به غیب دارند، صحبت کند، به خداوند کافر شده است. او معیار شیعه بودن و رافضی بودن را چنین بیان می‌کند که هر کس امام علی را بر عثمان مقدم کند، رافضی است، ولی اگر بین این دو توقف کند، شیعه است.^۲

◆ مخالفت با زیارت قبور

بر بهاری بارها با شیعیان به جهت زیارت قبر امام حسین علیه السلام درگیر و به آزار و اذیت آنان پرداخت. و او علاوه بر زیارت، با هرگونه عزاداری بر سید شهیدان عالم مخالف بود. البته باید یادآور شد که اولین بار مروان بن حکم اموی و حجاج بن یوسف ثقفی، استاندار عبدالملک بن مروان در عراق، تبرک و توسل و زیارت را حرام شمردند. مروان بن حکم با سنگ خواندن قبر پیامبر، به آن حضرت اهانت کرد. حاکم نیشابوری از داود بن ابی صالح نقل می‌کند که روزی مروان مردی را دید که صورتش را بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشته است. مروان گردن او را گرفت و گفت می‌دانی چه کار می‌کنی؟ در این هنگام ابو ایوب انصاری برای زیارت سر رسید و به مروان گفت: من به دیدار سنگ نیامده‌ام، بلکه به دیدار رسول خدا آمده‌ام. حاکم و ذهبی این روایت را صحیح دانسته‌اند.^۳ علامه امینی در *الغدیر* می‌گوید: این روایت بیان‌کننده آن است که منع توسل به قبور پاکان دین از بدعت‌های امویان بوده است.^۴

۱. طبقات الخنابلة، ج ۲، ص ۱۸۱ و ۱۸۷.

۲. شرح السنه، ص ۵۸.

۳. ر.ک: الغدیر، ج ۵، ص ۲۱۸.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۶۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲۲.

در مورد حجاج بن یوسف ثقفی هم از مبرد روایت شده: روزی حجاج در کوفه خطاب به زائرین قبر حضرت رسول اکرم ﷺ گفت: «ای زیانکاران، شما به دور سنگ‌ها و چوب‌های پوسیده می‌گردید. چرا قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف نمی‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که خلیفه فردی بهتر از فرستاده اوست؟»^۱

صاحب العیون و الحدائق نقل می‌کند: روزی جماعتی از اهل بغداد برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام از شهر خارج شدند. بر بهاری و پیروانش به قصد تعرض به کاروان آنها از شهر خارج و به شدت با آنان درگیر شدند خبر به گوش امیر ابو اسحاق ابراهیم رسید و دو نفر از حنبلیان را کشت و عده زیادی را هم مجروح ساخت و خانه‌هایشان را سوزاند و عده‌ای را تازیانه زد، اما بر بهاری فرار کرد.^۲

♦ فتنه‌انگیزی بر بهاری و یاران او علیه فرق اسلامی

بر بهاری و ابن عبدالوهاب به خلاف ابن تیمیه، هر دو از نظر پایه علمی در سطح پایینی قرار داشتند و به همین دلیل هیچ کدام از آنها آثار درخور توجهی که بتوان به عنوان کتاب از آنها یاد کرد، از خود بر جای نگذاشتند و به همین سبب پیشینه علمی آنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنان پیش از آنکه نظریه‌پرداز باشند، سلفیان عمل‌گرایی بودند که عقاید سلفی را با شدت بیشتری به اجرا گذاشتند، اما در مکتب احمد بن حنبل سلفی‌گری نقلی (نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی) نمود یافت و ابن تیمیه نظریه‌پردازی کرد و این مکتب به عنوان یک مکتب جدید ظاهر گردید.^۳

شیعیان در اوایل قرن چهارم و پیش از تسلط آل بویه بر عباسیان، در بغداد موقعیت و نفوذ بالایی در میان بزرگان داشتند و در سایه آن می‌توانستند برای شهیدان کربلا محفل ماتم و نوحه‌خوانی برپا کنند. رونق این محافل، حنبلی‌ها را به خشم می‌آورد؛ و با

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۴۲؛ النصائح الکافیة، ص ۸۱.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۱۵؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۵۲؛ العیون و الحدائق، ج ۴، ص ۳۳۲؛ نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۴۴، ۲۳۱ و ۲۳۳؛ مجله تاریخ اسلام، «مناقب خوانی در دوره آل بویه»، ایزدی و زیرکی، ش ۳۴-۳۳، بهار و تابستان ۱۳۸۷ ش.

۳. سلفی‌گری و وهابیت، ج ۱، ص ۱۹۱.

آن مقابله می‌کردند. هر چه قدرت و جمعیت شیعیان بیشتر می‌شد، این نزاع‌ها افزایش می‌یافت. در این زمان که تسلط دستگاه خلافت عباسی به امور قلمرو خویش به نهایت ضعف رسیده بود، بارها محله شیعه‌نشین کرخ به آتش کشیده شد. این فتنه‌انگیزی‌ها چنان فضای رعبی به وجود آورده بود که طبق نقل تنوخی، از ترس فتنه حنابله، نوحه بر امام حسین علیه السلام، باید در خفا انجام می‌گرفت و یا باید در حمایت سلطان مراسم سوگواری بر پا می‌شد. غالب فرقه‌های اهل سنت با برگزاری مراسم مذهبی بخصوص عزای امام حسین علیه السلام مخالفتی نداشتند، بلکه عمدتاً حنابله افراطی بودند که از دیرباز با دیگر مسلمانان اختلاف و کشمکش داشتند. آنها در این دوره هم کم و بیش به مخالفت با عزاداری و جشن شیعیان ادامه دادند، اما با توجه به کثرت شافعیان و حنفیان، مخالفت حنابله نمی‌توانست مانعی برای برگزاری مراسم عاشورا یا غدیر باشد. در هر صورت، مخالفت‌ها و واکنش‌های اهل سنت، با تکفیر، تفسیق، بدعت و از شعائر جاهلی خواندن اعمال و آیین‌های شیعیان شروع می‌شد و با اقداماتی که غالباً به صورت مقابله به مثل و نوعی تقلید از فعالیت‌های شیعیان بود، ادامه پیدا می‌کرد.^۱

صولی می‌گوید: او همراه یارانش در سال ۳۱۳ ق مسجد براتنا در بغداد را که در آن زمان پایگاهی برای شیعیان به شمار می‌رفت، تخریب می‌کند و تصمیم می‌گیرد مسجد را به گورستان تبدیل کند. او به همین جهت عده‌ای از مردگان را در آنجا دفن می‌کند که البته خلیفه دستور تعقیب و دستگیری بر بهاری را صادر می‌کند. بجم، استاندار بغداد دستور داد دوباره مسجد را بنا کنند و بعضی از فقهای بغداد فتوا دادند که جنازه‌هایی را که به دستور بر بهاری در مسجد دفن شده‌اند، بیرون بیاورند. در آن زمان در جنوب عراق شیعیان نفوذ زیادی پیدا کرده بودند و تا سال ۳۲۰ ق و پایان خلافت مقتدر عباسی، و شروع خلافت قاهر بالله عباسی، این نفوذ ادامه داشت.^۲ ناگفته نماند که ابن جوزی تخریب‌کننده مسجد را مقتدر عباسی می‌داند و می‌گوید: در سال ۳۱۳ ق مقتدر عباسی شنید که شیعیان در مسجد براتنا جمع می‌شوند و صحابه را مورد شماتت

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

۲. أخبار الرضا و المتقی، ج ۱، ص ۱۳۶.

و تعریض قرار می‌دهند. او کسی را فرستاد تا آنان را دستگیر کند و به زندان افکند و کسی را گمارد تا مسجد را تخریب کند.^۱

حنابله مجدداً در سال ۳۵۴ق به مسجد حمله کردند و به بهانه برپایی مراسم عاشورا، عده‌ای از شیعیان را در آنجا کشتند بهانه این هجوم، مراسم عاشورا بود که شیعیان برپا می‌کردند بنا به گفته ابن کثیر، تقریباً سالی نبود که حنابله به مناطق شیعه‌نشین و مساجد آنان حمله نکنند و قائله‌ای برپا نکنند. برای نمونه، در سال ۳۶۲ق فتنه‌ای عظیم به پا کرده که موجب کشته شدن هزاران شیعه و به غارت رفتن اموالشان از سوی آنان گردید. باز در همین سال به سبب کشته شدن یک نفر از مخالفان آتش‌سوزی عظیمی در محله شیعه‌نشین کرخ به پا کردند، وزیر فضل شیرازی که از دشمنان شیعه بود، حاجبش را برای به آتش کشیدن منطقه شیعه‌نشین کرخ فرستاد. وی آتشی را در این منطقه به پا می‌کند که در پی آن خانه‌ها و اموال زیادی از شیعیان می‌سوزد. نزدیک به سیصد دکان و ۳۳ مسجد را به آتش می‌کشند و هفده هزار نفر و به نقل ابن خلدون بیست هزار نفر، کشته می‌شوند. آنان در سال ۳۶۳ق مجدداً کرخ را به آتش کشیدند و شیعیان را کشتند. بار دیگر در سال ۳۷۵ق فتنه‌ای عظیم میان آنان و شیعیان رخ داد و از هر دو طرف عده زیادی کشته شدند.^۲

در سال ۳۱۷ق فتنه عظیم دیگر میان پیروان برهاری و اهل سنت صورت گرفت؛ به گونه‌ای که برای فرونشاندنش ارتش وارد عمل شد. علت آن این بود که پیروان برهاری در تفسیر آیه ﴿أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۳ گفتند که خداوند روز قیامت پیامبرش را کنار خودش و بر روی عرش می‌نشاند (یعنی خدا را جسم و شبیه انسان‌ها می‌دانند)، اما سایر اهل سنت این تفسیر را نپذیرفتند و گفتند منظور شفاعت پیامبر در روز قیامت است. این دو نظریه سبب بروز فتنه و کشتار شد و عده کثیری از هر دو طرف به قتل رسیدند. کشتار اهل سنت به دست حنابله صورت گرفت.^۴

۱. المنتظم، ج ۴، ص ۱۰۹.

۲. ر.ک: البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۵۴ و ۲۷۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۴۶-۴۴۷.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۱۳.

در سال ۳۲۱ق علی بن بلیق، حاجب «القاهر بالله»، دستور داد که معاویه و یزید را بالای منابر در بغداد لعن کنند، اما بر بهاری به شدت با این کار مخالفت و فتنه‌ای بر پا کرد و حکومت هم به تعقیب او پرداخت، اما او فرار کرد و ابن بلیق به جماعتی از اصحاب او دست یافت و آنان را تبعید کرد.^۱

ذهبی به نقل از ابوالحسین بن بشار در مورد بر بهاری می‌گوید: عده‌ای از مخالفان او در صدد بر آمدند که حاکم بغداد را علیه او بشورانند. در سال ۳۲۱ق ابن مقله، وزیر «القاهر بالله»^۲ در صدد دستگیری او بر آمد، اما او پنهان شد و ابن مقله در عوض عده زیادی از یاران و اطرافیان نزدیک او را دستگیر و روانه بصره کرد، تا اینکه ابن مقله، مغضوب خلیفه عباسی القاهر بالله گردید و او را از وزارت خلع کرد و خانه او را آتش زد و در پی آن بر بهاری دوباره به فعالیت خود ادامه داد.

آنگاه راضی بن مقتدر (۳۲۲ - ۳۲۹ق) خلیفه گشت. او هنگامی که قاهر به قدرت رسید، زندانی قاهر بود و ابن مقله را به وزارت خویش منصوب کرده بود، اما ابن مقله خیلی زود معزول گشت و راضی، حکمران وسیط و بصره، محمد بن رائق، را به عنوان وزیر منصوب کرد. رائق دو سال در این مقام باقی ماند.

ذهبی و ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۳ق آورده‌اند:

در آن سال کار حنبلیان بالا گرفت و از توان و موقعیت ویژه‌ای برخوردار شدند لذا به بهانه‌های واهی به حریم خصوصی مردم تجاوز می‌کردند؛ به حدی که بر خانه امرا و سایر مردم هجوم می‌بردند و اگر باده یا آلت طرب در آن می‌دیدند، آن را می‌شکستند و تاراج می‌کردند. اگر مردی با زن یا بچه‌ای راه می‌رفت، تحقیق می‌کردند که آیا نسبتی با آنان دارد، اگر نسبتی داشت، او را رها می‌کردند، و گرنه او را می‌زدند و سخت آزارشان می‌دادند و نزد رئیس شرطه (پلیس) می‌بردند و شهادت می‌دادند که مرتکب کارهای زشت و فسق و فجور شده‌اند.^۳

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۷۳.

۲. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۳. تاریخ الإسلام، ج ۲۴، ص ۳۱.

ابوبکر صولی (م ۳۳۵ق) که در عصر او می زیست، به بیان اعمال بربهاری و یارانش پرداخته است. شکستن دکان‌ها، فساد انگیزی، رفتار خشن با مردم، ورود به منازل و تفتیش عقاید آنها، اجرای خودسرانه قوانین، مداخله در امور کسب و کار مردم، سوءظن به مردم و دستگیری آنان و شهادت دادن علیه آنان، تعرض به شافعی‌مذهبان، کافر و گمراه نامیدن شیعیان، بدعت‌گذار شمردن مسلمانان، مخالفت با زیارت قبور و آزار رساندن به زائران از جمله اقدامات بربهاری است که تاریخ‌نویسانی همچون ابن‌اثیر، صفدی، ابن‌ابی یعلی و یاقوت حموی بدان اذعان کرده‌اند.^۱

♦ احساس خطر حاکمان از فتنه‌انگیزی بربهاری

در زمانی که بربهاری به اوج فعالیت خود رسید و یاران زیادی یافت، خلیفه‌الراضی از نفوذ بربهاری و کثرت طرف‌دارانش احساس خطر کرد. رئیس شرطه بغداد در دهم جمادی الآخر ۳۲۳ق اعلام کرد که اجتماع طرف‌داران بربهاری و مناظره درباره عقایدشان، ممنوع است. او آنان را به تنبیه و تبعید و قتل و آتش زدن خانه‌هاشان تهدید کرد. ظاهراً در همین زمان بود که بربهاری از بیم دستگیری می‌گریزد و مخفی می‌شود. علت عمده صدور حکم دستگیری او، اظهار مطالب خلاف عقیده مردم بود. ابن‌اثیر می‌گوید: علت صدور چنین حکمی آن بود که بربهاری و پیروانش برای خداوند، مانند و شبیهی قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف دست و انگشتان و دو پا با کفش از طلا و صاحب گیسوان تصور می‌کردند و می‌گفتند که خداوند به آسمان بالا می‌رود و آن‌گاه به دنیا فرود می‌آید.^۲

ذهبی می‌نویسد:

رئیس شرطه بغداد اعلام کرد که اجتماع دو نفر از یاران بربهاری در شهر ممنوع است. از طرف خلیفه‌الراضی نامه‌ای طولانی مبنی بر دستگیری او صادر گردید که مضمون آن بدین شرح بود: آنان حق ندارند درباره

۱. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۴۴؛ تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ الکامل، ج ۸، ص ۲۷۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۴۶؛ معجم البلدان، ج ۱۸، ص ۵۸۰۵۷.
۲. تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ البدایة و النهایة؛ ج ۸، ص ۳۰۸.۳۰۷؛ الکامل، ج ۱، ص ۴۶۱؛ المنتظم، ج ۶، ص ۲۷۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۹۰.

مذهب و عقیده خود بحث و مناظره کنند. پیش‌نماز حنبلی حق ندارد امام جماعت شود، مگر اینکه بسم الله الرحمن الرحيم را بلند بخواند، چه در نماز صبح و چه در نماز عشا.

«راضی بالله خلیفه عباسی در نامه‌اش افزود: گاهی شما (حنبلیان) صورت زشت و پلید خود را مثال روی خداوند می‌دانید و خود را شبیه یزدان می‌خوانید و برای خدا دست و پا و انگشت و کفش زرین قائل می‌شوید و حتی بوی خدا را وصف می‌کنید و گاهی شیعیان آل محمد ﷺ را کافر و گمراه می‌دانید.

شما مسلمین را به دین باطل و بدعت و مذهب فاسدی دعوت می‌کنید که قرآن منکر آن است.

شما زوار قبر امامان را انکار می‌کنید و زائران را گمراه می‌دانید و برخلاف این عقیده‌تان، خود به زیارت قبر یکی از عوام (یعنی احمد بن حنبل) که شرف و نسب ندارد، می‌روید و برای تبرک و زیارت در مقبره او تجمع می‌کنید. او شرف نسبت به پیامبر ﷺ را ندارد، ولی شما به مردم امر می‌کنید که قبر او را زیارت کنند و همچون پیامبران برای او قائل به معجزه‌اید و می‌گویید که صاحب کرامات و مقامات بوده است.

خداوند شیطان را لعنت کند که این کارهای زشت را در نظر شما خوب جلوه داده و شما را فریب داده و گمراه کرده است.

امیرالمؤمنین (یعنی خلیفه راضی) سوگند یاد می‌کند و به سوگند خود وفا و عمل خواهد کرد که اگر از مذهب زشت و راه کج منحرف نشوید، شما را سخت تنبیه و سپس تبعید خواهد کرد و بالأخره خواهد کشت و پراکنده و نابودتان خواهد کرد و با شمشیر گردن شما را خواهد زد و خانه شما را با آتش خواهد سوزاند.^۱

نکته درخور توجه در این نامه عکس‌العمل شدید خلیفه در برابر تعرض به شیعیان از سوی حنبله در مسئله زیارت قبور امامان شیعه است. تنوخی نقل می‌کند:

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲۰، ص ۳۲-۳۳. همچنین ر. ک: تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۳.

در آن زمان اوضاع در بغداد طوری بود که شیعیان برای اقامه عزرا برای امامانشان از ترس برپهاری و حنابله باید مخفیانه این کار را انجام می‌دادند. او می‌گوید زنی به نام خلب بود که نوحه‌خوان بود. برپهاری گفت به من خبر رسیده که زنی به نام خلب نوحه‌خوانی می‌کند. او را بیایید و بکشید.^۱

در همین سال (۳۲۳ق) راه حج از سمت عراق به علت درگیری داخلی بسته شد و عده زیادی از حجاج خانه خدا در بین راه در بغداد کشته شدند. ابن جوزی می‌گوید: در این سال ستارگان درخشانی در بغداد افول و سقوط کردند و شهر کوفه هیچ سالی را مثل این سال به خود ندیده است. قیمت اجناس به شدت بالا رفت؛ به طوری که هر کر گندم به ۱۲۰ دینار رسید. اتفاق دیگر در این سال وقوع آتش‌سوزی مهیب در منطقه کرخ در بازار بغداد بود که تعداد زیادی از حجره‌های بازار در آتش سوخت. همچنین آتش، تعدادی از حنبلیان را سوزاند و این بدان سبب بود که رئیس شرطه بغداد وقتی سعی داشت که یکی از یاران برپهاری را دستگیر کند، آتش زبانه کشید و عده‌ای از زنان و مردان سوختند.^۲

◆ مرگ برپهاری

در اوایل سال ۳۲۹ق خلیفه راضی از دنیا رفت و حکومت به المتقی بالله رسید. حنابله با بهره‌گیری از این فرصت، دوباره به مسجد براتا حمله کردند و از سویی دیگر دوباره با ضرابین درگیر شدند. در این هنگام توقیعی از سوی خلیفه المتقی بالله صادر گردید که به موجب آن عده‌ای از حنابله و یاران برپهاری دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و برای مسجد هم نگهبانانی گماردند. در همین سال خشک‌سالی و وبا بغداد را فرا گرفت و عده‌ای زیادی بر اثر آن مردند؛ به حدی که مردم را دسته دسته و بدون غسل و نماز در گورهای دسته جمعی دفن می‌کردند و مردم اثاثیه‌های منازلشان را به کم‌ترین قیمت می‌فروختند.

۱. تشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۱۱۱.

۲. تکملة تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۹۱-۹۲؛ المنتظم، ج ۶، ص ۲۷۶؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۸۲.

در همین سال بر بهاری سرانجام به علت جنایاتی که انجام داده بود، تحت تعقیب قرار گرفت و در اوج غربت و در خانه زنی درگذشت. خادم خانه به تنهایی بر او نماز گزارد و در همان جا دفنش کرد.

ابن کثیر عمر او را ۹۶، ولی ابن اثیر ۷۸ سال شمرده است و ذهبی می‌گوید: او ۷۷ سال عمر کرد و در آخر عمر با کنیزی باکره ازدواج کرد.^۱

◆ قدرت یافتن شیعه

با قدرت یافتن شیعه و مرگ بر بهاری، طومار زندگی حنابله درهم پیچیده شد و شیعیان بغداد قدرتمندتر و صاحب نفوذ بیشتری شدند و قلب عالم اسلامی در دست گرفته، و در دوران آل بویه سیطره کاملی بر بغداد پیدا کردند. در قرن‌های چهارم و پنجم به علت ظهور جریان‌های معتدل کلامی نامی از بر بهاری و اندیشه‌های تشبیهی و تجسیمی او نماند تا آنکه ابن تیمیّه بار دیگر نام او را زنده کرد.^۲

◆ ادامه خشونت‌های حنابله

ناگفته نماند حنابله بعد از این دوره هم دست از فتنه‌انگیزی و درگیری برنداشتند. برای نمونه، در سال ۴۴۷ق با شافعی‌های بغداد بر سر بلند خواندن بسم الله و خواندن قنوت در نماز، نزاع کردند.

در سال ۴۶۹ق به بازار بغداد حمله‌ور شدند و کشتار راه انداختند. به سال ۴۷۵ق نیز با اهل سنت به زد و خورد پرداختند و به خانه‌های بنی فراء یورش بردند و آشوب‌هایی بر پا کردند.

در سال ۴۴۸ق بار دیگر با شافعی‌ها و اصناف نیشابور کشمکش کردند که جمعی از مردم کشته شدند.

به سال ۵۹۷ق به مسجد شافعی‌ها که خوارزم شاه در مرو برایشان ساخته بود، حمله بردند و آن را به آتش کشیدند: البته این اقدامات به غیر از غائله‌هایی است که

۱. تاریخ الإسلام، ۲۴ و ۲۶۰؛ طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۴۴؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۳۶.
۲. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۶۸، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۰۱؛ أخبار الرازي و المتقي، ص ۱۳۶.

در دوران ابن‌عبدالوهاب و بعد از آن در عیینه، طائف، مکه و مدینه، یمن، عراق (کربلا) و حران اتفاق افتاد که منجر به کشته شدن هزاران مسلمان گردید.^۱

◆ نتیجه

برای معرفی نقطه آغازین سلفی‌گری وهابی نقش بربهاری را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ چرا که مبانی سلفی‌گری ابن‌تیمیه و ابن‌عبدالوهاب پیشتر در اندیشه و عمل او هویدا گشته بود، ولی بنا به دلایلی مجال جلوه‌گری به او را نداد، اما در این میان آنچه بربهاری را از دیگران متمایز می‌سازد، آن است که معتقدات او بدون پشتوانه علمی و دارای جنبه‌های احساسی و به نوعی بلندپروازانه بود. او با تحمیل عقاید انحرافی‌اش و گاه در قالب تهدید، دیگران را با خود همراه می‌ساخت، اما خلف حرانی او لااقل مبانی خاص و مشخصی را اگرچه تکرار معتقدات او بود، در قالبی منسجم‌تر و مدلل‌تر بیان کرد. به بیان دیگر، اگر چه مبانی سلفی‌گری در سخنان بربهاری آمده است، اما در حقیقت باید ابن‌تیمیه را بنیان‌گذار اعتقادی و بربهاری را بنیان‌گذار رفتاری سلفی‌گری بر شمرد.

۱. رک: الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۸۵ و ۳۶۴؛ ج ۷، ص ۴۴۴.

◆ منابع

١. اخبار الراضي بالله والمتقي لله: محمد بن يحيى صولى، بيروت، ١٣٩٩ ق.
٢. الأعلام: خير الدين زركلى، بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٨٩ م.
٣. البداية و النهاية: إسماعيل بن عمر بن كثير، بيروت: مكتبة المعارف، بى تا.
٤. تاريخ ابن خلدون: ابن خلدون، بيروت: دارالكتب اللبنانى، ١٩٨٣ م.
٥. تاريخ الإسلام: شمس الدين ذهبى، تحقيق: عمر عبد السلام تدمرى، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ ق.
٦. تاريخ المذاهب الإسلامية: ابو زهره، قاهرة: دارالفكر العربى، بى تا.
٧. تاريخ بغداد: أحمد بن على أبو بكر خطيب بغدادى، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.
٨. تجارب الأمم: احمد بن محمد مسكويه، مصر، ١٣٣٢ ق.
٩. تكملة تاريخ الطبرى: محمد بن عبد الملك، تحقيق: ألبرت يوسف كنعان، بيروت: مطبعة الكاثوليكية، ١٩٥٨ م.
١٠. جريان شناسى تاريخى فقه سلفى: على باباى آريا، پايان نامه كارشناسى ارشد الهيات، فقه و مبانى حقوق اسلامى دانشگاه.
١١. سلفيان باورها و كاركردها: نجم الدين طبسى، قم: انتشارات دليل ما، ١٣٨٩ ش.
١٢. سلفى گرى و وهابيت: سيد مهدى عليزاده موسوى، قم: الهادى، چاپ دوم، ١٣٨٩ ش.
١٣. سنوات الحنابلة: على بن محمد باخيل آل بابطين، بى جا، ١٤٢٥ ق.
١٤. سير أعلام النبلاء: محمد بن عثمان ذهبى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ ق.
١٥. شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبد الحى بن احمد العكرى حنبلى، تحقيق: عبد القادر ارناؤوط، محمود ارناؤوط، دمشق: دار ابن كثير، ١٤٠٦ ق.
١٦. شرح السنّة: حسن بن على بن خلف برهاري، تحقيق: محمد سعيد سالم قحطاني، دار ابن القيم، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
١٧. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد، بيروت: دارالكتب العلمية، بى تا.

۱۸. طبقات الحنابلة: ابو الحسين بن ابی یعلی، تحقیق: محمد حامد الفقی، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۱۹. الغدير: عبدالحسین امینی، بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
۲۰. الكامل فی التاریخ: ابن اثیر، بیروت: دار بیروت، ۱۳۸۶ق.
۲۱. مجله تاریخ اسلام: «مناقب خوانی در دوره آل بویه»، دکتر حسین ایزدی و مهدی زیرکی، ش ۳۳ و ۳۴، بهار و تابستان ۱۳۸۷ش.
۲۲. المستدرک علی الصحیحین: نیشابوری، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۳. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۴. معجم البلدان: یاقوت حموی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۲۵. معجم المؤلفین: عمر رضا کحاله، بیروت: مکتبۃ المثنی - دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۶. المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم: عبد الرحمن بن جوزی، بیروت، ۱۳۵۸ق.
۲۷. نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة: محسن بن علی تنوخی، تحقیق: عبود شالچی، بیروت، ۱۳۹۱ق.
۲۸. النصائح الكافية لمن يتولى معاوية: سید محمد بن عقیل علوی، بغداد: مطبعة النجاح، بی تا.
۲۹. الوافي بالوفيات: صفدی، تحقیق: احمد ارناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق.



سلفیه درباری

* احمد ربیعی فر



◆ چکیده

علمای وهابیت درباری در طول سالیان دراز در کنار حکام آل سعود و سایر سردمداران مستبید به دفاع از آنان و شرعی‌سازی اقدامات مجرمانه‌شان مشغول بوده‌اند و بر همین اساس بیشترین ضربه‌ها را بر پیکره جوامع اسلامی فرود آورده و جایگاه دین و دستورهای نجات‌بخش اسلام عزیز را در حد ابزاری در دست این حکومت‌ها تنزل داده‌اند. از این رو، مسلمانان باید برای شناخت این افراد و تفکرات و حیل‌های آنان تلاش کنند و پرده از واقعیت وجودی این طیف بردارند.

در این نوشتار سعی شده است که علاوه بر آشنایی با تفکرات این جریان منحرف، تا حدی به نقد این تفکرات پرداخته شود و تناقضات موجود در این جریان فکری برای مخاطبان گرامی روشن گردد.

کلیدواژه‌گان: سلفیه تقلیدی، سلفیه درباری، سلفیه ملکی، جامی، جامیه، قبوری، ربیع مدخلی.

◆ ظهور وهابیت درباری

یکی از عمده‌ترین گرایش‌های وهابیت که فعالیت و تأثیرگذاری بیشتری در جوامع اسلامی داشته است، وهابیت درباری است؛ به طوری که غالب گرایش‌های آن از این جریان منشعب شده‌اند؛ مانند وهابیت تکفیری و نوسلفیان.

وهابیت درباری از روز نخست، وجود خویش را مدیون حکام آل سعود بودند؛ زیرا زمانی که محمد بن عبدالوهاب، مؤسس این فرقه، از شهر عیینه رانده شد، به دلیل داشتن تفکراتی افراطی و تکفیر مسلمانانی که زائر حرم شریف نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، حتی در میان نزدیکان خود نیز جایگاهی نداشت. او پس از آنکه به شهر درعیه وارد شد با حاکم آن دیار مذاکره کرد در نتیجه محمد بن سعود از او خواست که امام مردم باشد تا بر گرد او جمع شوند و اسلام را بنا به تعریف او بشناسند و به او و فرزندانش رجوع کنند. در مقابل محمد بن عبدالوهاب نیز به او وعده داد که اگر او را یاری کند، فتوحات و غنایم بسیاری نصیب او شود که همین اتفاق نیز افتاد و محمد بن سعود با محمد بن عبدالوهاب بیعت کرد و پس از مدت کوتاهی با حکم محمد بن عبدالوهاب و مشرک خواندن مسلمین به شهرها و روستاهای جزیره العرب حمله کرد و به غارت اموال مردم آن دیار پرداخت، تا جایی که شهر درعیه پر از ثروت و غنایم شد.^۱ پس می‌توان پیمان محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود را نقطه آغاز فعالیت و ظهور علمای وهابیت درباری دانست. بر همین اساس قدرت و ضعف علمای درباری همیشه وابسته به قدرت گرفتن و ضعف حکومت آل سعود بوده است و در سه دوره حکومت آل سعود، وهابیت درباری نیز در کنار این خاندان به پوشاندن لباس مشروعیت بر پیکر اعمال این خاندان و ترویج تفکرات محمد بن عبدالوهاب پرداخته است.

◆ علمای وهابی درباری و مخالفت‌ها

در دهه‌های اخیر بعضی از علمای وهابی به مخالفت با درباری بودن عالمان برخاستند و عملکرد دولت آل سعود را مورد انتقاد قرار دادند و همین امر باعث شد که

۱. رک: عنوان‌المجد، ج ۱، ص ۴۲.

وهابیت درباری تحت عنوان یک گرایش خاص به مقابله با این علما پردازد. این امر که از زمان محمد امان جامی (۱۳۴۹ - ۱۴۱۶ق) - یکی از علمای درباری وهابیت - آغاز گردید و باعث شد تا وهابیت درباری به عنوان یک جریان خاص وهابی تشخیص یابد و طرفداران این طیف در زمان محمد امان جامی با نام «جامیه» معرفی شوند. وی که یک وهابی درباری تمام‌عیار بود، در جریان‌ات مختلف در مقابل معارضان حکومت به مقابله پرداخت و حمایت از حاکمان سعودی را نصب العین خویش قرار داد. در این میان محمد سرور زین العابدین که از منتقدان حکومت و درباری شدن علما بود، به مقابله با تفکر جامی پرداخت. از این‌رو، جامی در برابر او ایستاد و نام سروریه را بر طرفداران و همفکران او نهاد و در مقابل، نام جامیه بر جریان علمای درباری افراطی نهاده شد.^۱

شیخ احمد بن یحیی نجمی که از جماعت جامیه است، درباره سروریه می‌نویسد:

اینان قوم یا حزبی هستند که چیزی از سنت و چیزی از بدعت را جمع کرده‌اند، به حاکمان اشکال می‌گیرند و حرف‌هایی در مورد آنان می‌زنند که به فتنه و خطر می‌انجامد و از زبان حالشان برمی‌آید که حاکمان را تکفیر می‌کنند. البته در مقال، به این امر تصریح نمی‌کنند. همچنین به جهاد علیه آنان فرا می‌خوانند، به سب و شتم علمای سعودی می‌پردازند و آنان را متهم به خیانت به دین می‌کنند.^۲

در حال حاضر یکی از شاگردان محمد امان جامی، به نام ربیع بن هادی مدخلی، رهبری جریان جامیه را بر عهده دارد که از علمای بزرگ عربستان در علم حدیث به‌شمار می‌آید. وی کتب بسیاری را در رد علما و متفکرین مسلمان منتقد حاکمان، نوشته است و بیشترین کتاب‌ها و مقالات خود را در رد سید قطب نگاشته و شدیداً به او و جماعت اخوان المسلمین حمله کرده است.

۱. السعودیه سیره دولة و مجتمع، ص ۱۷۷.

۲. الفتاوی الجلیة عن المناهج الدعویة، ص ۵۳.

ربیع المدخلی^۱ و دیگر علمای درباری را می‌توان نمادی بارز از علمای درباری سلفیه تقلیدی دانست. با مطالعه افکار و عقایدش، پی می‌بریم که او همه شاخصه‌های سلفیه تقلیدی همچون درباری بودن، ارتجاع، منحصر کردن اسلام در پوسته‌ای از عبادات ظاهری، تفرقه‌افکنی بین مسلمانان و همسویی با صهیونیست و ... را در خود جمع کرده است.

◆ نقد تفکرات وهابیت درباری

سلفیه درباری را از جهات مختلف می‌توان نقد کرد که هر یک از این جهات را بررسی و نقد می‌کنیم:

۱. محدود کردن توحید

توحید و مفهوم آن را می‌توان ریشه و اصل عمده اختلافات بین سلفیه درباری و سایر مناهج فکری اسلامی دانست که سلفیه معتدل نیز جزء این مناهج به‌شمار می‌آید. بیشتر دانشمندان اسلامی توحید را دارای جهات مختلفی می‌دانند، از جمله توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، توحید عبادت و...؛ اما مנהج سلفیه درباری که بر پایه تفکرات محمد بن عبدالوهاب استوار است، توحید را فقط در عبادت منحصر می‌کند و در تعریف عبادت افراط می‌کند و دایره عبادت را وسیع می‌داند.

محمد بن عبدالوهاب توحید را تنها به معنای توحید در عبادت تفسیر می‌کند^۲ و معتقد است غزوات پیامبر ﷺ در مقابل کفار تنها بدین منظور بود که آنان فقط خدا را

۱. ربیع بن هادی بن محمد عمیر مدخلی، از قبیله مداخله در اواخر سال ۱۳۵۱ ق در روستای جرادیه که در غرب شهر صامطه در عربستان سعودی واقع شده است، به دنیا آمد. او از هشت سالگی به تحصیل علم پرداخت. در سال ۱۳۸۱ ق هم‌زمان با افتتاح دانشگاه اسلامی در مدینه منوره در آن دانشگاه به مدت چهار سال در کلاس اساتیدی همچون عبدالعزیز بن باز، محمد ناصرالدین البانی، محمد امین شتیطی و ... شرکت کرد. سپس وارد سطوح عالی شد و در سال ۱۴۰۰ ق با مدرک دکترا در رشته حدیث از دانشگاه ملک عبدالعزیز در مکه فارغ التحصیل شد و پس از آن تاکنون در همان دانشگاه به تدریس در رشته حدیث مشغول بوده است.

۲. شرح کتاب التوحید، ص ۴۷.

عبادت کنند و تنها برای او نذر کنند و نزد او استغاثه کنند و تمام انواع عبادت را فقط برای خدا انجام دهند.^۱

مفهوم توحید یکی از مهم‌ترین نقاط اختلاف میان ربیع مدخلی با دیگر اندیشمندان اهل سنت مانند سید قطب به حساب می‌آید که می‌توان آن را یکی از ریشه‌های اختلاف منهج سلفیه تقلیدی با متفکران سلفیه معتدل و بیداری اسلامی دانست. از این‌رو، ربیع مدخلی با حمله به نگرش سید قطب به جمله «لا إله الا الله»، سید قطب را در این دیدگاه تابع نظریات ابوالاعلی مودودی می‌داند^۲ و نظریات ایشان را نیز برگرفته از فلسفه غرب و ضد اسلامی به‌شمار می‌آورد. وی ابتدا به بیان دیدگاه سید قطب در کتاب *العدالة الاجتماعية* می‌پردازد. سید قطب در این کتاب می‌نویسد:

یقیناً هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که متدین به دین است، مگر بعد از اینکه شهادت دهد به لا إله الا الله، به این معنا که حاکمیتی جز حاکمیت خدا نیست و حاکمیت خداوند در قضا و قدرش جاری است؛ همچنان که در شرع و امر او نیز این حاکمیت جریان دارد.^۳

اشکال ربیع مدخلی بر سید قطب، این است که او نباید توحید را به معنای توحید در حاکمیت بدانند، بلکه «لا إله الا الله» یعنی «لا معبود الا الله»، و توحید در عبادت، معنای حقیقی خاص این جمله است.^۴

مودودی و سید قطب تنها جامعه‌ای را جامعه اسلامی می‌شمرند که احکام و شریعت الهی در آن اجرا شود. از این‌رو، اگر در جامعه‌ای، احکام اسلامی اجرا نشود و حاکم، طبق نظر خودش برخلاف شریعت الهی حکومت کند، این جامعه را نمی‌توان جامعه اسلامی دانست، بلکه نام جامعه جاهلی را بر آن می‌نهند، حتی اگر مردم آن جامعه ادعای اسلام داشته باشند و نماز و عبادات را به‌جای آورند؛ چون آنها حاکمیتی غیر از حاکمیت خدا را پذیرفته‌اند.^۵

۱. مجموع مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ج ۱، ص ۵۱.

۲. أضواء إسلامیة علی عقیده سید قطب و فکرة، ص ۶۳.

۳. العدالة الإجتیماعیة، ص ۱۸۲.

۴. أضواء إسلامیة علی عقیده سید قطب و فکرة، ص ۶۴.

۵. پیامبر و فرعون، ص ۵۲.

ربیع مدخلی با اشاره به این استدلال سید قطب، دو اشکال را بر او وارد می‌داند: اول اینکه بنابر این استدلال، سید قطب تمام جوامع مسلمین را تکفیر می‌کند و آنها را مشرک می‌داند. اشکال دوم این است که چرا سید قطب در این موضع و در سایر کتب خویش، هیچ حرفی از شرک در عبادت نزده است؟ چرا زیارت قبور، غلو در اهل بیت علیهم‌السلام، اشک ریختن برای ایشان، ساختن ضریح برای آنان و زیارت قبورشان را شرک نخوانده و توجهی به آن نکرده است؟^۱

هر انسان منصفی که با تفکرات و تاریخ وهابیت اندکی آشناست، به خوبی می‌داند که اشکال اول ربیع، قبل از سید قطب، به شخص ربیع و همفکران وهابی او وارد است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب نخستین شخصی بود که تمام جوامع و ملل مسلمان را صراحتاً کافر و مشرک خواند و حتی با کمک محمد بن سعود به کشتار مسلمین و غارت اموال آنان در جزیره العرب پرداخت؛^۲ در صورتی که سید قطب و همفکران او به بهانه کفر و شرک دست به کشتار مسلمین نزدند.

به اشکال دوم نیز فائز ابراهیم محمد این‌گونه پاسخ داده است :

عقیده سید قطب در مورد توحید، بر محور حاکمیت الهی استوار است و همین امر باعث شده است تا عده‌ای خیال کنند سید قطب در ابراز عقیده خود در مقوله توحید اشتباه کرده و فقط یک جنبه را در نظر گرفته است؛ در صورتی که سید قطب نسبت به نیاز زمانش به این درک رسیده بود که پرداختن به جنبه حاکمیت الهی، مقتضای زمان اوست، البته با در نظر داشتن سایر جنبه های توحید. به عنوان مثال، ابن تیمیه به دلیل ظهور فرقه‌های انحرافی در زمانش، بیشتر بر محور توحید صفات اصرار داشت. از همین رو، بعضی از شاگردانش خیال کردند که توحید فقط به معنای توحید در صفات است. همچنین محمد بن عبدالوهاب به دلیل تفکراتش که زیارت قبور را عبادت به حساب می‌آورد، به توحید عبادی بیشتر پرداخت و از این رو، شاگردانش خیال کردند که شرک فقط در زیارت قبور خلاصه می‌شود و توحید را در جنبه عبادی محدود کردند؛ در صورتی که جنبه حاکمیت الهی را نادیده گرفتند.

۱. أضواء إسلامیة علی عقیده سید قطب و فکرة، ص ۷۵.

۲. آئین وهابیت، ص ۲۸؛ نقد و بررسی اندیشه وهابیت در مسئله توحید و لوازم آن، ص ۲۱.

سید قطب توحید را محور حاکمیت شریعت خدا قرار داد؛ چون در زمان او حکام کشورهای اسلامی براساس شریعت خدا حکومت نمی‌کردند؛ همچنان که هم‌اکنون این وضعیت در اغلب کشورهای اسلامی برقرار است.^۱

وهابیت تقلیدی بر اساس همین عقیده در توحید، مسئله زیارت قبور را شرک دانسته و به مبارزه با آن پرداخته است و هر جا که قبری از بزرگان دین و اولیای خدا را یافتند، آن را تخریب کردند. این عملکرد وهابیت و تعصب شدید آنها در مسئله قبور، به جایی رسید که عده‌ای، وهابیان را «القبوریة» نامیدند.

ربیع مدخلی با اتخاذ این موضع در مقابل سید قطب، به خوبی نشان می‌دهد که او و سلفیه تقلیدی به‌گونه‌ای در جنبه عبادی توحید جمود یافته‌اند که حتی با خواندن کتاب‌های سید قطب نیز متوجه جنبه حاکمیت الهی در توحید نمی‌شوند، بلکه سید قطب را محکوم می‌کنند که چرا دست از تکفیر شیعیان و زائران حرم نبوی برداشته و مشغول مبارزه با فساد حکام کشورهای اسلامی شده است.

دیدگاه سلفیه تقلیدی در برابر توحید، مستلزم این مطلب است که خداوند متعال در امور دنیوی دخالتی نداشته باشد و حکومت را به عهده انسان‌ها نهاده باشد. از این‌رو، ربیع مدخلی به وضوح به این عقیده اذعان می‌کند و می‌نویسد:

بنا به روایت تأییر نخل که پیامبر ﷺ فرمودند: «أنتم أعلم بدنیاکم»، اگر مسلمین در امور دنیوی مباح نیازی به تنظیم داشته باشند، می‌توانند بدون توجه به امر خدا و رسولش عمل کنند.^۲

۲. ترجیح دادن صحابه بر اهل بیت پیامبر ﷺ

وهابیت تقلیدی در تمام کتب خود بیان فضایل اصحاب را بر اهل بیت ﷺ مقدم می‌دارند، البته با توجه به اینکه مفهوم «اصحاب» را عمدتاً بر سه خلیفه اول منطبق می‌کنند. این در حالی است که سفارش‌های مکرر پیامبر ﷺ در مورد محبت

۱. سید قطب و بیداری اسلامی، ص ۹۹.

۲. الحد الفاصل بین الحق والباطل، ص ۵۸.

اهل بیت علیهم السلام و تبعیت از آنان بر هیچ مسلمان عالم و منصفی پوشیده نیست؛ چنان که در حدیث ثقلین، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن قرار داده و تنها راه نجات و سعادت امت خویش را تبعیت از قرآن و اهل بیت علیهم السلام با قید معیت اعلام می کند، اما در کتب وهابیت نه تنها جایی برای تکریم مقام اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد، بلکه از قاتلین و ظالمین به ایشان حمایت و تجلیل می شود؛ چنان که البانی حتی نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله در حق معاویه را با توجیهی غیر علمی به عنوان دعا در حق او قلمداد می کند. او ذیل این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله معاویه را نفرین کردند و فرمودند: «لا أشبع الله بطنه»، می گوید:

ظاهر این است که ایشان این دعا را قصد نکرده اند، بلکه بر حسب عادت عرب در آوردن این اصطلاحات، این جمله را به کار برده اند.

او حتی برای حمایت از معاویه، مقام پیامبر صلی الله علیه و آله را تنزل می دهد؛ تا حدی که ایشان بر غضب خود تسلط نداشته و گاهی نادانسته مرتکب اشتباه و سب و لعن مسلمین می شده اند.

وی برای توجیه این روایت، دست به دامان روایتی جعلی می شود که در آن روایت، زمانی که عایشه به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت می کند که چرا از روی خشم دو شخص مسلمان را مورد سب و لعن خویش قرار داد، ایشان فرمودند:

أوما علمت ما شرطت عليه ربّي؟ قلت: اللهم إني أنا بشر فأبي المسلمين لعنته أو سببته فاجعله له زكاةً و أجراً؛ من با خدایم شرط کرده ام و گفته ام: پروردگارا، من نیز بشر هستم (و گاهی شخصی را ندانسته سب و لعن می کنم)، پس هر آن کس را که سب یا لعن کردم، این سب و لعن را زکات و اجری برای آن شخص قرار بده!

۱. سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۱، ص ۱۶۵.

این روایت بر مبنای رجال اهل سنت، از دو جهت دارای ضعف سندی و از جهاتی دارای دلالتی ضعیف است:

۱. در سند این روایت جریر بن عبدالحمید قرار دارد که به نقل ابن حجر محکوم به تدلیس است^۱ و محدثین روایتی را که شخص مدلس، به صورت معنعن آورده باشد، ضعیف می‌دانند، مگر آنکه او به صورت سماع یا تحدیث روایت کرده باشد، که در این روایت چنین نیست.
۲. از طرفی دیگر سلیمان بن مهران اعمش نیز در سند این روایت حضور دارد که کرایسی و نسائی و دارقطنی، او را مدلس شناخته و تضعیف کرده‌اند.^۲

اما از لحاظ دلالتی، به وضوح آشکار است که این روایت کاملاً متناقض با آیات قرآن کریم است و هیچ عقل سلیمی چنین روایتی را نمی‌پذیرد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۳؛ او (پیامبر ﷺ) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. به علاوه، اگر به این روایت معتقد شویم، دیگر در هیچ موردی نمی‌توان به سخنان پیامبر ﷺ تمسک کرد؛ زیرا بر طبق این روایت، ایشان نیز بشر بوده‌اند و - نعوذ بالله - در گفتار خویش دچار خطا و اشتباه می‌شدند.

شیعیان و مسلمانان راستین هیچ‌گاه چنین احادیثی را نمی‌پذیرند؛ زیرا برای هر انسان منصفی کاملاً روشن است که وهابیت برای پاک کردن پرونده سیاه بزرگان خود که بارها و بارها مورد لعن و نفرین پیامبر قرار گرفته‌اند، این حدیث را جعل کرده‌اند تا با فرار به جلو، تمام این روایات را مناقب بزرگان خود به حساب بیاورند. ربیع مدخلی در مقدمه کتاب نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله ﷺ به طور خلاصه عقیده خود را در مورد اصحاب این‌گونه بیان می‌کند:

۱. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۶۶.

۲. طبقات المدلسین، ص ۳۳.

۳. سوره نجم، آیه ۳.

نرى أنّ حبّهم و ولاءهم أصلٌ عظيم من أصول دين الله، و أنّ بغضهم و الطعن في دينهم و عدالتهم كفر؛ كما قرّر ذلك علماء الإسلام؛ لأنّ الطعن في دينهم و عدالتهم طعنٌ في من بلغنا ديننا قرآنًا و سنةً.

در پایان مقدمه این کتاب می‌نویسد:

اللهم إني أتقربُ إليك بحبِّ أصحاب محمد ﷺ و الغيرة الإسلامية لهم، و أتقربُ إليك بالبراءة ممن يطعنُ فيهم، و اغفر لي التقصير في حقِّك و حقِّهم، و وفقَّ المسلمين للقيام بحقوقك و حقوقهم. إنَّك سميعٌ بصير و على كلّ شيءٍ قدير.^۱

در واقع، می‌توان اثبات کرد که با این عبارت، ربیع مدخلی از صحابه برائت جستته و به طعن آنان پرداخته است؛ زیرا در منابع روایی وهابیت طعن برخی صحابه به یکدیگر نقل شده است؛ این در حالی است که در این عبارت، ربیع از کسانی که به صحابه طعن بزنند، اظهار برائت کرده است.

نکته مهم‌تر این است که - همان‌طور که در آینده خواهد آمد - یکی از کسانی که ربیع ارادت خاصی به او دارد و از وی حمایت فراوانی می‌کند، معاویه بن ابی سفیان است که ربیع، او را نیز از صحابه واجب الاحترام و واجب الاتباع می‌داند؛ در حالی که طبق کتب روایی اهل سنت، معاویه علاوه بر اینکه امیرالمؤمنین علی عليه السلام را سب می‌کرد، دیگران را نیز امر می‌کرد تا آن حضرت را سب کنند.^۲ بنابراین اولین شخصی که ربیع، با این عبارت، از وی برائت جستته است، معاویه است.

ثانیاً، این نحوه دعا و توسل، در هیچ‌یک از روایات و سیره صحابه وجود نداشته است. از این رو، بر مبنای وهابیت نیز این‌گونه دعا، بدعت و حرام است.

۱. نظرة سيد قطب إلى أصحاب رسول الله ﷺ، ص ۲.

۲. صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۲۴۰۴.

اعتقاد ربیع به اصحاب پیامبر ﷺ و بیان فضایل آنها، به مراتب بالاتر از اهل بیت علیهم السلام است؛ تا جایی که او مدح اهل بیت علیهم السلام، به ویژه امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را رد می‌کند و کسی را که مرتکب این کار شود، رافضی می‌خواند. این در حالی است که خداوند متعال اجر رسالت را مودت و محبت اهل بیت علیهم السلام قرار داده است و مسلمین را به مودت و محبت آنان امر کرده است.^۱

ربیع، در سه فصل از کتاب *نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله ﷺ* سید قطب را محکوم به غلو درباره امام امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌کند و در رأس این سه فصل، اصطلاح «غلو فی علی» را به کار می‌برد. او در همین کتاب حتی رجحان امیرالمؤمنین علیهم السلام بر معاویه را قبول نمی‌کند و به همین دلیل به سید قطب حمله می‌کند و او را رافضی می‌خواند؛ زیرا سید قطب در کتاب *کتب و شخصیات* نوشته است:

پیروزی معاویه و عمرو عاص در مقابل امیرالمؤمنین علیهم السلام به این دلیل نبود که آنان از لحاظ سیاسی اعلم از آن حضرت بودند، بلکه از آن جهت توانستند به پیروزی ظاهری دست یابند که معاویه و عمرو خود را در استفاده از هرگونه سلاح و حيله‌ای آزاد می‌دیدند، اما امیرالمؤمنین علیهم السلام در بهره‌گیری ابزار مبارزه، مقید به دین و اخلاق بود و زمانی که معاویه و همکارش متوسل به دروغ و فریب و نفاق و رشوه می‌شدند، امیرالمؤمنین علیهم السلام خود را از این ابزار دور نگاه می‌داشت و تن به این پستی نمی‌داد.^۲

همین عقیده سید قطب که مبتنی بر حقایق تاریخ است، ربیع را به غضب می‌آورد؛ تا جایی که در ذیل این عبارات سید قطب می‌نویسد: هرکس که حتی به یکی از اصحاب انتقاد کند، رافضی است.^۳

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. کتب و شخصیات، ص ۲۴۲.

۳. نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله ﷺ، ص ۲۷.

افراط ربیع در مورد اصحاب به جایی می‌رسد که در فتوایی، سب کننده صحابه را بدون اقامه حجت، تکفیر می‌کند. در همین زمینه نزاعی بین او و ابوالحسن سلیمانی در گرفت که این نزاع در کتاب *الدفاع عن أهل الاتباع* این‌گونه آمده است:

نظر سلیمانی این است که اگر کسی سب صحابه کند و به کفرشان تصریح کند، قرآن را رد کرده است؛ پس باید علیه او حجت اقامه شود و اگر توبه نکرد، تکفیر می‌شود.

ربیع در مقام اشکال بر سلیمانی می‌گوید:

بنا به قول ابن تیمیه، کفر این شخص بالاضطرار ثابت است و دیگر نیازی به اقامه حجت ندارد؛ زیرا او به وضوح، قرآن را تکذیب کرده است؛ چون خداوند در قرآن فرموده: *رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ*^۱. پس کسی که صحابه را سب یا تکفیر کند، بدون نیاز به اقامه حجت و بلکه بالضروره، تکفیر می‌شود.

سلیمانی نیز در جواب ربیع می‌نویسد:

ابن تیمیه در این مورد تصریح به کفر شخص معین بدون اقامه حجت نکرده است، بلکه در مقام حکم عمومی بوده و فرق است نزد علما بین حکم عام و حکم بر واحد معین، و این مسئله را ابن تیمیه در مواضعی از کتبش بیان داشته است که تکفیر شخص معین، به استیفای شروط و انتفای موانع نیاز دارد، بلکه این مسئله را حتی در مورد شیعه نیز که مورد بحث در اینجا هستند، بیان کرده است؛ چنان‌که ابن تیمیه در مجموع *الفتاوی* می‌نویسد: شخص معین را نمی‌توان تکفیر کرد، مگر اینکه حجت بر او اقامه شود؛ مانند کسی که وجوب نماز را رد کند و شرب خمر و زنا را حلال بشمارد.^۲

چنان‌که بیان شد، ربیع مدخلی حب اصحاب را اصل مهمی از اصول دین می‌داند. او شیعیان را رافضی می‌خواند و به این دلیل که شیعیان، ائمه *عليهم السلام* را معصوم از هر عیب و گناهی می‌دانند، آنان را متهم به غلو می‌کند، در حالی که خود، اصحاب را

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۲. *الدفاع عن أهل الاتباع*، ج ۱، ص ۷۵.

معصوم از هر نقص و خطایی می‌داند و انتقاد از عملکرد اشتباه بعضی صحابه را انتقاد به اصل دین می‌شمرد.^۱

در همین جهت، یکی از مهم‌ترین اشکالات ربیع به سید قطب که باعث شده سید را محکوم کند و کتب او را کتب ضاله بداند،^۲ انتقادات سید قطب به روش اداره حکومت در زمان خلیفه سوم، عثمان بن عفان، است. ربیع از انتقادات سید قطب به خلیفه سوم با عنوان مطاعن یاد می‌کند و این انتقادات را این‌گونه بر می‌شمارد:

۱. ما اعتقاد داریم که خلافت علی علیه السلام ادامه خلافت دو خلیفه اول است!! و دوره عثمان، شکافی در میان این دو مقطع است.
۲. از بخت بد بود که عثمان در زمان کهولت سنش عهده‌دار خلافت شد و از این‌رو، در مقابل فریب بنی امیه ضعیف بود و نتوانست با قدرت کافی حکومت اسلامی را اداره کند.
۳. عثمان خلافت را ابزاری در دست خویش دید که به سبب آن آزاد است تا در بیت المال مسلمین تصرف کند و به بذل و بخشش از آن پردازد و همچنین نزدیکان خود را که از بنی امیه بودند، به قدرت برساند و با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برخی از آنها را رانده بود، او آنان را دوباره بر مسند قدرت و بردوش مسلمانان سوار کرد.
۴. عثمان در روز ازدواج دخترش دویست هزار درهم از بیت المال را به دامادش حارث بن حکم بخشید و زمانی که خازن بیت المال مسلمین با چشمان گریان به نزد عثمان آمد و به کار او اعتراض کرد، خلیفه او را از منصبش عزل کرد و به او گفت: «ألقى بالمفاتيح يابن أرقم! فَإِنَّا سَنَجِدُ غَيْرَكَ».
۵. عثمان ولایات و مناصب حکومتی را به نزدیکان خویش سپرد و از جمله آنان معاویه بود که عثمان در بخشیدن مناصب به او زیاده‌روی کرد؛ تا جایی که بذر ادعای خلافت در مقابل علی علیه السلام را در وجود معاویه پرورش داد.

۱. نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، ص ۲.

۲. أضواء إسلامية على عقيدة سید قطب و فكره، ص ۱۰.

۶. سید قطب، عثمان را به انحراف از روح اسلام متهم می‌کند و می‌گوید: اصحاب، این انحراف از روح اسلام را در زمان عثمان می‌دیدند. البته دشوار است که ما روح اسلام را در وجود عثمان نفی کنیم، اما نمی‌توان او را از این خطا مبرا بدانیم که او پیرمردی بود که پوسته زشتی از بنی‌امیه اطراف او را فرا گرفته بود.

۷. سید قطب انقلابی را که علیه حکومت عثمان شکل گرفت، مدح می‌کند.

۸. وی عثمان را به مقدمه‌سازی برای دولت اموی متهم می‌کند.^۱

البته ربیع مدخلی در نقل این عبارات از سید قطب، مرتکب مبالغه شده و بعضی از عبارات را جابه‌جا کرده و یا تعویض کرده است. برای مثال، در مطلب ششم، عبارت سید قطب این‌گونه است: «و لقد كان الصحابة يرون هذه التصرفات الخطيرة العواقب»، اما ربیع با ایجاد تحریف، آن را این‌گونه نقل می‌کند: «ولقد كان الصحابة يرون هذا الإنحراف عن روح الإسلام».

ربیع المدخلی تمام انتقاداتی را که سید قطب به شیوه حکومت عثمان وارد می‌کند، با این جمله رد می‌کند که: اینها تهمت‌هایی ظالمانه است که در حق خلیفه سوم مسلمین روا داشته شده است؛ در حالی که او از صحابه‌ای است که خدا و رسولش در قرآن و سنت از آنان به نیکی یاد کرده و آنان را بهترین امتی دانسته است که از بین مردم انتخاب شده‌اند.

این سخن ربیع در حالی است که انتقادات سید قطب با واقعیت‌های تاریخی منطبق است و تهمت به حساب نمی‌آید و از طرفی دیگر، این ادعای مدح عثمان در قرآن، ادعایی کذب است؛ زیرا عثمان در هیچ آیه‌ای مدح نشده است، بلکه آیات، کلی است و قاعدتاً کسانی که مانند منافقان از راه مستقیم منحرف گشتند، از صحابه استثنا شده‌اند و اگر در آیاتی امت یا صحابه مدح شده‌اند، به این معنا نیست که هیچ‌کس از آنان استثناء نشده است. سیاق این آیات مانند این است که گفته شود مردم فلان شهر

۱. همان، ص ۳۲.

انسان‌های خوب و شریفی‌اند. مسلماً این بدان معنا نیست که در میان آنان هیچ انسان بدی وجود ندارد.

او به نقل از أبوزرعة الرازی می‌نویسد:

هر کس که به یکی از صحابه انتقاد کند، پس بدان که او زندیق است و می‌خواهد در شخصیت اصحاب که شاهدان ما بر کتاب و سنت هستند، تشکیک کند تا دیگر راهی به کتاب و سنت نداشته باشیم.^۱

ظاهراً وهابیت حدیث ثقلین و آیه تطهیر را ندیده‌اند؛ از این رو، جایگاه عصمت اهل بیت علیهم‌السلام را به صحابه داده و آنان را معصوم دانسته‌اند؛ چنان‌که ربیع از زبان ابوالحسن اشعری می‌نویسد:

و كل الصحابة أئمة مأمونون غير متهمين في الدين، و قد أثنى الله و رسوله على جميعهم، و تعبدنا بتوقيرهم و تعظيمهم و موالاتهم، و التبري من كل من يتقص أحداً منهم، رضي الله عن جميعهم.^۲

نکته حائز اهمیت در قبال این فتاوا و عقاید وهابیت، این است که بنابر این فتوا، هر کس به یکی از اصحاب انتقاد کند یا طعن زند، زندیق است و کتاب‌هایش، کتب ضاله به‌شمار می‌آیند، از این رو، آشکار می‌شود که شیخ الاسلام وهابیان (ابن تیمیه) نیز - که تمام علمای وهابیت جیره‌خوار تفکرات او هستند - بنابر فتوای خودشان زندیق است و کتب او هم کتب ضاله‌اند؛ زیرا ابن تیمیه به مراتب، شدیدتر از سید قطب به طعن اصحاب و خلفای راشدین پرداخته است و حتی آنان را متهم به حب دنیا کرده است که «رأس كل خطيئة» محسوب می‌شود. عسقلانی به نقل از ابن تیمیه می‌نویسد:

علی در هفده مورد دچار اشتباه شد و با نصّ قرآن مخالفت کرد که یکی از آنها درباره عدّه زن شوهر مرده است، که طولانی‌ترین زمان را تعیین کرد. البته برخی ابن تیمیه را منافق می‌دانند، به دلیل این قولش که گفته است: علی بن ابی‌طالب به هر جهتی که رو می‌آورد، دچار خذلان و

۱. أضواء إسلامية علی عقيدة سيد قطب و فكره، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۶۰.

سرافکنندگی می‌شد. او بارها برای به دست آوردن خلافت، تلاش کرد، ولی کسی او را یاری نکرد. جنگ‌های او برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست‌طلبی بود. او ریاست و مقام را دوست می‌داشت و عثمان مال و ثروت را دوست می‌داشت.^۱

این عبارات به وضوح نشان می‌دهد براساس حقد و کینه به اصحاب و برای تخریب چهره اصحاب پیامبر ﷺ نگاشته شده است، بنابراین باید بر مبنای وهابیت، به زندیق بودن استاد اعظم وهابیان حکم شود.

ابونعیم اصبهانی و ربیع مدخلی، از احمد بن حنبل نقل می‌کنند:

اگر کسی را دیدی که یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ را به بدی یاد می‌کرد، او را متهم بدان بر اسلام. و هرکس که احدی از اصحاب را دارای نقص بداند، یا به دلیل اشتباهی که از او سرزده، بغض آن صحابی را در دل داشته باشد یا بدی‌های او را ذکر کند، بدعت‌گذار است، مگر اینکه برای تمام اصحاب طلب رحمت کند و قلبش در برابر آنان تسلیم باشد.^۲

سؤال مهم اینجاست که چرا عالمان وهابی به جای نگارش کتاب‌های متعدد در ردّ علمای شیعه و اهل سنت، ابتدا به نگارش کتاب در ردّ امامشان ابن تیمیه نپرداخته‌اند؟ چرا که ابن تیمیه بارها به طعن و تنقیص اصحاب و اهل بیت ﷺ پرداخته است، تا جایی که به نفی خصایص امیرالمومنین ﷺ پرداخته و حتی در اسلام و جهاد ایشان مناقشه کرده است.^۳

از این رو، طبق فتوایی که ربیع از احمد بن حنبل نقل کرده است، باید به اسلام شیخ الاسلام وهابیت شک کرد و کتاب‌های او را ضاله بدانیم.

سؤال دیگری که در این موضع مطرح می‌شود، این است که چرا ربیع مدخلی و همفکرانش در این مسئله بر خلاف ابن تیمیه فتوا داده و کسی را که قائل به کفر

۱. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. کتاب الإمامة والردّ علی الرافضة، ص ۷؛ أضواء إسلامیة علی عقیده سید قطب و فکرة، ص ۶۰.

۳. أخطاء ابن تیمیة فی حق رسول الله ﷺ واهل بيته ﷺ، ص ۸۷.

بعضی از اصحاب شود، بالضروره تکفیر کرده‌اند؛ در صورتی که ابن تیمیه در این باب می‌نویسد:

کسی که بنا بر اعتقادی اشتباه در مورد بعضی از صحابه، معتقد به کفر آنان شود یا گمان کند که بعضی از صحابه فاسق هستند و بغض آنان را در دل داشته باشد، منافق نیست، بلکه انسانی جاهل و ظالم به شمار می‌آید.^۱

بنابراین استاد اعظم وهابیان (ابن تیمیه) نه تنها منتقدین به صحابه را زندقه نمی‌نامد، بلکه حتی اگر کسی قائل به کفر آنان شود، به عقیده او کافر نیست و حتی صفت منافق را هم بر او منطبق نمی‌داند، بلکه چنین فردی را تنها انسانی جاهل و ظالم محسوب می‌کند البته اگر ابن تیمیه در این دوره می‌زیست و عقاید مسلمانان آزاده‌ای همچون سید قطب را مخالف سیاست‌های اربابان صهیونیستی و هابیت می‌دید، او نیز همچون شاگردانش، دست بر شمشیر تکفیر و تفسیق می‌برد و فرزندان اسلام را قربانی مطامع غرب و حکام خودخوانده کشورهای اسلامی می‌کرد.

دیدگاه ربیع درباره اصحاب که تمام آنان را از اشتباه مصون می‌داند و اشتباهاتشان را توجیه می‌کند، دیدگاهی افراطی است که می‌توان آن را ریشه فتاوی ناعادلانه و هابیت در مورد حاکمان اسلامی دانست که هر گونه انتقادی را در برابر حکام کشورهای اسلامی حرام و اطاعت از آنان را واجب می‌دانند و قیام در برابر ظلمشان را خروج از دین به حساب می‌آورند؛ هرچند انسان‌های فاجر و گناهکاری باشند. در مقابل، صبر بر ظلم آنان را از واجبات می‌دانند؛ هرچند در اجرای قوانین بر طبق احکام اسلامی عمل نکنند.^۲

در همین زمینه و برای مصونیت بخشیدن به حاکمان خودخوانده کشورهای اسلامی یکی از اشکالاتی که ربیع مدخلی در کتب خود به سید قطب وارد می‌کند، در مورد موضع سید در برابر ابوذر غفاری رضی الله عنه است. سید قطب در این باره می‌نویسد:

۱. ر.ک: منهاج السنة النبویة، ج ۷، ص ۱۴۹.

۲. الشیخ الألبانی و منهجه فی تقریر مسائل الاعتقاد، ص ۶۳۲-۶۳۵.

فساد مالی حکومت عثمان باعث شد که ابوذر به مبارزه با این مفسدین مالی برخیزد و در مقابل معاویه و بنی امیه بایستد و به بذل و بخشش‌های عثمان از بیت المال انتقاد کند.

زمانی که ابوذر اطلاع یافت عثمان یک پنجم خراج افریقا را به مروان بن حکم بخشیده و به حارث بن حکم دویست هزار درهم و به زید بن ثابت صد هزار درهم بخشیده، نتوانست در برابر این عملکرد طاقت بیاورد. پس میان مردم رفت و خطبه خواند و گفت اعمالی در این حکومت صورت گرفته‌است که به خدا قسم نه در کتاب خداست و نه در سنت پیامبرش. معاویه و مروان در برابر روشنگری‌های ابوذر طاقت نیاوردند، نزد عثمان رفتند و او را راضی کردند تا ابوذر را به ریزه تبعید کند.^۱

ربیع مدخلی با اشاره به این نوشتار سید قطب، دو اشکال عمده بر او وارد می‌کند: اول اینکه سید قطب از اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ به‌عنوان مترفین یاد کرده است^۲ و ثانیاً او در این نوشتار دروغ‌ها و افتراءاتی را که شیعیان در حق ابوذر روا داشته‌اند، نقل می‌کند.^۳

این در حالی است که تاریخ صدر اسلام بر کسی پوشیده نیست، حتی شمس الدین ذهبی نیز به رغم اینکه سعی کرده است تبعید ابوذر به ریزه را خواست خود او قلمداد کند، نتوانسته مبارزه ابوذر با دستگاه عثمان و اطرافیانش به ویژه معاویه را نفی کند؛ چنان که ذهبی در کتابش نقل می‌کند:

از آنجا که پیامبر ﷺ به ابوذر فرموده بودند که بعد از ایشان به مبارزه مسلحانه در برابر حاکمان نپردازد، او نیز به فرمان ایشان گردن نهاد و دست بر شمشیر نبرد، اما روشنگری‌های ابوذر در شام به جایی رسید که معاویه در نامه‌اش به عثمان می‌نویسد: «إِنَّهُ قَدْ أَفْسَدَ الشَّامَ»، و زمانی که عثمان او را به نزد خویش فراخواند و از او دعوت کرد که نزد عثمان بماند، ابوذر در جوابش گفت: لا حاجة لي في دنياكم ائذن لي حتى أخرج إلى الربذة.^۴

۱. العدالة الاجتماعية، ص ۱۷۴.

۲. نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله ﷺ، ص ۲۰.

۳. أضواء إسلامية على عقيدة سید قطب و فكره، ص ۴۷.

۴. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۳، ص ۵۵۸.

۳. ایجاد بدبینی علیه شیعیان

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین سیاست‌هایی که وهابیت در جهت اهداف خود با آن به مبارزه برخاسته‌اند، سیاست تقریب بین مذاهب اسلامی و اتحاد ملل مسلمان است که با نگاهی به عقاید وهابیت درباری در مورد تشیع، این مسئله به خوبی آشکار می‌شود:

با مطالعه کتب وهابیان و رصد عملکرد آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آشکار می‌شود یکی از اهداف اصلی وهابیت که در جهت اجرای سیاست‌های صهیونیسم جهانی است، ایجاد اختلاف میان مسلمانان است. آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیشترین فعالیت را برای ایجاد شکاف و دشمنی بین شیعیان و سایر مسلمین داشته‌اند تا از نفوذ تفکر انقلاب و مقاومت در میان توده مسلمانان جلوگیری شود، اما خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱ ﴿وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^۲

ربیع مدخلی در کتب خود می‌کوشد که نقاط افتراق میان شیعه و سنی را برجسته کند و به نقل مباحث و اقوالی پردازد که شکاف بین مذاهب را مضاعف سازد. او در همین زمینه می‌نویسد:

سیاست تقریب بین مذاهب بلایی است که مسلمان به آن دچار شده‌اند و منشأ این سیاست شیعیان هستند که می‌خواهند بدین وسیله باقی مسلمانان را داخل در شیعیان کنند. این درحالی است که شیعیان، صحابه و همچنین سایر مسلمانان را تکفیر می‌کنند و هیچ شکی در کفر اهل سنت ندارند و اهل سنت را بدتر از یهود و نصارا می‌دانند. پس چگونه با آنها برادری کنیم و بگوییم آنها برادران ما هستند؟! این تفکر (برادری با شیعیان) در اذهان بعضی از نویسندگان و سیاسیون رسوخ کرده است که منشأ آن رافضی‌ها هستند.^۳

۱. سوره صف، آیه ۸.

۲. سوره یونس، آیه ۸۲.

۳. مکاتبة الصحابة في الإسلام، ص ۴۱.

او روایاتی را که در باب نواصب آمده است، با تحریف در مورد اهل سنت نقل می‌کند و فرقه ناصبی را که هم‌اکنون وجود خارجی ندارد و به‌طور کلی نابود شده است، به سنی ترجمه می‌کند و می‌نویسد:

زمانی که کتاب‌های معتبر و اقوال فقهایمان را مطالعه می‌کنیم، در می‌یابیم که یگانه دشمن شیعه، اهل سنت هستند و به همین دلیل به آنان عامه می‌گویند و نام نواصب را بر آنان نهاده‌اند و این اعتقاد تمام شیعیان است؛ چون فقهای ما، اهل سنت را با کافر و مشرک و خوک هم‌ردیف و آنان را از اعیان نجس می‌دانند.^۱

فعن داود بن فرقد قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في قتل

النَّاصِب؟ فقال: حلال الدم.^۲

این در حالی است که در روایات و فقه شیعه، اهل سنت غیر از نواصب‌اند و این اصطلاح بر کسانی اطلاق می‌شود که بغض اهل بیت عليهم السلام را در دل داشته و به دشمنی با آنان می‌پردازند.

البته از کتب سلفیه تقلیدی، به خوبی عیان است که این طیف تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، شیعه را نیز مانند سایر مذاهب اسلامی دارای عقاید کفرآمیز می‌دانستند و فقط در حد اختلاف افکنی بین مذاهب اسلامی به آن می‌پرداختند، اما بعد از انقلاب اسلامی ایران، انقلاب با شعار ایجاد وحدت بین ملت‌های مسلمان برای مبارزه با صهیونیست، به صدور این تفکر به کشورهای اسلامی پرداخت، که نمونه بارز آن، نامیدن جمعه آخر ماه رمضان به روز قدس، تشکیل هسته‌های مقاومت اسلامی متحد شیعه و سنی مانند حزب الله و حماس و... است. از این رو، صهیونیست و دست‌نشاندهانش در کشورهای اسلامی به هراس افتادند و ابزاری را که دو قرن، به اختلاف‌افکنی بین مسلمین پرداخته بود، بار دیگر فعال کردند و فعالیت وهابیت را در مسیر ضربه زدن به تفکر انقلابی شیعه و بیداری اسلامی افزایش دادند. وهابیت نیز به شدت به سیاه‌نمایی

۱. مناقشة ما دار في قناة المستقلة من الحوار حول السلفية الذي أجراه الهاشمي (و بیان شیء من حال الروافض)،

الحلقة الأولى، ص ۵.

۲. همان، ص ۹.

چهره تشیع پرداخته و به متفکران سنی مذهبی که تفکراتی انقلابی و ضد استعماری داشتند، حمله کرد.

به عنوان حسن ختام این نوشتار، جمالتی را از دکتر عصام العماد که خود شاگرد ربیع المدخلی بوده است، می‌آوریم که این کلام خود شاهدهی زنده بر خیانت‌های وهابیت است:

بنده قبل از شیعه شدنم نزد فردی به نام «المدخلی» درس می‌خواندم که نزد این شیخ قریب صد کتاب در لعن و رد بزرگان اسلام اعم از سید محمد قطب، شیخ محمد غزالی، آیت الله خویی، شیخ محمد عبده و ... وجود داشت. این در حالی است که ما در میان کتب وهابیون کتابی در رد مارکسیست، بودائیسیم، بهائیت و تفکرات اسرائیلی و آمریکایی نمی‌بینیم. تمام نوشته‌های آنان فقط و فقط علیه مسلمانان است. وی تأکید کرد: فتوای وهابیون ناشی از تأثیرات عناصر اسرائیلی در میان آنان است و باید توجه داشت که این فتوایی است که از قصر سعودی صادر شده است؛ زیرا تمام علما و مفتی‌های عربستان، کارگزار حکومت هستند. این فتوا در جهت منافع اسرائیل و برای متوقف کردن حرکت حزب الله لبنان و حماس و اخوان المسلمین و... صادر شده است.^۱

چنین تفکری با این پرونده سیاه درباره ایجاد تفرقه بین مسلمین، صدمه زدن به دین اسلام و یاری دشمنان اسلام، آیا می‌تواند ادعای پرچم‌داری تفکر اصیل اسلامی را داشته باشد؟

۱. نامه جامعه، «وهابیت؛ مشکل اتحاد و انسجام: افشای ماهیت وهابیت در گفتگو با دکتر عصام العماد» ش

۳۳، ص ۱۲، خرداد ۱۳۸۶.

◆ منابع

* قرآن كريم.

١. أخطاء ابن تيمية في حق رسول الله ﷺ وأهل بيته ﺍﻟﻤﺒﺘﻠﻴﻦ: محمود السيد صبيح، بي جا، بي تا.
٢. أضواء إسلامية على عقيدة سيد قطب وفكره: ربيع المدخلي،
«http://www.rabee.net/show_des.aspx?pid=١&id=١&gid»
٣. پیامبر و فرعون: ژيل كپل، تهران: انتشارات كيهان، ١٣٨٢ ش.
٤. تاريخ الإسلام وفيات المشاهير والأعلام: محمد بن احمد عثمان ذهبي، قاهره: المكتبة التوفيقية، بي تا.
٥. تهذيب التهذيب: ابن حجر، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.
٦. الحد الفاصل بين الحق والباطل: ربيع المدخلي،
«http://www.rabee.net/show_des.aspx?pid=١&id=٢&gid».
٧. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: شهاب الدين عسقلاني، هند: مجلس دائرة المعارف العثمانية،
١٣٩٢ ق.
٨. الدفاع عن أهل الإتياع: ابو الحسن مصطفى بن اسماعيل سليمانى، دار الانصار، ١٤٢٦ ق.
٩. سايت باشگاه انديشه، «افشاي ماهيت وهاييت»: عصام العمد، ١٣٨٥ / ١١ / ٢٥
.<http://www.bashgah.net/fa/content/show/٣٦٠٢٣>
١٠. السعودية سيرة دولة و مجتمع: عبدالعزيز الخضر، بيروت: شبكة العربية، ٢٠١١ م.
١١. سلسلة الأحاديث الصحيحة: محمد ناصر الدين الباني، رياض: مكتبة المعارف، ١٤١٥ ق.
١٢. سيد قطب و بيدارى اسلامى: فائز ابراهيم محمد، تهران: نشر احسان، ١٣٨٣ ش.
١٣. شرح كتاب التوحيد: محمد بن عبد الوهاب، شارح: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، مصر: دارالمودة،
١٤٣٠ ق.
١٤. الشيخ الباني و منهجه في تقرير مسائل الاعتقاد: أبى عبدالرحمن محمد بن سرور شعبان، مصر:
دار الفاروق، ٢٠٠٩ م.

۱۵. صحیح مسلم: مسلم بن حجاج نیشابوری، شارح: یحیی بن شرف نووی دمشقی، تحقیق: محمد صدقی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۳۰ق.
۱۶. طبقات المدلسین: ابن حجر، تحقیق: عاصم بن عبدالله قزینی، اردن: مكتبة المنار، چاپ اول، بی تا.
۱۷. العدالة الاجتماعية: سید قطب، مصر: دار الشروق، چاپ دوم، ۱۹۹۳م.
۱۸. عنوان المجد في تاريخ نجد: عثمان بن عبدالله بن بشر، ریاض: داره الملك عبدالعزيز، ۱۴۰۲ق.
۱۹. الفتاوى الجليلة عن المناهج الدعوية: احمد بن یحیی نجمی، مكتبة الفرقان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
۲۰. كتاب الإمامة و الرد على الرافضة: أبی نعیم الإصبهانی، مدینه: مكتبة العلوم و الحكم، چاپ چهارم، ۱۴۲۵ق.
۲۱. كتب و شخصیات: سید قطب، بیروت: دار الشروق، ۱۴۰۳ق.
۲۲. مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب: محمد بن عبد الوهاب، بیروت: مليار للاستثمار، ۲۰۱۰م.
۲۳. مكانة الصحابة في الاسلام: ربیع المدخلی، الجزائر: دار الميراث النبوی، ۱۴۳۱ق.
۲۴. منهاج السنة النبویة: ابن تیمیہ، تحقیق: محمد رشاد سالم، جامعة امام محمد بن سعود، بی جا، بی تا.
۲۵. نامه جامعه، «وهابیت؛ مشکل اتحاد و انسجام: افشای ماهیت و هابیت در گفتگو با دکتر عصام العباد»، ش ۳۳، ص ۱۲، خرداد ۱۳۸۶.
۲۶. نقد و بررسی اندیشه و هابیت در مسئله توحید و لوازم آن: خادم حسین حبیبی، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۹ش.



علمای شافعی و ابن تیمیه

* حبیب عباسی



◆ چکیده

ابن تیمیه که یکی از اصلی‌ترین نظریه‌پردازان وهابیت است و آرای او میانی فکری علمای وهابی بوده، نقش به‌سزایی در رشد و گسترش تفکر سلفی و بعدها شکل‌گیری وهابیت داشته است. علمای مذاهب اسلامی با درک خطر افکار التقاطی وی، همواره به نقد وی پرداخته و در جهت مقابله با این افکار تلاش کرده‌اند. از این رو، برای شناخت وهابیت و مقابله با آن، آگاهی از دیدگاه علمای اهل سنت که با رویکرد علمی به نقد افکار وی پرداخته‌اند، ضروری به نظر می‌رسد.

این مقاله در صدد است تا نظر برخی از مهم‌ترین منتقدین و مخالفین ابن تیمیه، از علمای مذهب شافعی چون ذهبی، و سبکی از معاصرین تا علمای قرون متأخر را بررسی کند تا زمینه برای شناخت صحیح و دقیق این فرقه فراهم گردد.

کلیدواژگان: ابن تیمیه، وهابیت، مذهب شافعی، توسل، زیارت قبور.

از آنجا که ابن تیمیه یکی از بنیان‌گذاران فکری وهابیت و حلقه وصل تفکر سلفی با وهابیت شناخته می‌شود، برای نقد وهابیت شناخت همه جانبه آرا و اندیشه‌های وی ضروری به نظر می‌رسد. برای نقد اندیشه ابن تیمیه، لازم است آرا و دیدگاه‌های معاصرین ابن تیمیه و دیگر علمای اهل سنت درباره این اندیشه بررسی شود.

◆ ابن تیمیه کیست؟

نام وی ابوعباس احمد بن عبدالحلیم، معروف به ابن تیمیه و بنیان‌گذار فکری وهابیت است. وی در سال ۶۶۱ ق در حرّان، از توابع شام به دنیا آمد. به علت ترس از حملات مغولان به شام، عبدالحلیم پدر وی، با تمام خانواده‌اش به دمشق کوچ کردند.

او عقیده تشبیه و تجسیم و جهت داشتن خداوند را مطرح کرد. وقتی ساکنان شهر حماة از او درباره آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱ پرسیدند، وی در تفسیر آن جایگاهی برای خداوند در عرش تعیین کرد. چنان‌که در دیگر فتاوی وی نیز مشهود است، وی قائل به جسمانیت خداوند بود و این نظر را به ظاهر آیات و روایات نسبت می‌داد. از خصوصیات بارز ابن تیمیه، فتوا دادن بر خلاف آرای مشهور و اجماع میان مسلمین بود. دیدگاه او، به دلیل ضعف مبانی و استدلال در مقابل علمای شام و خشونت در کلام و بدزبانی‌اش در گفتار، رواج نیافت و علمای زیادی به نقد و رد آن پرداختند. بنا بر نقل ابن کثیر، در شوال ۷۰۷ ق، صوفیه به سبب جسارت‌های ابن تیمیه به ابن عربی، به دولت مصر شکایت کردند و دولت او را محاکمه کرد. قاضی بدرالدین شافعی، ابن تیمیه را به عنوان یک عنصر منحرف محکوم کرد، دولت مصر ابن تیمیه را به زندان انداخت^۲ و عاقبت در سال ۷۲۸ ق در زندان قلعه دمشق درگذشت.

۱. سوره طه، آیه ۵.

۲. البدایة و النهایة، ج ۱۴، ص ۵۱.

◆ علمای اهل سنت و اندیشه‌های ابن تیمیه

با ظهور ابن تیمیه و عرضه آرای مخالف کتاب و سنت، تعداد زیادی از علمای مذاهب اعم از حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی، چه در زمان حیاتش و چه پس از وفاتش، به مخالفت با وی پرداختند و به تبیین عقاید انحرافی او مبادرت ورزیدند که در این مجال به آرای علمای مذهب شافعی اشاره می‌کنیم:

۱. محمد بن عبدالرحیم هندی ارموی (م ۷۱۵ق)

وی از علمای برجسته مذهب شافعی در فقه، اصول و کلام است که در سال ۶۴۴ ق در هند به دنیا آمد و در سال ۷۱۵ ق در دمشق از دنیا رفت. وی از جمله کسانی است که برای مقابله با افکار انحرافی ابن تیمیه به مناظره با وی پرداخت.^۱

۲. محمد بن محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن وکیل (م ۷۱۶ق)

وی از اهالی دمیاط است که با پدرش به دمشق آمد و به درجات علمی رسید و مدتی در حلب زندگی کرد و در سال ۷۱۶ ق در قاهره از دنیا رفت. زرکلی در شرح حال وی نگاشته است که وی از فقیهان و شاعران مذهب شافعی بود و هفت سال ریاست دارالحدیث اشرفیه دمشق را به عهده داشت.

وی از اولین کسانی است که اقدام به مناظره با ابن تیمیه کرد.^۲

۳. علی بن یعقوب بن جبریل بکری (م ۷۲۴ق)

وی از علمای شافعی مذهب مصر و از جمله منتقدین ابن تیمیه در مسائل اعتقادی خصوصاً بحث استغاثه و توسل است و در این زمینه کتابی از ابن تیمیه با نام *الرد علی البکری* وجود دارد.^۳

۴. کمال الدین زملکانی انصاری شافعی (م ۷۲۷ق)

ابن زملکانی محمد بن علی کمال الدین، از فقها و رؤسای مذهب شافعی بود.^۴

۱. معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۲. الأعلام، ج ۶، ص ۳۱۴.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۳.

۴. همان، ج ۶، ص ۲۸۴.

ابن كثير درباره وی می‌نویسد: «وی استاد شافعیه در عصر خود بود که ریاست تدریس و افتا و مناظره به او واگذار گردید و بر هم‌دوره‌های خود در مذهب شافعی چیره گشت و برتری یافت»^۱.

وی از علمای بزرگ معاصر ابن تیمیه، امام مفتی و قاضی القضاة شام بود و به زعامت مذهب شافعیه و مقام فتوا و مناظره دست یافت. ایشان کتاب‌های *العمل المقبول في زيارة الرسول*^۲، *الدرة المضيئة في الرد على ابن تيمية*^۳ و رساله دیگری در موضوع طلاق بر رد افکار ابن تیمیه نگاشته است.^۴

۵. شهاب‌الدین احمد بن یحیی حلبی شافعی، معروف به ابن جبرئیل (م ۷۳۳ق) وی از علمای شافعی است و کتابی با نام *خبر الجهة في الرد على ابن تيمية في العقائد* تحریر کرد.^۵

۶. شمس‌الدین ذهبی (م ۷۴۸ق)

شمس‌الدین ذهبی از علمای معاصر ابن تیمیه و از استوانه‌های علمی اهل سنت در زمینه‌های مختلف خصوصاً حدیث و رجال حدیث است. وی در سال ۶۹۵ ق برای تکمیل مطالعات و فراگیری علوم مختلف عازم مصر شد.

وی صاحب تألیفاتی چون *الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة*، *تذكرة الحفاظ*، *میزان الاعتدال و تاریخ الإسلام* است.^۶

مشهور است که وی نصیحتی به ابن تیمیه داشته است که به *التصیحة الذهبیة* معروف شده است و نسخه خطی این نصیحت به خط قاضی القضاة برهان‌الدین بن

۱. *البداية و النهاية*، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

۲. *طبقات الشافعية*، ج ۵، ص ۱۰۶.

۳. *هدية العارفين*، ج ۲، ص ۱۴۶.

۴. *الأعلام*، ج ۶، ص ۲۸۴.

۵. *معجم المؤلفين*، ج ۲، ص ۲۰۱، *هدية العارفين*، ج ۱، ص ۱۰۸.

۶. ر.ک: *سير أعلام النبلاء*، ج ۹، ص ۷-۱۱.

جماعه، در دارالکتب المصریّه موجود است. در بخشی از این رساله خطاب به ابن تیمیّه آمده است:

... خوشا به حال کسی که عیب‌هایش او را از عیوب مردم باز داشته، و بدا به حال کسی که عیوب مردم او را از عیب خود باز داشته است. تا به کی خار و خاشاک را در چشم برادرت می‌بینی، ولی تنه درخت را در چشمان خودت مشاهده نمی‌کنی؟! تا به کی خود و مطالبی را که می‌پرانی و عبارات را مدح می‌کنی و در مقابل، علما را مذمت می‌کنی و به دنبال عیوب مردم هستی؛ در حالی که می‌دانی پیامبر از این کار نهی کرده، آنجا که فرمود: «مرده‌های خود را جز به خیر یاد نکنید؛ زیرا آنان در گرو اعمالی هستند که پیش فرستادند»^۱.

آری، می‌دانم که تو برای این که خودت را یاری کنی، می‌گویی: «من کسانی را تنقیص می‌کنم که هرگز بویی از اسلام استشمام نکرده‌اند و از سنت پیامبر آگاهی ندارند و این، در حقیقت جهاد به حساب می‌آید...»

وی در ادامه می‌نویسد:

ای مرد، قسم به خدا، باید مقابل زبانت را بگیری. تو بحث‌کننده‌ای هستی زبان‌دان که نه آرام هستی و نه فروکش می‌کنی. بپرهیز از این لغزش‌هایی که در دین داری، که پیامبر تو، از این مسائل کراهت داشت و از کثرت سؤال نهی می‌فرمود... سخن زیاد، حتی بدون لغزش، اگر در مورد حلال و حرام باشد، باعث قساوت قلب می‌شود.

حال اگر آن سخنان، کفرگویی باشد (که تو انجام می‌دهی)، قلب‌ها را کور می‌کند و پیامد خوبی نخواهد داشت.

ای فرومایه، کسی که از تو پیروی می‌کند، اگر علم و دینش کم باشد، خودش را در معرض انکار خداوند و نابودی دینش قرار داده است.

پیروان تو نیستند، مگر عده‌ای دست و پا بسته و کم عقل، یا بی‌سواد و دروغ‌گو و ابله، یا بیگانه‌ای ساکت که مکرش قوی است، و یا فردی صالح، اما خشک و نفهم.

۱. «لا تذكروا موتاكم إلا بخير، فيأثمم قد أفضوا إلى ما قدموا» (المصنف، ج ۳، ص ۲۴۵؛ کتاب الدعاء، ص ۵۷۲).

ای مسلمان، مرکب شهوت را برای مدح خودت پیش بیاور! تا چه اندازه نَفَس خود را تصدیق می‌کنی و نیکان را خوار می‌شماری؟ تا چه اندازه نفس خود را بزرگ می‌شماری و عابدان را کوچک می‌دانی؟! تا کی با نَفَسَت دستانه برخورد می‌کنی و کار زاهدان را زشت می‌شماری؟! تا کی می‌خواهی کلامت را به‌گونه‌ای ستایش کنی که - به خدا قسم - احادیث صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) را آن‌چنان مدح نمی‌کنی؟! ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می‌ماند، بلکه هر وقت خواستی، آنها را با برچسب تضعیف و موهوم بودن یا با تأویل و انکار تغییر داده‌ای.

آیا وقت آن نشده که از کارهایت دست برداری؟ آیا وقت توبه و انابهات فرا نرسیده است؟ آیا در سنین هفتاد سالگی نیستی و هنگام رحلتت فرا نرسیده است؟...

ولی من گمان نمی‌کنم که حرف مرا قبول کنی و به موعظه‌هایم گوش فرادهی، بلکه بلندترین همت تو، نقض این ورقه با نوشتن چند جلد کتاب است، تا با کلمات خود حرف مرا قطع کنی و مدام از خود دفاع کنی تا این‌که بگویم ای کاش من ساکت شده بودم!

حال تو نزد من که مهربان و دوست و رفیق تو هستم، این‌گونه است، چه رسد به حال تو نزد دشمنانت! دشمنانی که در بین آنها افراد صالح و عاقل و فاضل وجود دارد؛ همان‌گونه که در میان دوستداران تو افراد فاجر، دروغ‌گو، جاهل، باطل و غیرمتوازن وجود دارد. من از تو راضی می‌شوم اگر مرا آشکارا دشنام دهی، ولی از حرف‌های من مخفیانه نفع ببری...^۱

ملاحظه کنید که چقدر ابن تیمیه از مسیر حقیقت دور شده و چه مقدار بر پافشاری در اشتباهاتش اصرار کرده است که شخصیتی چون ذهبی که سابقه دوستی با وی را دارد، چنین نامه‌ای به وی می‌نویسد و این‌گونه با ناامیدی از هدایتش، از وی انتقاد می‌کند!

۱. السیف الصقیل، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ التوفیق الربانی فی الرد علی ابن تیمیه الحرانی، ص ۲۰۶.

وی همچنین در برخی مسائل دیگر چون طلاق و زیارت قبور در آرای ابن تیمیه مناقشه کرده است.^۱

او در جای دیگری درباره ابن تیمیه می‌نویسد:

... من بسیار در بررسی احوال او زحمت کشیدم و درباره او به این نتیجه رسیدم که علت کناره‌گیری اهل مصر و شام و دلیل تنفر مردم از او و سرزنش و تکذیب او، تکبر و خودخواهی و شدت علاقه‌اش به رهبری در میان علما و توهین به بزرگان بوده است.^۲

۷. تقی‌الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶ق)

تقی‌الدین علی بن عبد الکافی سبکی مصری از علمای شافعی مذهب است که در سال ۶۸۳ ق در سبک، از قریه‌های مصر، به دنیا آمد. پس از وفات جلال‌الدین قزوینی، قاضی القضاة دمشق، در سال ۷۳۹ق، ناصر، حاکم مصر، وی را به قاضی القضاة دمشق منصوب کرد. او در سال ۷۴۲ق مدتی خطیب جمعه مسجد جامع اموی در دمشق شد و در سال ۷۵۶ق دیده از جهان فرو بست.

بزرگان علم رجال به مقام علمی وی در مذهب شافعی پرداخته‌اند:

ذهبی شافعی درباره وی می‌نویسد:

«وی علامه صاحب فنون فخر حفاظ^۳ و قاضی القضاة مسلمین و نویسنده کتب زیادی است».^۴

سیوطی، از علمای بنام اهل سنت، درباره وی می‌نویسد:

وی امام فقیه، محدث، حافظ، مفسر قرآن، اصولی، متکلم، نحوی، لغوی، ادیب، مجتهد و شیخ الإسلام دوران خود بود.^۵

از وی بیش از ۱۵۰ کتاب برجای مانده است که برخی کتب وی عبارت است از:

۱. النکت علی صحیح البخاری؛ ۲. ضیاء المصابیح فی اختصار مصابیح البغوی؛ ۳.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۶۶؛ ج ۴، ص ۴۸۴.

۲. بیان زغل العلم و الطلب، ص ۱۷-۱۸.

۳. حافظ یکی از بالاترین درجات محدثین در بین علمای اهل سنت است.

۴. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۷.

۵. ذیل طبقات الحفاظ، ص ۳۵۲.

السيف المسلول على من سب الرسول ﷺ؛ ۴. إبراز الحكم من حديث رفع القلم؛ ۵. الدر النظيم في تفسير القرآن العظيم؛ ۶. إحياء النفوس في صنعة إلقاء الدروس؛ ۷. الإغريض في الحقيقة والمجاز والكناية والتعريض؛ ۸. المسائل الحلبيّة في الفقه؛ ۹. الإبتهاج في شرح المنهاج في الفقه الشافعي؛ ۱۰. الفتاوى السبكية.

سه کتاب از تألیفاتش در رد ابن تیمیه و عقاید انحرافی اوست که عبارت‌اند از:
 الف) شفاء السقام في زيارة خير الأنام: این کتاب در ده باب تنظیم شده است.
 عبارت‌اند از:

باب اول: احادیث وارد شده درباره زیارت؛
 باب دوم: روایات دال بر فضیلت زیارت، حتی اگر لفظ زیارت در آن نیامده باشد؛
 باب سوم: روایات دال بر سفر برای زیارت پیامبر ﷺ و مشروعیت آن؛
 باب چهارم: نظر علما درباره استحباب زیارت قبر رسول گرامی اسلام ﷺ؛
 باب پنجم: در ادله اینکه زیارت موجب تقرب است؛
 باب ششم: در ذکر دلایل اینکه سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ موجب تقرب است؛
 باب هفتم: در دفع اشکالات منکرین و بحث درباره آرائشان؛
 باب هشتم: در توسل و استغاثه به انبیا و اولیا؛
 باب نهم: در حیات انبیا، پس از مرگ؛
 باب دهم: در شفاعت عظامای پیامبر ﷺ در روز قیامت.

ب) الدرّة المضيئة في الرد على ابن تیمیة: در این کتاب نیز به نقد و بررسی برخی از عقائد ابن تیمیه پرداخته است.

ج) السيف الصيقل في رد على ابن زفيل: ۱) وی در این کتاب نیز آرای ابن تیمیه و امثال وی را درباره تجسیم و تشبیه و حیات برزخی انبیا و اولیا نقد و بررسی کرده است. این کتاب همراه با تکمله‌ای از یکی از علمای الأزهر به قلم محمد زاهد کوثری در مکتبه زهران مصر منتشر شده است.

۱. ابن زفیل همان ابن قیم جوزی شاگرد ابن تیمیه است و این کتاب در نقد قصیده نونیه ابن قیم است.

وی درباره ابن تیمیه می‌نویسد:

ابن تیمیه بعد از آنکه خود را پیرو کتاب و سنت معرفی و اظهار کرده که دعوت‌کننده به حق و هدایت‌کننده به سوی بهشت است، در اصول عقاید مطالبی را بدعت گذاشته و از پایه‌های اسلام، ارکان و مبانی آن را نقض کرده و به این دلیل از پیروی حق خارج و داخل در عنوان بدعت‌گذار گشته و با مخالفت با اجماع از دایره مسلمین خارج شده است. او سخنی گفته که لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات اوست، تا آنجا که ازلی بودن عالم را ملتزم شده و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفته است.^۱

وی همچنین درباره بدعت ابن تیمیه در تحریم توسل به انبیا و طلب شفاعت از

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌نویسد:

بدان که جایز و پسندیده است توسل و استغاثه و طلب شفاعت به واسطه پیامبر، از خدا، و جواز و پسندیده بودن آن برای هر کسی که دین دارد، از امور بدیهی است و این پسندیده بودن معروف است از عمل انبیا و مرسلین و سیره سلف صالح و علما و عموم مسلمانان. و هیچ کس از پیروان ادیان آن را انکار نکرده است و در هیچ زمانی از زمان‌ها چنین نظری شنیده نشد؛ تا اینکه ابن تیمیه آمد و در این باره حرفی زد که مسئله را برای افراد ضعیف الاعتقاد مشتبه کرد و بدعتی گذاشت که کسی در قرون قبل از او نگذاشته بود.^۲

۸. ابوبکر بن محمد حسنی دمشقی شافعی (م ۸۲۹ق)

شیخ تقی‌الدین ابوبکر بن محمد حسنی دمشقی شافعی در سال ۷۵۲ ق در قریه‌ای به نام حوران به دنیا آمد و پس از آن به دمشق آمد و فقه شافعی را نزد استادانی چون

۱. السیف الصقیل، ص ۱۹۰؛ التوفیق الربانی فی الرد علی ابن تیمیه الحرانی، ص ۳۰؛ التوسل بالنبی ﷺ وجهلة

الوهابیون، ص ۲۱۸.

۲. شفاء السقام، ص ۲۹۳.

زُهری، ابن جابی، صرخدی و غَزّی آموخت و پس از آن به مقابله با ابن تیمیه پرداخت و در این راه تلاش بسیار کرد و عده‌ای از طلاب علوم دینی از او پیروی کردند و به همین جهت در شام نزاع‌های فراوان به وجود آمد. وی در سال ۸۲۹ ق از دنیا رفت.^۱ از وی کتاب‌های بسیاری چون شرح صحیح مسلم در سه جلد، المهمات در دو جلد و قواعد الفقه به جای مانده است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های وی کتاب دفع شبه من شَبَّه وَ تَمَرَّد در رد افکار ابن تیمیه است که مکتبه الازهریه للتراث به صورت افست آن را چاپ کرده است و در سال ۱۴۱۸ق با تحقیقات و فهرس به نام دفع الشبه عن الرسول به چاپ رسیده است.^۲

وی درباره آرای ابن تیمیه می‌نویسد:

ابن تیمیه گفته است: هر کس به مرده و یا فرد دور از نظر استغاثه کند...
ظالم و گمراه و مشرک است.

از این سخن ابن تیمیه، بدن انسان می‌لرزد. این سخن، قبل از زندیق حرّان، ابن تیمیه، از دهان هیچ کسی در هیچ زمان و هیچ مکانی بیرون نیامده است این زندیق نادان و خشک، داستان عمر را وسیله‌ای برای رسیدن به نیت ناپاکش در بی‌اعتنایی به ساحت حضرت رسول اکرم ﷺ قرار داده و با این سخنان بی‌اساس، مقام و منزلت آن حضرت را در دنیا پایین آورده و مدعی شده است که حرمت و رسالت آن بزرگوار پس از رحلت از بین رفته است. این عقیده به یقین کفر و در واقع زندقه و نفاق است.^۳

حصنی دمشقی همچنین بابی را به عنوان پرهیز از عقاید ابن تیمیه باز کرده و وی را اهل گمراهی دانسته و نوشته:

(پرهیز از عقاید ابن تیمیه که اهل زیغ است): ای کسی که دوست داری
نفست را از گرو اهل زیغ گمراه و گمراه‌گر برهانی و اقتدا کنی به کسانی

۱. دفع الشبه عن الرسول، مقدمه کتاب.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۳۱.

که در دین سالم هستند! زمانی که این مقدمه برای تو آورده شد، بدان من در سخنان این خبیث (ابن تیمیه) - که در قلب او مرض زیغ وجود دارد و متشابهات از قرآن و احادیث را برای فتنه‌انگیزی دنبال می‌کند،^۱ و جمعی از عوام و دیگران که خدا قصد هلاک کردن آنها را دارد، از وی پیروی می‌کنند - دقت کردم، چیزهایی یافتیم که قادر به بیان آن نیستیم، و انگستانی که مرا در نوشتن آن یاری کند ندارم؛ چون که خدای عالمین را در تنزیه خودش (از تجسیم و تشبیه) تکذیب کرد.^۲

وی ملاک خوبی برای گمراهی ابن تیمیه بیان می‌کند و آن استفاده از آیات متشابه قرآن برای اثبات عقاید خویش است و این در واقع بزنگاه انحرافات ابن تیمیه و پیروان اوست.

۹. ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق)

شهاب الدین ابوالفضل کنانی عسقلانی مصری شافعی، معروف به ابن حجر، در شعبان سال ۷۷۳ق در مصر به دنیا آمد و خیلی زود اقدام به حفظ قرآن و یادگیری علوم اسلامی کرد و پس از مدتی از اساتید خود اجازه افتا و تدریس گرفت.^۳ درباره شخصیت علمی و کتب او در مقدمه محقق کتاب *تهذیب الکمال* آمده است: «حافظ عصر خود و دارای تألیفات بسیاری چون *تهذیب التهذیب* و *تقریب التهذیب* است».^۴

وی دارای بیش از ۱۵۰ تألیف است که بسیاری از آنها مشهور و مورد استفاده فراوان اهل علم است.

کتبی چون *تلخیص الحبر، الإصابه، لسان المیزان، تقریب التهذیب، تهذیب التهذیب، طبقات المدلسین و فتح الباری فی شرح صحیح البخاری* از مشهورترین آثار اوست.

۱. اشاره به آیه کریمه: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...» (سوره آل عمران، آیه ۷).

۲. دفع الشبهه عن الرسول، ص ۸۲.

۳. فتح الباری، ج ۱، ص ۲.

۴. تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۶۶.

کتاب فتح الباری فی شرح صحیح البخاری معروفترین و مهمترین شرح کتاب صحیح بخاری می باشد.

چنان که در تألیفات وی نیز مشهود است، او دارای گرایش‌ها شدید به اهل حدیث بود و خود یکی از ارکان علمی حدیث نزد اهل سنت است. وی درباره ابن تیمیه و برخورد علما با وی می نویسد:

بزرگان اهل سنت درباره ابن تیمیه دیدگاه‌های مختلفی دارند؛ بعضی معتقدند که وی قائل به تجسیم است؛ زیرا او در کتاب العقیده الحمویة برای خداوند متعال دست و پا، ساق پا و صورت، تصوّر کرده است؛ و بعضی به سبب مخالفت او با توسل و استغاثه به رسول اکرم، که این نیز تنقیص مقام نبوت و مخالفت با عظمت حضرت به حساب می آید، وی را زندق و بی دین دانسته‌اند.

و بعضی به جهت سخنان زشتی که درباره امیرمؤمنان بیان داشته، وی را منافق دانسته‌اند؛ چون وی گفته است: جنگ‌های علی بن ابی طالب برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود... تمامی این سخنان نشانه نفاق اوست؛ چون پیامبر گرامی به علی ع فرموده است: جز منافق کسی تو را دشمن نمی دارد.^۱

وی همچنین درباره فتوای ابن تیمیه به حرمت زیارت قبور می نویسد:

علما به ابن تیمیه نسبت داده‌اند که او بار سفر بستن برای زیارت مرقد آقایمان رسول خدا ص را حرام شمرده است و ما نیز این کار ابن تیمیه را قبول نداریم. البته شرح دادن دلایل ابن تیمیه و مخالفین او، بسی طولانی است. این مسئله از زشت‌ترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. از جمله دلیل‌هایی که ابن تیمیه در ردّ مخالفین خود - که به اجماع علما در مورد جایز بودن زیارت آن حضرت استدلال کرده‌اند - ذکر می کند، عبارتی است که از مالک بن انس نقل شده است که او کراهت داشت بگوید: «قبر پیامبر را زیارت کرده‌ام»، اما محققینی که

۱. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۵.

تابع مذهب مالک بوده‌اند، در جواب ابن تیمیه گفته‌اند: مالک برای اظهار ادب و احترام به پیامبر، کراهت داشت که این عبارت را بگوید، نه اینکه از زیارت کردن رسول خدا ﷺ کراهت داشت؛ زیرا که زیارت پیامبر ﷺ از برترین اعمالی است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند و جایز بودن آن مورد اجماع تمام علمای امت اسلامی است و هیچ اختلافی در این زمینه وجود ندارد و خداوند هدایت کننده به راه درست است»^۱.

وی همچنین می‌نویسد:

وقتی خبر به قاضی رسید که برخی از افراد نزد ابن تیمیه رفت و آمد می‌کنند گفت: اگر برای کفری که از وی ثابت شده، کشته نشود، باید در برابر وی سخت‌گیری شود. آن‌گاه دستور داد وی را به زندان انفرادی منتقل کنند.

پس از آن قاضی شافعی دمشق دستور داد که در دمشق اعلان کنند که: «من اعتقد عقیده ابن تیمیه حلّ دمه و مالّه؛ هر کس معتقد به عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است».

و این اعلامیه را یکی از علمای بزرگ اهل سنت به نام شهاب الدین محمود در مسجد جامع دمشق قرائت کرد که به دنبال آن حنبلی‌ها و افراد دیگری که در معرض اتهام بودند، جمع شدند و اعلام کردند که ما بر مذهب و عقیده امام شافعی هستیم.^۲

از مجموع کلمات ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیه روشن می‌گردد که مقابله با ابن تیمیه و منحرف دانستن وی در اعتقادات، مختص شیعه نیست، بلکه کسانی چون ابن حجر عسقلانی که از متعصبین اهل سنت است نیز با وی مقابله کرده و عقاید وی را انحرافی دانسته‌اند.

۱۰. صالحی شامی (م ۹۴۲ق)

وی که از علمای شافعی و صاحب کتاب معروف *سبل الهدی و الرشاد* در سیره و

۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۵۳.

۲. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۴۷.

احوال و آثار نبوت رسول گرامی اسلام ﷺ است، درباره فتوای ابن تیمیه در منع زیارت قبور می نویسد:

و مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر که درباره آن شیخ تقی الدین سبکی و شیخ جمال الدین زملکانی و شیخ داوود ابو سلیمان مالکی و دیگران از علما، کتاب نوشته و در آن نظر ابن تیمیه را که معاصر آنها بوده، رد کرده اند؛ زیرا او در این مورد نظر زشتی داده است که آب دریاها آن را پاک نمی کند...^۱

این نشان دهنده قبح فتاوی ابن تیمیه در میان علمای مذهب شافعی است که فتوایی چون ممنوعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر، این گونه موجب موضع گیری ایشان حتی قرن ها پس از وی می شود.

۱۱. ابن حجر هیتمی مکی شافعی (م ۹۷۴ق)

ابن حجر مکی، از علمای بزرگ مذهب شافعی، درباره ابن تیمیه می نویسد:

ابن تیمیه بنده ای است که خداوند او را خوار، گمراه، کور و کر گردانیده است و این مطلبی است که امامانی که فساد احوال و دروغ اقوالش را بیان کرده اند، به آن تصریح کرده اند... و کسی که می خواهد از آن اطلاع پیدا کند، بر اوست که به کلام امام مجتهد که بر امامت و جلالتش و رسیدن به مرتبه اجتهادش اتفاق افتاده، یعنی کسانی چون ابوالحسن سبکی، فرزندش تاج الدین، شیخ امام عز بن عبدالسلام و جماعتی از علمای هم عصر او و غیر آنان از علمای شافعی و مالکی و حنفی مراجعه و نوشته های آنها را مطالعه کند. او کسی بود که اعتراضش را بر متأخرین صوفیه محصور نکرد، بلکه بر امثال عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب نیز همان گونه که به آن اشاره خواهیم کرد، اعتراض کرد.

حاصل اینکه کلام او هیچ ارزشی ندارد، بلکه با کمال تأسف به دور انداخته می شود و اعتقاد ما درباره او این است که او بدعت گذار و گمراه و گمراه کننده و جاهل و اهل غلو است. خداوند با او به عدالتش رفتار کند و ما را از مثل روش و عقیده و کردارش پناه دهد. از برخی سلف خبر داده

۱. سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۸۴.

شده که نزد او یادی از علی بن ابی طالب علیه السلام شد. او گفت: سیصد مورد اشتباه کرده است. ای کاش می دانستم اگر به گمان تو علی اشتباه کرده است، از کجا صواب به دست تو رسیده است؟!^۱

وی در جای دیگری می گوید: «من خرافات ابن تیمیة التي لم يقلها عالم قبله و صار بها بين أهل الإسلام مثله، أنه أنكر الإستغاثة و التوسل به»^۲. این عبارات به طور روشن، نظر علمای مذاهب مختلف اسلامی را درباره ابن تیمیة و انحرافات وی روشن می سازد.

۱۲. یوسف بن اسماعیل نیهانی شافعی (م ۱۳۵۰ ق)

وی درباره ابن تیمیة می گوید:

بدان که من در مورد ابن تیمیة و شاگردش ابن قیم و ابن عبدالهادی معتقدم که از امامان دین و بزرگان علمای مسلمانان بوده اند که امت محمدی را با علم خود نفع عظیمی دادند؛ گرچه در بدعت منع زیارت و استغاثه، نهایت اسائه ادب را کردند و به اسلام و مسلمانان ضررهای بزرگی وارد ساختند. به خدای بزرگ قسم یاد می کنم که قبل از اطلاع یافتن از کلام آنان در این باب در شئون رسول خدا، گمان نمی کردم که مسلمانی چنین جرئتی داشته باشد و در مدت چند ماه در ذکر عبارات آنها تفکر می کردم و جرئت بر نقل آنها نداشتم؛ گرچه برای رد کردن آنها نیز می ترسیدم و سبب نشر آنها به جهت شدت افتضاح آنها شوم.^۳

۱۳. نجم الدین محمد امین کردی شافعی (م ۱۴۰۰ ق)

وی نظر ابن تیمیة را صورت دیگری از بدعت های یهودیان دانسته و از مقابله علمای اهل سنت با این انحرافات به عنوان قیام علمای اهل سنت و جماعت یاد کرده و نوشته:

در قرن های پیشین بین اهل اسلام بدعت هایی یهودی از قبیل قول به

۱. التوسل بالنبي صلی الله علیه و آله و جهلة الوهابيون، ص ۲۳۴؛ الفتاوی الحدیثیة، ص ۱۴۴.

۲. الجواهر المنظم، ص ۱۴۸.

۳. شواهد الحق فی الإستغاثة بسید الخلق، ص ۶۲.

تشبیه و تجسیم و اعتقاد به جهت و مکان در حق خدای متعال وجود داشت که از ساخته‌ها و پرداخته‌های دشمنان اسلام بود، تا کینه خود را بر ضد اسلام محکم سازند؛ در حالی که برخی از اهل اسلام از آنان غافل بوده‌اند... تا اینکه در اوایل قرن هشتم این بدعت‌ها به شکل دیگری، صورتی شبیه به یهود به خود گرفت که خطر آن کمتر از اقدامات یهود نبود. این کارها به دست فردی به نام ابن تیمیه حرّانی انجام گرفت که علمای اهل سنت و جماعت در مقابل آنها قیام کردند به طوری که در عصر او کسی باقی نماند تا او را یاری کند، مگر کسی که دارای غرض یا در قلبش مرض بود...^۱

چنان که روشن است، در طول قرون متمادی پس از ظهور ابن تیمیه و آشکار شدن افکار انحرافی‌اش، بسیاری از علمای اسلامی از مذاهب مختلف وظیفه خود دانستند که به مقابله با این انحراف بزرگ پردازند و کسانی که ذکر شدند، تنها برخی از این افراد بودند. همه این علما و بسیاری دیگر از علمای مذاهب مختلف اسلامی که به نقد وی پرداختند و در مقابل انحرافات وی ایستادند، آرای وی را در تقابل با میسر صحیح اسلامی می‌دانستند و همواره بر ضالّ و مضلّ بودن وی تأکید داشتند.

۱۴. جباوی سعدی شافعی (معاصر)

وی از علمای شهر صیدا در لبنان و صاحب چهار کتاب در رد ابن تیمیه است. وی در مقدمه یکی از این کتاب‌ها با نام کشف المین فی شرح الحرائی لحدیث ابن حصین می‌نویسد:

این کتاب را کشف المین (یعنی کذب) نامیدم و در آن تهمت ابن تیمیه حرّانی و نسبت‌های ناروایش را به عقل و نقل بیان کردم... و این بعد از اطلاع کامل من از کتاب‌های او همچون مجموع الفتاوی و درء التّعارض و منهاج السنّة و الصفدیة و دیگر کتاب‌های اوست که برخی از نصوص آن را نقل کردیم و از آن جمله اعتقاد به قدیم بودن نوع عالم در کتاب کشف الزّکر است که به‌طور مفصّل مذهبش را بیان و آن را ردّ کردیم...^۲

۱. فرقان القرآن، ص ۲.

۲. کشف المین فی شرح الحرائی لحدیث ابن حصین، مقدمه.

وی همچنین می‌نویسد:

از خداوند متعال می‌خواهم که چشم بصیرت به پیروان او بدهد و آنان را به حق هدایت کند، تا چه رسد به کسانی که مغبون شدند و فریب حرف‌های او را خوردند، تا جایگاه این بدعت‌گذار را به‌خوبی بدانند و آگاه گردند که او جز فردی خارج شده از دین و کافر نیست و در اعتقادات منفرد بدعت‌گذار و گمراه بود و از جماعت مفارقت کرد.^۱

۱۵. حسن بن علی السقاف شافعی (معاصر)

وی نویسنده توانمند شافعی مذهب عصر حاضر است^۲ و از وی شش کتاب در مقابله با اندیشه‌های ابن تیمیه و وهابیت به چاپ رسیده است:

۱. الإغاثة بأدلة الإستغاثة: در بیان حیات انبیا بعد از مرگ و ادله جواز توسل به پیامبر بعد از وفات ایشان است که انتشارات الامام نووی عمان (اردن) در سال ۱۹۹۰م چاپ کرده است.

۲. البشارة و الإنحاف بما بین ابن تیمیه و الألبانی فی العقیده من الاختلاف: این کتاب در باب اختلاف‌های عقیدتی بین علمای سلفی چون آلبانی و ابن تیمیه تألیف شده است و در سال ۱۴۱۳ق انتشارات دارالامام النووی در اردن چاپ کرده است.

۳. قاموس شتائم: یکی دیگر از کتب وی در رد وهابیت است که در آن اهانت‌های آلبانی، از سلفی‌های معاصر، به علمای اهل سنت را در آن جمع آوری کرده و به آن پاسخ داده است.^۳

۴. التندید بمن عدد التوحید: یکی دیگر از کتب وی در رد تفکرات ابن تیمیه است. وی در این کتاب اقدام ابن تیمیه به تقسیم توحید به توحید ربوبیت و توحید الوهیت و تکفیر مسلمانان به گمان عدم اعتقادشان به توحید الوهیت را نقد کرده است.

۱. كشف المین فی شرح الحرائی لحديث ابن حصین ، خاتمه كتاب .

۲. از وی کتبی چون إلقام الحجر للمتطاول علی الأشاعرة من البشر، إعلام الخائض بتحریم القرآن علی الجنب والخائض، احتجاج الخائب بعبارة من ادعی الإجماع فهو كاذب، القول المبتوت فی صحة حديث صلاة الصبح بالقنوت، به چاپ رسیده است.

۳. قاموس شتائم، ص ۶.

وی در مقدمه این کتاب درباره این تقسیم‌بندی ابن تیمیه می‌نویسد:

این تقسیم بدعت زشتی است که در قرن هشتم و پس از گذشت بیش از هشتصد سال از دوران پیامبر واقع شده است و کسی قبل از او (ابن تیمیه) این مطلب را نگفته است و هدف قائلین این دیدگاه تشبیه مؤمنین مخالف با به ظاهر سلفی‌ها به کفار و بلکه تکفیر آنها با این ادعا که آنها مثل سایر کفار توحید ربوبیت دارند، اما توحید الوهیت ندارند و به همین جهت، متوسلین به انبیا و اولیا کافر هستند و همین‌طور بسیاری از کسانی که در بسیاری از اموری که فکر می‌کنند حق است با آنها مخالف‌اند، کافرند و باعث همه اینها این حرّانی (ابن تیمیه) است.^۱

۵. تنقیح المفهوم العالیة بیاثبت و ما لم یثبت فی حدیث الجاریة: این کتاب در ردّ کتاب مختصر العلو نوشته ناصر الدین البانی، از علمای سلفی مذهب، درباره تجسیم و تشبیه خدا و اثبات مکان برای باری تعالی است.

این کتاب در سال ۱۴۱۴ق در اردن به همت انتشارات دارالامام النووی به چاپ رسیده است.^۲

۶. فتح المعین: این کتاب نقد کتاب /ربعین/ (چهل حدیث) ابواسماعیل هروی در موضوع صفات باری تعالی است. وی در این کتاب به این روایات که اثبات صفات جسمانی برای خداوند متعال است، اشکالات اساسی وارد کرده است و در ضمن آن عقاید تجسیمی و تشبیهی ابن تیمیه را نیز نقد کرده است.^۳

۱۶. محمود سعید ممدوح (معاصر)

وی یکی از علمای معاصر مذهب شافعی و از نویسندگان مشهور اهل سنت در دوران حاضر است. از وی کتابی به نام رفع المنارة فی تخریج احادیث التوسل و الزیارة در سال ۱۴۱۶ق به همت دارالامام نووی اردن به چاپ رسیده است. وی در این کتاب به طور مبسوط و مستدلّ به بررسی احادیث توسل و زیارت پرداخته و به اشکالات

۱. التندیذ بمن عدّد التوحید، ص ۸.

۲. تنقیح المفهوم العالیة، مقدمه کتاب.

۳. ر.ک: فتح المعین، ص ۳.

ابن تیمیه و دیگر حنبلی‌ها به احادیث زیارت و توسل پاسخ داده است.^۱ همچنین از وی کتابی به نام *وصول التهنائي بإثبات سنّة السبحة و الرد علی الألبانی* در ردّ یکی از دیدگاه‌های البانی از علمای وهابیت، به چاپ رسیده است.^۲

۱۷. بغدادی نقشبندی خالدی معروف به طحطاوی (معاصر)
از وی کتابی با نام *المنحة الوهبية في ردّ الوهابية* در سال ۱۹۸۶م به همت انتشارات الحقیقة استانبول ترکیه به چاپ رسیده است.^۳

◆ نتیجه

از مجموع مطالبی که از تعدادی از علمای مذهب شافعی نقل شد، این‌گونه استفاده می‌شود که از آغاز پیدایش تفکرات ابن تیمیه، با این تفکرات به عنوان یک انحراف در جامعه اسلامی علمای مذاهب مختلف اسلامی مقابله کردند؛ به طوری که تنها علمای یکی از مذاهب فقهی اهل سنت این چنین اهتمام به نقد و مقابله با وی پرداختند و این مقابله و برخورد جدی، زمینه‌ساز طرد افکار وی از جامعه اسلامی و نابودی مروجان این تفکر یعنی وهابیت است. به امید آنکه علمای معاصر نیز به این وظیفه خود عمل کنند و با انحرافات اعتقادی اسلامی به مقابله برخیزند.

۱. رفع المنارة، ص ۲۸۸.

۲. وصول التهنائي، ص ۳.

۳. المنحة الوهبية في ردّ الوهابية، مقدمة، ص ۲.

◆ منابع

* قرآن كريم.

١. الأعلام: خير الدين زركلي، بيروت - لبنان: دارالعلم للملادين، چاپ پنجم، ١٩٨٠ م.
٢. البداية و النهاية: ابن كثير، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
٣. البداية و النهاية: اسماعيل ابن كثير، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
٤. بيان زغل العلم و الطلب: شمس الدين ذهبى، منبع الكرونىكى الشاملة.
٥. تذكرة الحفاظ: شمس الدين ذهبى، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، بى تا.
٦. التنديد بمن عدد التوحيد: حسن بن على سقاف، عمان - اردن: دار الإمام النووى، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.
٧. تنفيح المفهوم العالية: حسن بن على سقاف، عمان - اردن: دار الإمام النووى، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٨. تهذيب الكمال: المزي، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت - لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ١٤٠٦ ق.
٩. التوسل بالنبي ﷺ و جهالة الوهابيين: ابى حامد ابن مرزوق، استانبول: مكتبة ايشيق، ١٨٧٦ م.
١٠. التوفيق الرباني في الرد على ابن تيمية الحراني: جماعة من العلماء، افسس، بى جا، بى تا.
١١. الجوهر المنظم: ابن حجر هيثمى مكى، بى جا، بى تا.
١٢. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلانى، بى جا، بى تا.
١٣. دفع الشبه عن الرسول: تقى الدين حصنى دمشقى، قاهره: انتشارات دار إحياء الكتاب العربى، چاپ دوم، ١٤١٨ ق.
١٤. ذيل طبقات الحفاظ: جلال الدين سيوطى، بى جا، بى تا.
١٥. سبل الهدى و الرشاد: صالحى شامى، تحقيق و تعليق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
١٦. سير أعلام النبلاء: شمس الدين ذهبى، تحقيق: حسين اسد، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ١٤١٣ ق.

١٧. السيف الصّيقيل في رد على ابن زفيل: تقي الدين سبكي شافعي، مصر: مكتبة زهران با مقدمه گروهی از علمای دانشگاه الازهر، بی تا.
١٨. شفاء السقام: تقي الدين سبكي، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلالی، بی جا، چاپ چهارم، ١٤١٩ ق.
١٩. شواهد الحق في الاستغاثة بسيد الخلق: شيخ يوسف بن اسماعيل نيهاني، استانبول: مكتبة حقيقة، ١٩٨٤ م.
٢٠. طبقات الشافعية: تاج الدين، بيروت: عالم الكتب، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.
٢١. فتح الباري في شرح صحيح البخاري: احمد بن علي ابن حجر عسقلاني، بيروت - لبنان: دارالمعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، بی تا.
٢٢. فتح المعين: حسن بن علي سقاف، عمان - اردن: دارالإمام النووي، چاپ اول، ١٤١٠ ق.
٢٣. قاموس شتائم: حسن بن علي السقاف، عمان: دار الامام النووي، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٢٤. كتاب الدعاء: براني، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
٢٥. كشف المين لحديث الحراني لحديث ابن حصين: طارق بن محمد سعدی شافعي، بيروت: مكتبة دار الجنيد، چاپ اول، بی تا.
٢٦. المصنف: ابن ابی شيبه كوفي، تعليق و تحقيق: سعيد اللحام، بيروت - لبنان: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
٢٧. معجم المؤلفين: عمر كحاله، بيروت - لبنان: مكتبة المثني، بی تا.
٢٨. هدية العارفين: اسماعيل باشا البغدادي، بيروت - لبنان: داراحياء التراث العربي، بی تا.



مصحف امام امیر المؤمنین علی علیه السلام؛ حقیقت یا توهم؟

* اسدالله رضایی



◆ چکیده

نوشتار پیش‌رو پاسخی است به یکی از شبهات ناصر القفاری که در کتاب *اصول مذهب الشیعه* بدان اشاره کرده است. این نوشتار با توجه به منابع فریقین درصدد اثبات حقیقت مصحف امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. از این‌رو، نخست دلایل و مستندات قفاری با استفاده از منابع اهل سنت و شیعه مورد نقد و بررسی قرار گرفته و با بیان دلایل فراوان، وجود مصحف مبارک امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اثبات رسیده است.

کلیدواژگان: مصحف علی علیه السلام، قرآن، تحریف، جمع قرآن، مصحف امام امیرالمؤمنین علیه السلام، شیعه، کلینی.

◆ طرح اشکال

برخی از علمای وهابی مانند ناصر بن عبدالله القفاری^۱ اشکالی بر مصحف امام امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام وارد کرده و آن را وهم و خیال شیعه به ویژه مرحوم کلینی در *اصول کافی* خوانده و با استناد به کلام ابن حجر و آلوسی، اخبار مربوط به وجود چنین مصحفی را در منابع اهل سنت، ناتمام دانسته است.^۲ ولی ادعای وی در قالب الفاظی که شایسته پژوهشگر نیست، از جهاتی بی پایه و نادرست است.

◆ گزارش منابع اهل سنت از مصحف علی علیه السلام

با قطع نظر از منابع شیعی،^۳ بیشترین اخبار درباره وجود چنین مصحفی از آن منابع اهل سنت است و برای طولانی نشدن بحث، فقط به فهرست آن منابع بسنده می‌گردد: عبدالرزاق (۲۱۱ق) در *المصنف*،^۴ ابن سعد (م ۲۳۰ق) در *الطبقات*،^۵ ابن ندیم (م ۳۷۸ق) در *الفهرست*،^۶ ابونعیم (م ۴۳۰ق) در *حلیة الأولیاء*،^۷ ابن عبدالبر (م ۴۳۶ق) در *الإستیعاب*،^۸ عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ق) در *مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار*،^۹ حسکانی از

۱. این شخص از مریدان سرسخت ابن تیمیه است و در دو کتاب خود به نام‌های *مسألة التقرب بین أهل السنة و الشيعة* که پایان‌نامه کارشناسی ارشد و کتاب *أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثنية عشرية* در ۱۶۵۶ صفحه در سه جلد، که پایان‌نامه دکترای اوست، اعتقادات و باورهای شیعه امامیه را نقد کرده و تهمت‌های فراوانی از جمله اعتقاد به تحریف قرآن را به شیعه نسبت داده و کتاب *اصول کافی* را مروج این باورها دانسته است.

۲. ر.ک: *اصول مذهب الشيعة*، ج ۱، ص ۲۷۵-۳۱۹.

۳. کتاب *سليم بن قيس*، ص ۳۲-۳۳؛ *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ج ۲، ص ۶۳۱، و ص ۶۳۳، ح ۲۳؛ *الإعتقادات*، ص ۶۲، باب ۲۳؛ *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۵۰؛ *بحار الأنوار*، ج ۱۹، ص ۲۹.

۴. *المصنف*، ج ۵، ص ۴۵۰، رقم ۹۷۶۵، و ج ۷، ص ۱۹۷.

۵. *الطبقات الكبرى*، ج ۲، ص ۳۳۸؛ *کنز العمال*، ج ۲، ص ۵۸۸، رقم ۴۷۹۲.

۶. *الفهرست*، ص ۱۴۵.

۷. *حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء*، ج ۱، ص ۶۷.

۸. *الإستیعاب فی معرفة الأصحاب*، ج ۳ (القسم الثالث)، ص ۹۷۴، ذیل رقم ۱۶۳۳.

۹. *مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار*، ج ۱، ص ۱۳.

بزرگان قرن پنجم در *الشواهد التنزیل*^۱، ابن عساکر (م ۵۷۱ق) در *تاریخ مدینه دمشق*^۲، خوارزمی (م ۵۶۸ق) در *المناقب*^۳، کلبی در *التسهیل*^۴، ذهبی (م ۷۴۸ق) در *سیر أعلام النبلاء*^۵، ابن ابی داود سجستانی (م ۳۱۶ق) در *المصاحف*^۶، قرطبی در *تفسیر قرطبی*^۷، سیوطی در *الإتقان*^۸، زرقاتی در *مناهل العرفان*^۹، و ابیاری در *الموسوعة القرآنیة*^{۱۰}.

در این منابع، براساس کاوش نگارنده، مجموعه‌ای از روایات مشاهده می‌شود و این نتیجه را می‌دهد که هیچ تردیدی در وجود مصحف علی علیه السلام نیست و عالمان مسلمان بدان توجه داشته‌اند، از این‌رو، آن‌گونه که قفاری مدعی شد، این مصحف، موهوم و بهتان و خیالی نیست.

♦ بررسی سند خبر مصحف علی علیه السلام

قفاری با اینکه از یک‌سو، مصحف علی علیه السلام را مزعوم، موهوم و خیالی می‌شمارد^{۱۱} از سویی دیگر، می‌گوید که این ادعا در برخی از منابع اهل سنت آمده، ولی سندش ثابت نشده است^{۱۲} و این سخن شکی باقی نمی‌گذارد که با وجود ادعان به وجود آن مصحف در منابع اهل سنت، تعبیرهای قفاری دور از عرف پژوهش و امری

۱. *الشواهد التنزیل*، ج ۱، ص ۳۶-۳۷.

۲. *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۳۲، ص ۳۹۷: ترجمه علی علیه السلام، پایان جزء ۳۵۳ اصلی.

۳. *المناقب*، ص ۹۴، ح ۹۳.

۴. *التسهیل لعلوم التنزیل*، ج ۱، ص ۴ (مجموعه ۱-۴).

۵. *سیر أعلام النبلاء*، ج ۱۴، ص ۲۲.

۶. *المصاحف*، ص ۱۶.

۷. *تفسیر قرطبی*، ج ۱، ص ۵۹.

۸. *الإتقان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۱۱۷.

۹. *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، ج ۱، ص ۲۲۹.

۱۰. *الموسوعة القرآنیة*، ج ۱، ص ۳۵۱.

۱۱. *اصول مذهب الشیعة*، ج ۱، ص ۳۱۹.

۱۲. همان، ص ۲۸۹ و ۳۱۹.

ناصواب است. برای اینکه بدانیم تا چه اندازه ادعای وی نزدیک به واقع است، توجه به نکاتی که در ادامه می‌آید، لازم است. حدیث مصحف امیر المؤمنین علیه السلام در مجموع از سه طریق در منابع اهل سنت گزارش شده است:

- الف) محمد بن سیرین،^۱ از علی بن ابی طالب علیه السلام؛^۲
 ب) عبد خیر^۳ از علی علیه السلام؛^۴
 ج) عکرمه^۵ از علی علیه السلام.^۶

در میان نویسندگان اهل سنت تنها طریق نخست (محمد بن سیرین)، تضعیف شده است:

۱. ابن ابی داود سجستانی در ذیل روایت می‌گوید:

قال ابوبکر: ^۷ لم يذكر المصحف أحدٌ إلا أشعثٌ و هو كَين الحديث، و
 إنما رَووا حتى أجمع القرآن، یعنی أتم حفظه، فإنه يقال: للذي يحفظ
 القرآن قد جمع.^۹

۲. ابن حجر سند حدیث ابن ابی داود را از چند جهت ضعیف می‌شمارد: منقطع بودن آن؛ بر فرض عدم انقطاع، مراد از «جمع» در کلام علی علیه السلام حفظ قرآن در سینه است نه

۱. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۲۵، ص ۳۳۴ به بعد، رقم ۵۲۸۰.

۲. ر.ک: المصنف عبدالرزاق، الطبقات ابن سعد، شواهد التنزیل حسکانی، کتاب المصاحف ابن ابی داود سجستانی، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر.

۳. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱۱، ص ۷۱-۷۲، رقم ۳۷۱۷.

۴. ابن ندیم در الفهرست، ابو نعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، حسکانی در الشواهد التنزیل، خوارزمی در المناقب.

۵. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۲۰، ص ۲۶۴، رقم ۴۰۰۹.

۶. عبدالرزاق در المصنف، حسکانی در الشواهد التنزیل، ابن عبدالبر در الاستیعاب.

۷. مقصود، خود ابن ابی داود است، زیرا کنیه او ابی بکر است.

۸. المصاحف، ص ۱۶.

۹. همان.

مصحف، و در بعضی از نقل‌ها که عبارت «حتی جمعه بین اللوحین»،^۱ آمده: «وهم راوی است»،^۲ واقعیت ندارد.

۳. آلوسی نیز، با نگاهی کلی‌تر به نقد روایت می‌پردازد و می‌گوید:
آنچه که شایع شده که علی علیه السلام بعد از وفات رسول‌الله صلی الله علیه و آله در خانه نشست و قرآن را جمع‌آوری کرد، برخی از طرق این اخبار ضعیف، برخی دیگر جعلی و بعضی دیگر صحیح است، ولی همان‌گونه که گفته شده (ابن حجر)، مراد از «جمع» حفظ کردن در سینه است،^۳ نه در مصحف.
قفاری نیز با استناد به کلام ابن حجر، روایت محمد بن سیرین را ضعیف دانسته، می‌گوید: در منابع اهل سنت نیز از وجود مصحف علی علیه السلام خبر رسیده، ولی صحتش به اثبات نرسیده است.

♦ ارزیابی و نقد اشکالات

پاسخ اشکال اول

در کلام همه نویسندگان یاد شده آن است که حدیث را به دلیل وجود اشعث که جز وی کسی حدیث را نقل نکرده و او ضعیف است، ناتمام و غیر قابل استناد می‌دانند؛ در حالی که اولاً، مقصود از اشعث، به قرینه دو طرف وی،^۴ اشعث بن سوار کندی نجار است و تضعیف او مورد اتفاق نیست. ابو احمد بن عدی می‌گوید: «هرچند، با برخی روایاتی که اشعث بن سوار از مشایخ گزارش کرده، مخالفت شده، ولی فی الجملة یکتب حدیثه».^۵ ابن حجر از بزّار نقل می‌کند که می‌گوید: «لأنعلم أحداً ترک حدیثه إلا من قلیل المعرفة».^۶ بنابراین ضعیف بودن اشعث اجماعی نیست.

۱. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷، ترجمه علی علیه السلام.

۲. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، ذیل رقم ۴۹۸۸؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲، الفائده السادسة.

۴. راوی از او، ابن فضیل و مروی عنه، محمد بن سیرین.

۵. تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۷۴، رقم ۵۱۷.

۶. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۴، رقم ۶۴۵.

ثانیاً، راوی این حدیث از محمد، تنها اشعث نیست، بلکه همان گونه که اشاره شد، یزید بن هارون از ابن عون و وی از محمد بن سیرین،^۱ اسماعیل بن ابراهیم از ایوب و او از ابن عون از محمد بن سیرین،^۲ و اسماعیل بن علیّه از ایوب سختیانی و او از محمد بن سیرین، این روایت را^۳ بازگو کرده‌اند.

ثالثاً، مضمون روایت محمد بن سیرین از طریق عبد خیر و عکرمة که هر دو مورد تأیید رجال شناسان اهل سنت‌اند، نقل شده است. بنابراین منقطع بودن روایت محمد، مرتفع می‌گردد؛ چه اینکه سیوطی بعد از کلام ابن حجر، تصریح می‌کند: «قلت: قد وردَ من طریق آخر، أخرجہ ابن الضریس فی فضائله...».^۴ آلوسی نیز که برخی از اسناد این حدیث را تأیید می‌کند و صحیح می‌شمارد، لفظ «جمع» را به «حفظ در سینه» معنا می‌کند، که منظور همان سند ضریس است.^۵

پاسخ اشکال دوم

ابن حجر و دیگران، تعبیر «جمع» در حدیث را به حفظ در سینه و حافظه، معنا می‌کنند. این اشکال از جهاتی مردود و ناپذیرفتنی است:^۶
جهت اول: خود ابن حجر در ابتدای همان باب جمع القرآن، واژه جمع را این گونه معنا می‌کند:

المراد بالجمع هنا جمع مخصوص، وهو جمع مُتفرقة في صُحف، ثم جمع تلك الصُحف في مُصحفٍ واحدٍ مرتّب السُّور.^۷

۱. المصنف، ج ۷، ص ۱۹۷، تحت عنوان: اول من جمع القرآن.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸، ترجمه علی بن ابی طالب علیه السلام.

۳. الاستیعاب، ج ۳ (القسم الثالث)، ص ۹۷۴.

۴. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

۵. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲.

۶. همان.

۷. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳، کتاب فضل القرآن.

جهت دوم: اولاً ابن حجر عبارت ابن ابی داود را، برخلاف اصل امانت‌داری نادیده گرفته و آن را تحریف کرده است وی تحت: عنوان «جَمَعَ عَلِي بن ابی طالب عليه السلام القرآن في - المصحف»، می‌گوید: «حدثنا ابن فضيل عن أشعث... أقسم علي أن يرتدي برداء إلا جُمعة حتى يجمع القرآن في مُصحف، ففعل...»^۱ ولی ابن حجر مفهوم صریح عبارت‌های کلیدی «مصحف» هم در عنوان و هم در متن حدیث، و نیز جمله «فَفَعَلَ» را به معنای حفظ در سینه گرفته است!، که نوعی خیانت است.

ثانیاً، به اعتراف خود آلوسی که روایت ابن ضریس صحیح است، در متن همین روایت آمده: «فَقُلْتُ لعكرمة: أَلْفُوهُ كما أنزل، أَلْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ»،^۲ در عین حال سخن ابن حجر را می‌پذیرد که مراد، حفظ در سینه است. چگونه معقول است علی عليه السلام قرآن را بر اساس تاریخ نزول (الأول فالأول)، در سینه اش «تألیف» کند؟^۳

ثالثاً، آلوسی در بررسی روایات، راه علمی را که در علم درایه به اثبات رسیده، نپیموده است؛ زیرا در احادیثی که مضمونشان هماهنگ است ولی برخی اسنادشان به اصطلاح آلوسی ضعیف است، حدیث صحیح، مورد استناد قرار می‌گیرد، نه اینکه حدیث صحیح تحت تأثیر روایت ضعیف باشد.^۴ هم‌چنین وی ادعای جعلی بودن برخی سندهای روایت را کرده، ولی ادعایش را اثبات نکرده است.

رابعاً، اگر مقصود از «جمع آوری» حفظ در ذهن باشد، چه نیازی بود که امیرالمؤمنین عليه السلام در خانه بنشیند و جز برای نماز (نماز جمعه) از خانه خارج نگردد؟^۵ برای سپردن در ذهن، راهی غیر از نشستن در خانه نیز وجود داشت. گذشته از آن، در گزارش عبدالرزاق که تعبیر «حتى أجمعه للناس»^۶ آمده است، یعقوبی و شهرستانی از عرضه آن بر مردم خبر می‌دهند؛^۷ و این با توجیه ابن حجر سازگار نیست.

۱. المصاحف، ص ۱۶؛ ر.ک: تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۸.

۲. الإتيان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. سلامة القرآن من التحريف، ص ۴۲۰.

۴. همان.

۵. همان، ص ۴۲۱.

۶. المصنف، ج ۷، ص ۱۹۷.

۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲؛ مفاتيح الأسرار و مصابيح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

پاسخ اشکال سوم

اشکال سوم این است که ابن حجر عبارت «مِنَ اللَّوْحَيْنِ» را وَهْمِ راوی خواند و با این تعبیرش عبد خیر را متهم به خطا و ضعف کرد؛ در حالی خود او همین راوی را در روایت دیگر^۱ که مضمون آن به نفع ابوبکر است، تأیید می‌کند!^۲ به راستی چگونه معقول است یک راوی نسبت به حضرت علی علیه السلام تضعیف می‌گردد و نسبت به ابوبکر مورد اعتماد است؟ آیا این انصاف در تحقیق است! چه اینکه تعبیر «مِنَ اللَّوْحَيْنِ» در روایات دیگر، از علی علیه السلام نقل شده است.

ابو نعیم در حلیة الأولیاء، جمله «حتی أجمع مابین اللوحین»^۳ را می‌آورد. ابن عساکر در چند روایت این تعبیر را درباره علی علیه السلام نقل می‌کند که می‌فرماید: «از من از میان دو لوح پرسید»^۴. بنابراین سخن ابن حجر ناصواب و مردود است و در اصل وجود مصحف امیر المؤمنین علیه السلام هیچ تردیدی نیست.

♦ محتوای مصحف علی علیه السلام بر پایه منابع اهل سنت

ناصر القفاری مانند همیشه در این مورد نیز از حربه تهمت بهره می‌گیرد و شیعه را متهم می‌کند که با اعتقاد به مصحف علی علیه السلام، اضافاتی بر قرآن قائل‌اند،^۵ اما به راستی محتوای این مصحف شریف زاید بر قرآن چیست؟ تفاوت اساسی آن با مصحف رایج در چه بوده و چه ویژگی‌های داشته است؟ با معرفی ویژگی‌هایی که منابع اهل سنت برای مصحف علی علیه السلام ارائه می‌دهند، می‌توان به محتوای آن پی برد:

۱. المصاحف، ص ۱۳.

۲. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵.

۳. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۴. تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۹.

۵. اصول مذهب الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۹.

«إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَهُ عَلَى تَنْزِيلِهِ»، قَالَ (مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ) «فَلَوْ أُصِيبَ ذَلِكَ
الْكِتَابُ كَانَ فِيهِ عِلْمٌ»^١.

قال ابن سيرين: «فبلغني أنه كتب [كتبه] على تنزيله ولو أصيب ذلك
لوجد فيه علم كثير»^٢.

«فَجَمَعَهُ عَلَى تَرْتِيبِ نَزْوِلِهِ، وَ لَوْ وَجَدَ مَصْحَفَهُ لَكَانَ فِيهِ عِلْمٌ كَبِيرٌ
وَلَكِنَّهُ لَمْ يَوْجَدْ»^٣.

«برخی (از مصاحف) سوره إقرأ را ابتدای قرآن قرار داده بودند و هذا
أول مصحف علي (رضي الله عنه)»^٤.

«قال محمد: فقلت لعكرمة ألقوه كما أنزل، الأول فالأول؟ قال: لو
اجتمعت الإنس والجن على أن يؤلفوه هذا التأليف ما استطاعوا»^٥.

«و فيه أنه كتبت في مصحفه الناسخ والمنسوخ و أن ابن سيرين قال:
فطلبت ذلك الكتاب و كتبت فيه إلى المدينة فلم أقدر عليه»^٦.

ابن عساکر روایات متعددی را در این خصوص گزارش می کند؛ از جمله از ابی الطفیل
می آورد که علی علیه السلام بر منبر پس از حمد و ثنا، فرمود:

يا ايها الناس! سلوني قبل أن تفقدوني. فوالله ما بين لوحى المصحف
آية تخفى عليّ فيما أنزلت ولا أين نزلت، ولا ما عنى بها.^٧

١. الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٣٣٨.

٢. الاستيعاب، ج ٣ (القسم الثالث)، ص ٩٧٤، رقم ١٦٣٣.

٣. التسهيل لعلوم التنزيل، ج ١، ص ٤.

٤. الجامع لأحكام القرآن، ج ١، ص ٥٩.

٥. الإتيقان في علوم القرآن، ج ١، ص ١١٧؛ مناهل العرفان في علوم القرآن، ج ١، ص ٢٢٩.

٦. همان.

٧. تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢، ص ٣٩٧.

به نقل دیگر از او فرمود: «سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةِ إِلَّا وَقَدْ عَرَفْتُ بَلِيلَ نَزَلَتْ، ام بِنَهَارٍ، ام فِي سَهْلٍ، ام فِي جَبَلٍ»^۱ در تعبیر دیگر آمده: «...ولا تجدون أحداً أعلم بما بين اللّوحين منّي، فسألوني»^۲.

شهرستانی نیز گزارش مفصل‌تر داده و از جزئیات بیشتری پرده برمی‌دارد که به دلیل اهمیت کلام او به عین کلام وی توجه کنید:

وهو عليه السلام لما فرغ عن تجهيز رسول الله صلى الله عليه وسلم وغسله و تكفينه والصلوة عليه و دفنه، آلى أن لا يرتدى برداء إلا الجمعة حتى يجمع القرآن، إذ كان مأموراً بذلك أمراً جزمياً. فجَمَعَهُ كما أنزل من غير تحريف و تبديل و نقصان؛ و قد كان أنه أشار النبي صلى الله عليه وسلم إلى مواضع الترتيب و الوضع، و التقديم و التأخير... و يروى أنه لما فرغ من جمعه أخرجه هو و غلامه قنبر إلى الناس، و هم في المسجد... و قال لهم: هذا كتاب الله أنزله على محمد صلى الله عليه وسلم جمعته بين اللوحين. فقالوا: ارفع مصحف؛ لا حاجة بنا إليه. فقال عليه السلام: والله لا ترونه بعد هذا ابداً. إنما كان عليّ أن أخبركم حين جمعته، فرجع به إلى بيته قائلاً: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۳ و تركهم على ما هم عليه؛ كما ترك هارون عليه السلام قوم أخيه موسى بعد إلقاء الحجّة عليهم، و اعتذر لأخيه، بقوله: «...إِنِّي حَشِيبٌ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ تَرَفُّبَ قَوْلِي»^۴.

۱. همان، ص ۳۹۸.

۲. همان.

۳. سوره فرقان، آیه ۳۰.

۴. سوره طه، آیه ۹۴؛ مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳؛ سلامة القرآن من التحريف، ص ۱۳.

يعقوبی می‌گوید: علی بن ابی‌طالب علیه السلام پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله، قرآن را در هفت جزء تنظیم کرد که هر جزء شامل شانزده سوره و ۸۸۶ آیه بود، با یک سوره شمردن معوذتین که در مجموع ۱۱۲ سوره، ۶۲۰۲ آیه می‌شود. او این قرآن را بر شتری بار کرد و نزد مردم آورد و فرمود: «هذا القرآن قد جمعتُهُ»^۱.

ابن ندیم زمان جمع‌آوری آن را سه روز می‌داند.^۲

مطالبی که همه از منابع اهل سنت نقل شد، نکات زیر را به ارمغان می‌آورد:

۱. این مصحف شریف علاوه بر ترتیب سوره‌های قرآن بر اساس تاریخ نزول، مشتمل بر حقایق فراوانی چون تبیین، تفسیر، تأویل، شأن نزول، ناسخ و منسوخ و ... بود^۳ و این کار به امر رسول الله صلی الله علیه و آله و تعیین مواضع سوره‌ها^۴ به املائی آن حضرت و خط علی بن ابی‌طالب علیه السلام، صورت گرفته است.^۵

۲. تفاوت این مصحف با مصحفی که در زمان عثمان مشهور شد، تنها در تقدیم و تأخیر سوره‌ها و ... نبود، بلکه همان‌گونه که از تعبیرات «فیه علم»، «فیه علم کثیر»، «لکان فیه علم کبیر» «لو اجتمعت الإنس والجن...» و «لا تجدون أحداً أعلم بما بین اللوحین...» استفاده می‌شود، این مصحف مملو از دانش و حقایق نجات‌بخش بشر بوده است.

۳. تعداد سوره‌ها و آیات آن با قرآن موجود هیچ تفاوتی نداشته است^۶ آنچه این مصحف را ممتاز ساخته بود، حقایق و شرح و تبیین است که بر اساس «تنزیل» آن مکتوب شده بود. و واژه «تنزیل» براساس دیدگاه خود پژوهشگران اهل سنت

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲.

۲. الفهرست، ص ۴۵.

۳. سلامه القرآن من التحریف، ص ۲۲۷.

۴. مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

۵. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۶؛ مع دكتور ناصر القفاري في اصول مذهبه

حول القرآن والتشيع، ص ۳۲۵.

۶. آن‌گونه که یعقوبی گزارش داد، ۱۱۲ سوره و ۶۲۰۲ آیه در هفت جزء.

یعنی «اعلام»،^۱ و اعلام، هم با نزول قرآن و هم با اعلام حقایقی که متن قرآن نیست، ولی سخن خداوند و وحی است، سازگار است؛ چنان که ابن قتیبه (م ۲۷۶ق)^۲ و ابن حزم ظاهری (م ۴۵۶ق)^۳ و علی حسن عریص،^۴ به یک حقیقت و حیانی و تنزلی معتقدند که قرآن نیست، ولی سخن خداوند هست.

بنابراین آنچه زاید بر متن قرآن در این مصحف شریف وجود داشته، کلمات و حیانی بوده که جبرئیل به رسول الله ﷺ القا کرده و علی رضی الله عنه که بر اساس حدیث متواتر نقلین،^۵ عدل قرآن است، به عنوان شرح و تفسیر و تأویل و تنزیل، آن را نوشته است و قطعاً در آن چیزی که خشم ناصر القفاری را فراهم کرده - یعنی اسامی منافقین و طعن برخی از اصحاب - وجود داشته است؛ ولی این مسئله اولاً، به تحریف قرآن ربطی ندارد. ثانیاً، این مشکل از سوی خود اصحاب بود، نه خداوند و نه کسی دیگر. اینکه برخی سران صحابه در هنگام مرگ رسول الله ﷺ، آن گاه که قلم و دواتی خواست چیزی بنویسد تا بعد از او امت گمراه نشوند، گفتند: «ما شأنه أهجر؟»^۶ (هذیان

۱. مناهل العرفان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۴۲.

۲. تأویل المختلف الحدیث، ص ۳۱۳: «ویجوز أن يكون أنزله وحياً إليه كما تنزل عليه أشياء من أمور الدين، ولا يكون ذلك قرآناً، كتحریم نكاح العمّة علی بنت أخيها».

۳. الاحكام في أصول الأحكام، ج ۴، ص ۴۸۰: «ولكننا نقول: إنها كانت وحياً أوحاه الله تعالى إلى نبيه ﷺ مع ما أوحى إليه من القرآن، فقرأه المتلو مثبتاً في المصاحف والصلوات، وقرأه سائر الوحي منقولاً محفوظاً معمولاً به، كسائر كلامه الذي هو وحى فقط...».

۴. فتح المنان في نسخ القرآن، ص ۲۲۵-۲۲۷.

۵. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۹۴؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۶؛ ج ۵، ص ۱۵۴؛ المصنف، ج ۷، ص ۱۷۶؛ السنن الكبرى، ج ۵، ص ۴۵؛ كنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۶، رقم ۹۴۴؛ ج ۱۳، ص ۱۰۴، رقم ۳۶۳.

۶. اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۲.

۷. صحيح البخاري، ج ۵، ص ۱۳۷؛ فتح الباري، ج ۸، ص ۱۶۷، رقم ۴۴۳۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۴؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹.

می‌گوید؟) و «قد غلبه الوجع»^۱ این عمل چه توجیهی دارد؟ با توهین و اسائه ادب به مقام رسول الله ﷺ که حتی ابن عباس را به گریه واداشت و آن روز را روز مصیبت بزرگ «إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ» خواند،^۲ تا جائیکه پیامبر در آخرین لحظات عمرش به آن‌ها فرمود: «قوموا» (بروید بیرون!)،^۳ آیا این افراد از دیدگاه قفاری و هم‌قطاران‌ش مستحق تمجید هستند؟

۴. کلام شهرستانی که گفت جمع و ترتیب سوره‌ها به فرمان رسول الله ﷺ بود و سخن ابن ندیم مبنی بر اینکه علی عليه السلام در سه روز مصحفش را جمع‌آوری کرد، نه تنها دیدگاه شیعه را تقویت، که قطعی می‌سازد که قرآن در زمان رسول الله ﷺ جمع‌آوری شده بود^۴ و امیرالمؤمنین عليه السلام در مدت سه روز آن را آماده عرضه ساخت؛ زیرا معقول نیست حضرت آن را در طول سه روز از ابتدا جمع‌آوری کند؛ چه اینکه ابن حجر تصریح می‌کند که: «و قد كان القرآن كله كتب على عهد النبي ﷺ، لكن غير مجموع في موضع واحد و لا مرتب السور».^۵ در نتیجه طبعاً ده‌ها سؤال پدید خواهد آمد؛ از جمله اینکه گفته می‌شود ابوبکر و پس از او عثمان، قرآن را با اقامه دو شاهد، از مردم پذیرفت و جمع‌آوری کرد چرا قرآنی که رسول الله ﷺ جمع‌آوری کرده بود، مورد توجه قرار نگرفت؟!

۵. مضمون روایات اهل سنت در این خصوص نه تنها با روایات شیعه در تعارض نیست، که کاملاً هماهنگ است، بلکه جزئیات بیشتری از مصحف علی عليه السلام بیان شده است. احادیث منقول در تاریخ مدینه دمشق و کلام شهرستانی، شاهد روشن این مدعاست.

۱. صحیح البخاری، ص ۱۳۷؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.

۲. همان، شماره‌های ۱۱۴، ۳۰۵۴، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۵۶۶۹، ۷۳۶۶؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۷، رقم ۲۰.

۳. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷، رقم ۴۴۳۲.

۴. البيان في تفسير القرآن، ص ۲۴۶؛ آلاء الرحمن في تفسير القرآن (موسوعة العلامة البلاغی) ج ۱، ص ۴۴.

۵. فتح الباری بشرح البخاری، ج ۹، ص ۵، ذیل رقم ۴۹۸۸.

◆ ردّ نقش کلینی در اشاعه مصحف علی علیه السلام

ناصر القفاری مدعی شده است کلینی در شایع سازی مصحف علی علیه السلام نقش داشته است. پاسخ او از مباحثی که درباره محتوای این مصحف بود، کاملاً آشکار شد: اولاً، گزارش از این مصحف، در منابع اهل سنت بیشتر است تا در اصول کافی. ثانیاً، کلینی امر غیرعادی و آنچه موجب طعن و نقص قرآن باشد، روایت نکرده است.

◆ نکاتی درباره کتاب سلیم بن قیس

قفاری نخستین کتابی را که از مصحف علی علیه السلام خبر داده کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری (م ۹۰ق) می‌داند و می‌گوید چون راوی از سلیم، ابان بن ابی عیاش است و او به اتفاق علما ضعیف است، پس حدیث سلیم اعتباری ندارد.^۱ این کلام قفاری از جهاتی قابل نقد و بررسی است:

۱. تردیدی نیست که سلیم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و چهار امام از امامان شیعه^۲ - امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام - را درک کرده است و قبل از امام صادق علیه السلام بدرود حیات گفته است.^۳ وی به دلیل اینکه تحت تعقیب حجاج بود،^۴ به ابان بن عیاش پناه آورد و کتابش را به او داد و این کتاب نخستین کتابی است که در شیعه پدید آمد: «و لم یروه غیره».^۵

اصل کتاب وی نیز نزد امامان از جمله امام صادق علیه السلام از جایگاه خاصی برخوردار بود؛ چنان که فرمود:

۱. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۹ (نقل به مضمون).

۲. الفهرست، ص ۲۷۱، رجال الطوسی، ص ۴۳، ۶۸، ۷۴ و ۹۱؛ رجال البرقی (همراه با رجال ابن داود)، ص ۴۷ و ۸.

۳. الدررعیة، ج ۲، ص ۱۵۲، رقم ۵۹۰.

۴. همان.

۵. الفهرست، ص ۲۷۱.

مَنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مَحْبِبِّينَا كِتَابَ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ،
فَلَيْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَيْءٌ وَلَا يَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَيْءٌ وَ هُوَ أَبْجَدُ
الشَّيْعَةِ وَ هُوَ سَرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.^۱

این کتاب یکی از مهم‌ترین اصولی است که قبل از عصر امام صادق علیه السلام تدوین گردید.^۲ این کتاب به عنوان «مناوله» به ابان بن عیاش داده شد و وی به عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن اذینه،^۳ ولی نسخه‌های متفاوتی از آن کتاب پدید آمد و شک و تردیدی در مورد آن ایجاد کرد. علامه تهرانی نسخه‌های متفاوتی از این کتاب را نام می‌برد و تفاوت‌های اساسی آنها را متذکر می‌شود.^۴ شاید به همین جهت ابن داود حلی (م ۶۴۷ ق) کتاب او را «موضوع» می‌شمارد^۵ و کشی^۶ و شیخ طوسی^۷ از این کتاب نام برده‌اند. شایسته است اهل پژوهش، به تحقیق مفصّلی که در مقدمه این کتاب به چاپ رسیده، مراجعه کنند.^۸

اما ابان بن ابی عیاش فیروز، هرچند که تضعیف گردیده^۹ و جعل کتاب سلیم به وی نسبت داده شده است،^{۱۰} ولی چنان‌که اشاره شد، مضمون روایت آن، در خصوص

۱. الدررعیة، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۵۵.

۴. همان، ص ۱۵۶-۱۵۸.

۵. رجال ابن داود حلی، ص ۱۷۸، رقم ۷۲۱.

۶. إختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۳۱، رقم ۱۶۶.

۷. الفهرست، ص ۱۶۲، رقم ۳۳۶.

۸. شیخ محمد باقر انصار زنجانی خوئینی (نشر الهادی، ج ۱، ۱۴۱۵ ق) که این کتاب را تحقیق و در سه جلد منتشر کرده است.

۹. رجال الطوسی، ص ۸۳، رقم ۱۰ و ۱۰۶ رقم ۳۶ اصحاب امام باقر علیه السلام : تابعی ضعیف.

۱۰. منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۳۲، رقم ۹؛ معجم الرجال، ج ۱، ص ۱۴۱، رقم ۲۲.

مصحف علی علیه السلام به طور وسیع در منابع اهل سنت نقل گردیده است و مواردی که کلینی درباره این مصحف گزارش می‌کند، از کتاب سلیم بن قیس نیست.^۱

۲. کلام ناصر القفاری منبى بر اینکه کتاب سلیم، از آن جهت که مصحف علی علیه السلام را نقل کرده دسیسه «سبئی» است، مردود است؛ زیرا اولاً، محتوای روایت سلیم در منابع خود اهل سنت واضح‌تر و صریح‌تر آمده است و اگر صرف آمدن چنین روایت در کتابی از دسایس «سبئی» محسوب گردد، بسیاری از کتاب‌های اهل سنت که از این مصحف خبر داده‌اند، شامل این قاعده می‌شوند.^۲ ثانیاً، بسیاری از عالمان شیعه وجود گروهی به عنوان «سبئی» و یا عبدالله بن سبأ را منکرند و آن را یک توطئه می‌دانند.^۳

♦ بررسی حدیث مربوط به منع از کتابت، جز قرآن

یکی دیگر از نقدهای قفاری، بر وجود مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که بر اساس حدیث سلیم بن قیس، در این مصحف غیر از قرآن همچون تنزیل، تأویل و ناسخ و منسوخ و ... مکتوب بوده است. و می‌گوید اولاً، از اساس باطل است. ثانیاً، برخلاف اصولی است که رسول الله صلی الله علیه و آله تأسیس کرد و فرمود: «لا تکتبوا عني شیئاً إلا القرآن».^۴

این نویسنده روایات سلیم بن قیس را به دلیل حضور ابان بن ابی‌عیاش بالاتفاق ضعیف می‌داند^۵ و در عین حال به روایت او استناد می‌کند که این امری غیر معقول و

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، کتاب الحجۃ باب انه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة، ج ۲، ص ۶۳۳، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ۲۳.
۲. سلامة القرآن من التحریف، ص ۴۱۴.
۳. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب عبدالله ابن سبأ تألیف علامه عسکری مراجعه نمایید.
۴. أصول مذهب الشیعة، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۰.
۵. همان، ج ۱، ص ۲۲۸.

بر خلاف تعهدش مبنی بر تمسک به روایات صحیح شیعی است.^۱ با وجود این سخن وی به چند لحاظ غیر علمی و مردود است:

۱. مصحف علی علیه السلام علاوه بر قرآن، با نظم خاصی مشتمل بر تنزیل، تأویل، تفسیر، ناسخ و منسوخ و ... است و تنها مستند به روایت سلیم بن قیس نیست، بلکه همان گونه که ملاحظه گردید، عمده مدارک آن منابع اهل سنت است.^۲
 ۲. حدیث «لا تکتبوا عَنِّي شيئاً إلا القرآن» در منابع مختلف اهل سنت انعکاس یافته است که ریشه همه آنها مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)^۳ و صحیح مسلم (م ۲۶۸ق)^۴ است. راویان هر دو منبع بعد از همّام بن یحیی مشترکند، منتها با متن متفاوت، و قویاً احتمال می رود که مسلم، حدیث را از مسند امام احمد بن حنبل گرفته باشد.
 ۳. با اینکه موضوع منع تدوین حدیث و پیامدهای آن، شایسته بررسی مفصل است، ولی باید گفت منع رسمی تدوین و نقل حدیث که نخستین بار از سوی عمر بن خطاب (م ۲۳ق) صورت گرفت^۵ و عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ق) آن را لغو کرد،^۶ حدود یک قرن طول کشید و این منع از اساس نادرست و برخلاف سیره رسول الله صلی الله علیه و آله بود، ولی در پاسخ ناصر القفاری، به چند نکته اشاره می گردد:
- اول: با فرض اینکه حدیث صحیح مسلم غیر از حدیث مسند امام احمد بن حنبل باشد - که نیست -، اولاً قفاری حدیث را بر خلاف اخلاق امانت داری آن گونه که در صحیح مسلم نقل شده، نیاورده است. برخی از عالمان اهل سنت آن را متفرد^۷

۱. أصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۱۶ و ۲۷.

۲. سلامة القرآن من التحريف، ص ۴۳۵.

۳. المسند، ج ۴، ص ۴۳، رقم ۱۱۱۵۸.

۴. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۹۸، کتاب الزهد والرفاق، باب ۱، الثبیت فی الحدیث وحکم کتابة العلم، ح ۷۲ (۳۰۰۴).

۵. تنویر الحوالک شرح علی موطأ مالک، ج ۱، ص ۴ (مقدمه)؛ المصنف، ج ۱۱، ص ۲۵۸، رقم ۲۰۴۸۸.

۶. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۴۹: کتاب العلم، باب کیفیت قبض العلم.

۷. الحدیث ومصطلحه، ص ۵۹: «الفرد هو أن يفرد الراوي بالحدیث، یعنی آن بی روی الحدیث رجل واحد، و

الغالب علی الافراد ضعف».

می‌دانند،^۱ برخی دیگر آن را «موقوف» و علیل می‌شمارند،^۲ و شکی نیست که با حدیث متفرد یا موقوف نمی‌شود منع تدوین را که مخالف عقل و نقل، اعم از قرآن و روایات متعدد - از جمله فرموده رسول الله ﷺ: «أُكْتُبُ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا الْحَقُّ»^۳ - و نیز مخالفت با سیره آن حضرت است، ثابت کرد.

دوم: اما حدیث مسند امام احمد بن حنبل؛ اولاً، از نگاه ابن تیمیه اصل مسند ابن حنبل مشهور و مقبول است،^۴ ولی چون عبدالله بن احمد بن حنبل، و قطیعی در آن کتاب تصرف و روایات جعلی را وارد آن کرده‌اند، کتاب را از اعتبار انداخته‌اند: **ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ (الْمُسْنَدَ) زَادَ فِيهِ ابْنُهُ عَبْدِ اللَّهِ زِيَادَاتٍ، ثُمَّ أَنَّ الْقَطِيعِيَّ الَّذِي رَوَاهُ عَنْ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ زَادَ عَنْ شَيْخِهِ زِيَادَاتٍ وَ فِيهَا أَحَادِيثٌ مَوْضُوعَةٌ بِاتِّفَاقِ أَهْلِ الْعِلْمِ...^۵**

ثانیاً، ابن تیمیه این سخن را در ردّ حدیث ثقلین که علامه حلّی از مسند امام احمد بن حنبل نقل می‌کند، اظهار می‌دارد و می‌گوید:

وهذا الرافضي وأمثاله من شيوخ الرافضة جهال فهم ينقلون من هذا المصنف فيظنون إنَّ كلَّ ما رواه القطيعي أو عبدالله، قد رواه أحمد نفسه ولا يميزون بين شيوخ أحمد وشيوخ القطيعي، ثمَّ يظنون إنَّ أحمد إذا رواه فقد رواه في المسند...؛^۶

۱. تقييد العلم، ص ۳۲.

۲. توثيق السنة في القرن الثاني الهجري، ص ۴۳-۵۵؛ فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۴، ص ۶۹۴، رقم ۶۱۶۷.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۲۴، رقم ۶۸۱۶، (مسند عبدالله بن عمر)؛ جامع بيان العلم وفضله، ص ۸۵، باب ۱۶، (رقم ۳۵۴).

۴. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۹۹؛ فصل قال الرافضي البرهان الحادي والثلاثون.

۵. همان.

۶. همان.

در حالی که در چاپ‌های مختلف این کتاب، حدیث ثقلین از شخص امام احمد بن حنبل نقل شده است،^۱ نه از عبدالله پسر او، و حدیث «لَا تُكْتُبُوا عَنِّي شَيْئًا إِلَّا الْقُرْآنَ» از عبدالله پسر اوست،^۲ و این سخن ابن تیمیه، گواه روشنی است که این فرقه وهابیت است که در کتاب‌های بزرگان خویش، دخل و تصرف می‌کنند، نه شیعه که قفاری شیعه را متهم به این خیانت می‌کند.^۳

ثالثاً، به فرض که مسند احمد بن حنبل به دلیل تصرفات، معتبر نباشد، حدیث ثقلین در ده‌ها منبع دیگر اهل سنت آمده است، به طوری که ابن حجر بعد از نقل حدیث ثقلین می‌آورد: «قد أخرج الترمذي و النسائي، وهو كثير الطرق جداً، وكثير من أسانيدنا صحاح و حسان».^۴

سوم: عالمان اهل سنت در توجیه همین روایت به شدت دچار اختلاف‌اند: گروهی بر این باورند که نهی از کتابت حدیث در صورتی بود که حدیث همراه قرآن در یک صفحه مکتوب می‌شد تا قاری میان قرآن و حدیث دچار خلط و اشتباه نگردد^۵ و در صورت امن از اختلاط، منعی وجود نداشت. گروهی دیگر معتقدند روایت نهی از کتابت حدیث، با احادیث جواز کتابت، نسخ گردیده است^۶ و نووی در شرح خودش نمونه‌هایی از این روایات را آورده است؛ چه اینکه از قاضی عیاض این عبارت در همین خصوص نقل شده است:

۱. مسند الإمام احمد بن حنبل، جزء ۳۲، حدیث رقم ۱۹۲۶۵، ۱۹۴۷.

۲. همان، (چاپ قاهره)، ج ۳، ص ۲۱، رقم ۱۱۱۷۴: «مسند ابی سعید الخدری، حدثنا عبدالله، حدثني ابی، ثنا يزيد أنا همام بن يحيى، عن زيد بن اسلم...؛ نسخة وزارة الاوقاف المصرية، جزء ۳۲، ص ۴۱۵، رقم ۱۱۳۸۳، مسند ابی سعید الخدری،...».

۳. اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۲۷۵.

۴. فتح الباري بشرح الصحيح البخاري، ج ۷، ص ۹۳، باب ۹؛ مناقب علي بن ابی طالب عليه السلام.

۵. صحيح مسلم، ج ۱۸، ص ۳۳۹، كتاب الزهد والرفاق، باب ۱۶ الثبیت فی الحدیث، ح ۷۷؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۴، ص ۶۹۴؛ تاريخ القرآن، ص ۲۱.

۶. همان.

قال القاضي: كان بين السلف من الصحابة والتابعين اختلاف كثير في كتابة العلم، فكرهها كثيرون، منهم أجازها اكثرهم، ثم أجمع المسلمون على جوازها و زال ذلك الخلاف.^١

ذهبی در ترجمه عبدالله بن عمرو بن العاص می گوید:
كتب الكثير بإذن النبي ﷺ وترخيصه له في الكتابة بعد كراهيته للصحابة أن كتبوا عنه سوى القرآن، وسوّج ذلك ﷺ، ثم إنعقد الإجماع بعد اختلاف الصحابة ﷺ على الجواز والاستحباب لتقييد العلم بالكتابة.^٢

گروه سوم، نهی از کتابت حدیث را همزمان با نزول قرآن به دلیل پرهیز از مشتبه شدن آن با قرآن می داند. نویسنده فیض القدير پس از اینکه کتابت را امری معقول، ماندگار، قابل استفاده برای دیگران می شمارد، می گوید:

مقصود از نهی (لا تكتبوا...)، نهی خاص هنگام و همزمان نزول قرآن است: خوف لبسه بغيره، أو كتابة غير القرآن معه في شيء واحد، إذ النهي متقدم و الإذن ناسخ عند أمن اللبس.^٣

برخی از نویسندگان اهل سنت این عقیده را ابراز می دارند که منع از کتابت حدیث، حتی همراه قرآن تنها در خصوص اصحاب، غیر از علی عليه السلام بوده است؛ وی تصریح می کند که:

إنّ كلاً من السنة الصحيحة والقرآن الكريم واجب الطاعة، و قد كان من الصحابة من يكتب حديث النبي ﷺ ليحفظه، حتى نهى الرسول عن كتابة ما ليس بقرآن، إلا ما كان في صحيفة علي (كرم الله وجهه).^١

١. همان.

٢. سير أعلام النبلاء، ج ٣، ص ٨٠، رقم ١٧.

٣. فيض القدير شرح جامع الصغير، ج ٤، ص ٦٩٤، رقم ٦١٦٧: «قيدوا العلم بالكتابة».

بنابراین از زمان پیامبر ﷺ، مصحف علی علیه السلام معروف بوده و در آن غیر قرآن هم مکتوب می شده است.

چهارم: به نظر می رسد همه جار و جنجال ها و تهمت ها از سوی ناصرالقفاری و همفکران وی، برسر این نکته است که از یک طرف، می خواهند با تکلف و فشار ثابت کنند که جمع آوری قرآن جز با تلاش ابوبکر و عمر و بالأخره عثمان انجام نگرفت تا این کار را برای آنان فضیلت بشمارند و از طرف دیگر، علی رغم انبوه روایات درباره جایگاه علی علیه السلام، در صدد اثبات این نکته اند که علی علیه السلام با دیگر اصحاب هیچ تفاوتی ندارد و مصحف او نیز همانند مصاحف دیگر است؛ در حالی که این هدف برای ابوبکر و عمر تأمین نمی گردد؛ زیرا:

اولاً، باتوجه به اینکه منع کتابت حدیث بر خلاف عقل و سیره رسول الله ﷺ^۲ و احادیث دال بر کتابت است،^۳ تدوین قرآن در زمان خود حضرت انجام شد؛ چنان که ابن حجر تصریح می کند: «وقد كان القرآن كله كتب على عهد رسول الله ﷺ لكن غير مجموع في موضع واحد ولا مرتب السور...»^۴.

محقق دیگر می گوید:

و من الثابت أن القرآن الكريم قد جمع في حياة النبي الكريم بعد أن كان مُفَرَّقاً في جريد النخيل... و صفائح الحجارة... والعظام والجلود والرقاع... ولم يترتب يومئذ على حسب السور الموضوعه؛^۵

۱. فتح المنان في نسخ القرآن، ص ۲۲۵.

۲. الاستيعاب، ج ۳، (القسم الثالث)، ص ۹۲۰، ترجمه ۱۵۵۶؛ الترتيب الإداري نظام للحكومة النبوية، ج ۱، ص ۴۸: پیامبر ﷺ سعد بن عاص را مأمور کرد به اهل مدینه کتابت تعلیم دهد و هم چنین اسرای بدر را در مقابل تعلیم کتابت به ده نفر از جوانان، آزاد کردند.

۳. سلامة القرآن من التحريف، ص ۴۳۶-۴۳۷.

۴. فتح الباري، ج ۹، ص ۵، رقم ۴۹۸۸.

۵. الشيعة، فلسفة وتاريخ، ص ۱۷۷.

چه اینکه بخاری صحیح‌ترین کتاب اهل سنت از ابن عباس نقل می‌کند که: «ما ترک النبی ﷺ إلا ما بین الدفتین»^۱ و بی تردید در صورت نپذیرفتن این نظر (دیدگاه شیعه)، دهها سؤال اساسی درباره قرآن ایجاد خواهد شد و به احتمال بسیار قوی ابوبکر و عمر که اقدام به جمع‌آوری قرآن کردند، از این باب نبود که قرآن جمع‌آوری نشده است، بلکه بدان جهت بود که دیگر بزرگان صحابه چون علی (علیه السلام)، عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و... مصحف داشتند و آن دو، نداشتن مصحف را برای خود کسر شأن می‌شمردند. از این رو، به چنین کاری دست زدند، و الا چرا یکی از مصحف‌هایی را که به نقل بخاری وجود داشت، انتخاب نکردند؟! وقتی از انس بن مالک سؤال شد که چه کسی در عهد رسول الله قرآن را گردآورد، گفت: «أربعةٌ كلهم من الأنصار: أبي بن کعب، و معاذ بن جبل، و زید بن ثابت و ابو زید»^۲ و به همین جهت مصحف ابوبکر هیچ‌وقت میان مردم منتشر نشد و مصحف او همانند مصحف‌های عبدالله بن مسعود، فقط جنبه شخصی داشت؛ هرچند از سوی مقام رسمی اداره مسلمانان گردآوری شد؛ چنان که برخی می‌نویسند: «غیراًن هذا المصحف الرسمي لم يأخذ طريقة الرسمي إلى الأمصار، و لعل مقتل عمر هو الذي أخرج ذلك»، و همین مصحف پس از ابوبکر به عمر منتقل شد و نزد حفصه دختر عمر ماند تا به عثمان رسید.^۳

عمر بن خطاب هم برای اینکه مصحفی مستقل داشته باشد، اعلام کرد هرکسی چیزی از قرآن از رسول الله ﷺ شنیده، با دو شاهد بیاورد، ولی موفق نشد: «فقتل عمر ﷺ قبل أن يجمع ذلك».^۴

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۹۰، رقم ۵۰۱۹.

۲. همان، ص ۱۸۷، رقم ۵۰۰۳.

۳. الموسوعة القرآنية، ج ۱، ص ۳۵۴.

۴. تاریخ مدینه المنورة، ج ۲، ص ۷۰۵.

دلیلش این است که قبل از یکپارچه‌سازی مصاحف از سوی عثمان، مصحف‌های متعددی وجود داشت و در هر شهری یک مصحف رایج بود. مصحف ابن‌مسعود میان اهل کوفه، مصحف ابوموسی میان اهل بصره، مصحف مقداد بن‌اسود، در دمشق و مصحف ابی‌بن‌کعب میان اهل شام مورد توجه بود،^۱ و چون اختلاف قرائت و ادعای هر صاحب مصحفی (مصحف من!) به اوج خود رسید، عثمان بن‌عفان به پیشنهاد حذیفه مجبور شد که مصحف‌های دیگر را جمع‌آوری کند و نابود سازد^۲ و مصحف عثمانی را ارائه دهد، از این‌رو آن اقدام را از اهم کارهای وی می‌شمارند.^۳

ثانیاً، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، نوشتن در حاشیه مصحف و یا حتی در کنار آیات، برای توضیح و تفسیر و تأویل، میان صحابه امر معمول و رایج بود.^۴

سرانجام اینکه قفاری در مرحله نخست علی رضی الله عنه و در مرحله بعدی شیعه را متهم می‌کند که با اعتقاد به مصحفی که در آن تفسیر و تأویل و... مکتوب بوده و این مخالف دستور پیامبر: «لا تکتبوا عنی شیئاً إلا القرآن» بوده، کاملاً مردود و باطل است.

♦ لازمه مصحف علی رضی الله عنه کوتاهی در امر رسالت!

برخی از نویسندگان، لازمه وجود مصحف علی رضی الله عنه را کوتاهی رسول‌الله صلی الله علیه و آله در امر تبلیغ قرآن و طعن صحابه، می‌دانند؛ ولی باید گفت: اولاً، این سخن مخالف نص کلام خداوند است که فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾.^۵

ثانیاً، با توجه به منابع خود اهل سنت نسبت به این مصحف، نه تنها کوتاهی رسول‌الله صلی الله علیه و آله - (نعوذ بالله) - در امر تبلیغ را ثابت نمی‌کند، که تأیید و تثبیت و تبلیغ

۱. الموسوعة القرآنية، ج ۱، ص ۳۵۴؛ الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۸، حوادث سال ۳۰.

۲. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۳، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، رقم ۴۹۸۷.

۳. همان.

۴. مذاهب التفسیر الاسلامی، ص ۱۶؛ قصّة التفسیر، ص ۵۳.

۵. الوشیعة في نقد عقائد الشیعة، ص ۱۲۶.

۶. سوره مائده، آیه ۳.

رسالت و قرآن است، و بر پایه همان مدارک و حدیث مشهور ثقلین در جهت ماندگاری تبلیغ قرآن تا روز رستاخیز از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله صادر شد و آن حضرت اهل البیت علیهم السلام و در رأس آن علی علیه السلام را عدل قرآن معرفی کرد؛ همان علی علیه السلام که بنا بر نقل مدارک خود آنها فرمود: «سَلَوْنِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ قَدْ عَرَفْتُ بَلِيلَ نَزَلَتْ، أَمْ بِنَهَارٍ، أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ»^۱. و یا فرمود: «وَاللَّهِ! مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمْتُ فِيهَا نَزَلَتْ، وَأَيْنَ نَزَلَتْ، وَ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَ لِسَانًا نَاطِقًا»^۲. علی علیه السلام هرآنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله گرفته بود، عرضه داشت؛ با این حال چگونه می توان مدعی شد که رسول الله صلی الله علیه و آله در تبلیغ قرآن کوتاهی کرده است!

ثالثاً، همان گونه که اشاره شد، علی علیه السلام به عنوان ادای وظیفه دینی و سیاسی مصحف خویش را بر اصحاب عرضه داشت و برای همیشه عذر آنان را برید^۳ و اینکه اصحاب به هر دلیلی آن را نپذیرفتند، تردیدی باقی نمی گذارد که صحابه در نپذیرفتن آن مقصرند و بر اساس نقل شهرستانی علی علیه السلام هنگام بازگشت و شنیدن این سخن برخی از اصحاب: «إِرفَعِ مِصْحَفَكَ لِاحْتِاجَةِ بَنِي إِيلِيَه!»^۴ با کوله باری از درد و شکوه آمیزانه آیه شریفه: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۵ را با خود زمزمه می کرد و صحابه را به سان قوم موسی علیه السلام شمرد که در غیاب موسی نه تنها از هارون اطاعت نکردند و حجت های او را نپذیرفتند، که او را تهدید کردند. از این رو، هارون در پیشگاه برادرش چنین عذر آورد: ﴿قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَمَّا تَأَخَذْنَا بِحَيَاتِي وَ لَمَّا پَرَأْسِي إِنْنِي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمَّا تَرَقَّبْتُ قَوْلِي﴾^۶.

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۸.

۲. همان دو منبع؛ حلیه الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۳. مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

۴. همان.

۵. سوره فرقان، آیه ۳۰.

۶. سوره طه، آیه ۹۴. سلامة القرآن من التحریف، ص ۴۱۴.

♦ وضعیت فعلی مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام

موسی جارالله با طرح این سؤال که: «مصحف علی علیه السلام کجاست» و شیعه معتقدند مهدی مزعوم که در سرداب موهوم، مخفی است، روزی با آن مصحف از سرداب خارج می‌شود،^۱ از چند جهت قابل نقد است:

اولاً، همین پرسش درباره مصحف ابی‌بکر و عمر نیز مطرح خواهد شد؛ زیرا با گذشت بیش از چهارده قرن و صدها حوادث تلخ و نابود کننده، طرح چنین سؤالی به عنوان نقد بر اعتقادات شیعه، غیر عاقلانه است و بی‌شک در دسترس نبودن مصحف علی علیه السلام دلیل بر نبود آن نخواهد بود، و الاً هزاران کتاب ارزشمند و میراث فرهنگی مسلمانان که هم اکنون در اختیار نیست و بر اثر حوادث روزگار، از بین رفته است، باید دروغ قلمداد شود!

ثانیاً، با توجه به برخورد منفی و کینه‌توزانه برخی از سران صحابه، در برابر علی علیه السلام و مصحف او، و منع شدید نقل و تدوین حدیث رسول‌الله صلی الله علیه و آله قریب یک قرن، و دشمنی شدید بنی‌امیه و در رأس آن معاویه بن ابی‌سفیان، با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله^۲ و سپس بنی‌عباس^۳ با این همه ... انتظار باطل است که مصحف شریف و مکتوبات امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام^۴ در اختیار مردم باشد! کسی و کسانی که امکانات و بیت المال مسلمانان را حتی برای محو نام آنان به کار می‌گرفتند «حتی یربوا علیه الصغیر، و یهرم علیه الکبیر، و لا یذکر ذاکر فضلاً»، چگونه می‌گذارند آثار مکتوبش در اختیار عموم مسلمانان باشد! ثانیاً براساس گزارش برخی از عالمان اهل سنت،

۱. الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة، ص ۱۲۶ (با تلخیص).

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۶-۵۸-۵۹-۷۴-۱۱۰؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. ر.ک: تاریخ زندگی امامان معصوم در دوران بنی‌عباس، از جمله سیره پیشوایان تألیف مهدی پیشوایی.

۴. کتاب حضرت علی علیه السلام، به جامعه، یا جغر، یا صحیفة، یا الفرائض نیز معروف است.

۵. معاویه این سخن را در جواب گروهی از بنی‌امیه گفت که از سب و لعن علی بن ابی‌طالب به ستوه آمده بودند و پیشنهاد توقف آن را به وی داد. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۷.

مصحفی به امضای امیرالمؤمنین علیه السلام در سال شهادتش در نجف اشرف دیده شده است:

لقدکان فی دارالکتب العلویة فی النجف مصحف بخط الکوفی

مکتوب فی آخره: کتبه علی بن ابي طالب فی سنة أربعین من الهجرة^۱.

هرچند نمی‌شود قطع پیدا کرد که این مصحف همان مصحف نخستین باشد. بنابراین مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر مکتوبات آن حضرت و امانت‌های نبوت و رسالت، نزد امامان معصوم علیهم السلام بوده است و از امامی به امام دیگر که در واقع منبع علوم آنان است، منتقل می‌گردد^۲ و این باور، نه تحریف قرآن است و نه انحراف از دین؛ و اگر عدم دسترسی مسلمانان به این مصحف مورد ایراد باشد، باید از پیروان مکتب خلفا پرسید که چرا و به چه دلیل؟ آن همه محدودیت‌ها و ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها... در مورد خاندان وحی صورت گرفت و چرا از نشر علوم آنان جلوگیری به عمل آمد؟! عمل آمد؟!!

ثالثاً، ادعای نویسندگان یاد شده مبنی بر اینکه: روزی مهدی مزعوم از سرداب موهوم خارج می‌شود و مصحف علی علیه السلام را به همراه خواهد داشت: اولاً به اعتقاد پیروان اهل بیت علیهم السلام نه تنها مصحف یاد شده، که امانت‌های رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت است. ثانیاً اینکه مهدی موعود علیه السلام نه از سرداب مورد نظر شما، که از کنار خانه خدا قیام می‌کند. ثالثاً اینکه اعتقاد به منجی عالم، فرامذهبی است و اختصاص به شیعه ندارد، بلکه همه ادیان الهی معتقد به منجی‌اند.

◆ نتیجه‌گیری

اصل وجود مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام که به فرمان و املاي رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام تنظیم یافته، بر پایه منابع خود اهل سنت، امری مسلم است. این مصحف

۱. الموسوعة، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲. مع الدكتور ناصر القفاری فی اصول مذهبه حول القرآن، ص ۳۳۵.

پس از رسول الله ﷺ بر اصحاب عرضه شد، ولی به دلایلی مورد پذیرش قرار نگرفت. ویژگی‌هایی همچون تنظیم متن قرآن بر اساس تاریخ و ترتیب نزول آیات، همراه با تأویل، تفسیر و بیان مصادیق، ناسخ و منسوخ و... این مصحف را از قرآن موجود، متفاوت ساخته است، ولی از نظر تعداد سوره‌ها و تعداد آیات هیچ فرقی با مصحف فعلی ندارد. اینکه برخی وجود این مصحف را دلیل بر تحریف قرآن می‌شمارند و کلینی را در ترویج آن متهم می‌کنند، از جهات مختلف مردود است و نه تنها این مصحف، شاهی بر تحریف قرآن نیست، که مؤید عدم تحریف آن است و آنچه قفاری و دیگران در این جهت بافته‌اند، افترا و تهمتیه بیش نیست و در حقیقت بی‌اطلاعی خویش را در معرض دید گذاشته‌اند!

◆ منابع

* قرآن كريم.

١. آلاء الرحمن في تفسير القرآن: محمد جواد بلاغي، تحقيق: لطيف فرادى - عباس محمدى، قم: مركز العلوم والثقافة الإسلامية قسم حياء التراث الإسلامي، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.
٢. الإتيقان في علوم القرآن: جلال الدين سيوطى، ضبط و تصحيح و اخراج آيات: محمد سالم هاشم، قم: ذوي القربى، چاپ دوم، ١٤٢٩ ق.
٣. الاحكام في اصول الأحكام: على بن احمد بن سعيد بن الحزم ظاهرى، تحقيق: لجنة العلماء، بيروت: دار الجليل، چاپ دوم، ١٤٠٧ ق.
٤. إختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكتبي: ابى جعفر محمد بن حسن طوسى، تصحيح و تعليق: ميرداماد استرآبادى، تحقيق: سيد مهدي رجائى، قم: مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، ١٤٠٤ ق.
٥. الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابى عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر، تحقيق: على محمد بجاوى، القاهرة: نهضة مصر للطباعة، بى تا.
٦. اصول كافي: محمد بن يعقوب كلينى، تهران: دارالكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٣٦٥ ش.
٧. أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثنى عشرية: ناصر بن عبدالله قفارى، الجزية: دارالرضا للنشر والتوزيع، بى تا.
٨. الاعتقادات في دين الإمامية: ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى صدوق، تحقيق ومقدمه: غلامرضا مازندراني، قم: چاپخانه علميه، ١٤١٢ ق.
٩. انتصار الحق: مناظرة علمية مع بعض الشيعة الإمامية: مجدى محمد على محمد، رياض: دار طيبة للنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
١٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار: محمد باقر مجلسى، قم: مؤسسة إحياء الكتب الإسلامية، چاپ اول، ١٤٢٧ ق.
١١. البيان في تفسير القرآن: سيد ابو القاسم خويى، ترجمه: سيد جعفر حسيني، قم: دارالثقلين، چاپ اول، ١٣٨٤ ش.
١٢. تاريخ القرآن: محمد طاهر الخطاط كردى، مكة: مصطفى يغمور، چاپ اول، ١٣٦٥ ق.
١٣. تاريخ يعقوبى: احمد بن ابى يعقوب، تحقيق: عبدالامير مهنا، بيروت: مؤسسة الأعلمى، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

١٤. تاريخ مدينة المنورة: ابوزيد عمر بن شبة بصرى، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، قم: منشورات دارالفكر، ١٤١٠ ق.
١٥. تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر دمشقى، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ ق.
١٦. تأويل المختلف الحديث: عبدالله بن مسلم بن قتيبة، تصحيح و ضبط: محمد زهرى، بيروت: دارالجيل، ١٤١١ ق.
١٧. الترتيب الإداري نظام للحكومة النبوية: محمد عبد الحى كنانى، بيروت: دارالكتب العربى، بى تا.
١٨. التسهيل لعلوم التنزيل: محمد بن احمد بن جزى كلبى، بيروت: دارالكتب العربى، چاپ چهارم، ١٤٠٣ ق.
١٩. تقييد العلم: احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تصدير وتعليق وتحقيق: يوسف عش، بى جا، نشرية دار إحياء السنة النبوية، چاپ دوم، ١٩٧٤ م.
٢٠. تنوير الحوالك شرح على الموطأ للمالك: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى، بيروت: دار الفكر، بى تا.
٢١. تهذيب التهذيب: شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، بيروت: دار صادر، بى تا.
٢٢. تهذيب الكمال في أسماء الرجال: يوسف المزى ابوالحجاج، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٤٠٩ ق.
٢٣. توثيق السنة في القرن الثاني الهجري: رفعت فوزى عبدالمطلب، القاهرة: مكتبة الخانجى، چاپ اول، ١٤٠٠ ق.
٢٤. جامع بيان العلم وفضله: ابن عبدالبر، مقدمه و تعليق: محمد عبدالقادر احمد عطا، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ دوم، ١٤١٨ ق.
٢٥. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي): ابى عبدالله محمد بن احمد انصارى قرطبى، بيروت: دار إحياء التراث، بى تا.
٢٦. الحديث ومصطلحه: محمد بن صالح العثيمين، بى تا، بى جا.
٢٧. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: احمد بن عبدالله اصبهانى ابونعيم، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.
٢٨. الدرعية الى تصانيف الشيعة: آقا بزرگ تهرانى، بيروت: دار الأضواء، بى تا.
٢٩. رجال ابن داود الحلبي: تقى الدين حسن بن على حلى، تحقيق و مقدمه: السيد محمد آل بحر العلوم، قم: منشورات رضى، ١٣٩٢ ق؛ تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ١٣٤٢ ق.

٣٠. رجال البرقي (مراه با رجال ابن داود): احمد بن ابى عبدالله برقي، قم: منشورات رضى، ١٣٩٢ق.
٣١. رجال الطوسي: ابى جعفر محمد بن حسن طوسى، تحقيق: جواد قيو مى اصفهانى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٢٠ق.
٣٢. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم: سيد محمود آلوسى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
٣٣. سلامة القرآن من التحريف وتفنيد الافتراءات: فتح الله (نجاززادگان) محمدى، تهران: مشعر، ١٣٨٢ش.
٣٤. السنن الكبرى: ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائى، تحقيق: عبدالغفار سليمان بندارى، بيروت: دارالكتب العلمى، چاپ اول، ١٤١١ق.
٣٥. سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ١٤٠٦ق.
٣٦. شرح نهج البلاغه: عبد الحميد بن ابى الحديد، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت: دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
٣٧. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في اهل البيت عليهم السلام: عبيد الله بن عبدالله بن احمد معروف به حاكم حسكائى، تحقيق: محمد باقر محمودى، ايران: مؤسسة الطبع النشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى، چاپ اول، ١٤١١ق.
٣٨. الشيعة والسنة: احسان الهى ظهير، لاهور: دار الأنصار، ١٣٩٩ق.
٣٩. الشيعة، فلسفة وتاريخ: احمد كمال شعث، القاهرة: مكتبة مدبولى، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٤٠. صحيح مسلم المسمى الجامع الصحيح: مسلم بن حجاج نيشابورى، بيروت: دارالجليل، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٤١. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، شرح و توضيح: مصطفى ديب البغا، بيروت - دمشق: دار ابن كثير، چاپ پنجم، ١٤١٤ق.
٤٢. صحيح مسلم بشرح النووي: نووى، تحقيق وتصحيح: محمد فؤاد عبدالباقى، دارالفكر، چاپ دوم، ١٣٩٨ق؛ بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
٤٣. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد، بيروت: دار بيروت، ١٤٠٥ق.
٤٤. الغدير في الكتاب والسنة: عبدالحسين احمد امينى، بيروت: مؤسسة الأعلمى، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٤٥. فتح الباري بشرح البخارى: احمد بن على بن حجر عسقلانى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.

٤٦. فتح الباري بشرح صحيح البخاري: احمد بن على بن حجر عسقلاني، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي - عبدالعزيز بن باز، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٤٧. فتح المنان في نسخ القرآن: على حسن عريض، مصر: مكتبة الخانجي، چاپ اول، ١٩٧٣م.
٤٨. الفهرست: ابن نديم، تعليق: شيخ ابراهيم رمضان، بيروت: دارالمعرفة، ١٤١٧ق .
٤٩. فيض القدير شرح جامع الصغير: زين الدين محمد عبدالرثوف مناوي، تحقيق: احمد عبدالسلام، بيروت: دارالكتب، چاپ اول، ١٤١٥ق.
٥٠. قصّة التفسير: شرباصي، بيروت: دارالجليل، چاپ دوم، ١٩٧٨م.
٥١. الكامل في التاريخ: ابوالحسن على بن كرم محمد بن محمد بن اثير، تحقيق: عبدالقاضي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق .
٥٢. كتاب سليم بن قيس: سليم بن قيس، تحقيق: علاء الدين موسوي، طهران: مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، ١٤٠٧ق .
٥٣. كنز العمال: محمد تقى هندی، تحقيق: صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، بی تا.
٥٤. مذاهب التفسير الإسلامي: گلدزهر، تحقيق وتعليق: عبدالحليم نجار، مصر: مكتبة الخانجي، ١٣٧٣ق.
٥٥. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٥٦. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق: شعيب انزوط و ديگران، بيروت: مؤسسة الرساله، چاپ دوم، ١٤٢٠ق.
٥٧. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق: صدقي محمد جميل عطار، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٥٨. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، قاهرة: مؤسسة قرطبة، بی تا.
٥٩. المصاحف: ابي بكر عبدالله بن ابي داود سليمان بن الأشعث، بيروت: دارالكتب العلميّه، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
٦٠. المصنف: عبدالرزاق صنعاني، تحقيق: حبيب عبدالرحمن اعظم، بی جا، المجلسي العلمي، بی تا.
٦١. مع دكتور ناصر القفاري في اصول مذهبه حول القرآن والتشيع: ابو الفضل اسلامي، قم: نشر الفقاهة، چاپ اول، ١٤٢٨ق.
٦٢. المعجم الكبير: سليمان بن احمد بن ايوب لحمي طبراني، تحقيق: حمدي عبد المجيد سلفي، قاهرة: مكتبة ابن تيمية، بی تا.

٦٣. مفاتيح الأسرار و مصابيح الأنوار (تفسير الشهرستاني المسمى بمفاتيح ...): محمد بن عبد الكريم شهرستاني، تحقيق وتعليق: محمد علي آذرشب، طهران: مركز البحوث والدراسات للتراث المخطوط، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
٦٤. مناقب آل ابي طالب: ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني، تحقيق و فهرست: يوسف بقاعي، بيروت: دار الضواء، ١٤١٢ق .
٦٥. المناقب: موفق بن احمد بن مكى، تحقيق: شيخ مالك محمودى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٦٦. مناهل العرفان في علوم القرآن: محمد عبدالعظيم زرقانى، تحقيق: احمد طعمة حلى، بيروت: دار المعرفة، چاپ دوم، ١٤٢٢ق.
٦٧. منتهى المقال في أحوال الرجال: محمد بن اساعيل مازندراني، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٦٨. منهاج السنّة النبوية: احمد بن عبدالحليم حرّانى ابن تيميّه، تحقيق: محمد رشاد، قاهرة: مؤسسة قرطبة، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٦٩. الموسوعة القرآنية: ابراهيم ابيارى، بي جا، مؤسسة سجل العرب، ١٤٠٥ق.
٧٠. الوشيعه في نقد عقائد الشيعه: موسى جارالله، بي جا، مطبعة الكيلانى، بي تا.



ولایت و تحریف میراث‌های علمی

* رحمت الله ضیائی



◆ چکیده

تحریر و دست بردن به متون با اهداف خاص، سابقه بس طولانی دارد. یهودیان قهرمان تحریر در تاریخ‌اند. وهابیت نیز دست به تحریر زده و قسمتی از مباحث متون و آثار اسلامی را که با دیدگاه‌های آنان همسو نبوده است، از کتاب‌ها به کلی حذف و یا کلمات مبهم جایگزین آن کرده‌اند. در تحقیق پیش‌رو، پس از بیان معنای لغوی و اصطلاحی و سابقه تحریر، به نمونه‌هایی اشاره شده که وهابیان در آثار فعلی اهل سنت، دست به تحریر و حذف برده‌اند. تحریر در آثار اهل سنت بسیار گسترده است که پرداختن به همه آنها فرصت دیگر می‌طلبد.

کلیدواژگان: تحریر وهابیت، یهود، اهل سنت، صحیح بخاری، وهابیان، سلف.

◆ مقدمه

وهابیان برای رسیدن به اهداف خود از شیوه‌های متعددی چون تطمیع و تهدید، کشتن و حذف فیزیکی مخالفین خویش، نسبت کفر و شرک، دروغ و تهمت، تقطیع و تحریف روایات شیعه، تحریف متون و آثار مربوط به اهل سنت استفاده می‌کنند.^۱ این گروه برای ترویج افکار و پندارهای خویش دست به هر کاری می‌زنند و از آن هیچ ابایی ندارند. آنان کتب و آثاری را که قرن‌هاست تدوین یافته و هزاران نسخه خطی و چاپی از آنها در کتابخانه‌های جهان ثبت و رده بندی گردیده‌اند و در اختیار اکثر اندیشمندان اسلامی در اقصی نقاط جهان قرار دارند، بی‌باکانه تحریف می‌کنند و آنچه را که در تضاد با پندارهای خود می‌یابند تقطیع و یا حذف می‌کنند، غافل از اینکه این عمل نه تنها برای اهداف آنان کارساز نیست و به ترویج باورهای این گروه کمک نخواهد کرد، بلکه موجب تنفر و انزجار مسلمانان از این گروه خواهد شد.

عقل و شرع حکم می‌کند میراث گران بهای علمی را که با تلاش عالمان مسلمان تدوین شده و با کوشش و اهتمام طاقت فرسای عده‌ای، از حوادث طبیعی و غیر طبیعی روزگار محفوظ مانده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به دست ما رسیدند، حفظ کنیم و در صیانت و نگهداری آنها تمام تلاش‌های خویش را مبذول داریم و نگذاریم عده‌ای برای رسیدن به مقاصد نامبارک خود، به تحریف آثار گران بهای گذشتگان بپردازند. اگر فرقه وهابیت خود را مسلمان و پیرو سلف می‌داند - همانطور که شعار آنان پیروی از سلف است - باید باورهای خود را با دیدگاه‌های سلف تطبیق دهند، نه اینکه با تحریف آثار و متون ارزشمند اسلامی، سلف را با پندارهای خود هماهنگ سازد. ممکن است این عمل کاربرد مقطعی به نفع آنان داشته باشد، اما در دراز مدت، با توجه به بیداری امت اسلامی، کارساز نخواهد بود، بلکه افشای آن باعث تنفر و انزجار مسلمانان از این گروه خواهد شد و مسلمانان خود به صیانت از میراث با ارزش خویش خواهند پرداخت. در پژوهش پیش‌رو، به تعدادی از تحریفات که این

۱. الرد علی کتاب اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشریة، ص ۱۸-۱۹.

فرقه در آثار اسلامی انجام داده‌اند، اشاره می‌گردد. پیش از آن، به طور گذرا به معنا، انواع و پیشینه تحریف می‌پردازیم.

◆ معنا و انواع تحریف

تحریف از ریشه «حرف» به معنای لبه و کناره است^۱ که در باب تفعیل به معنای دگرگونی و تغییر هر پدیده‌ای به سمتی جز جایگاه طبیعی خود به کار رفته است.^۲ در اصطلاح به هر دخل و تصرفی در کلام غیر، تحریف می‌گویند. در خصوص متون، تحریف به تلاش جهت تغییر یا دو پهلو ساختن متن گفته می‌شود^۳ و در حقیقت نوعی دگرگونی و انحراف در متن است که به شکل معنوی یا لفظی انجام می‌گیرد.

تحریف معنوی عبارت از تفسیر ناصحیح و برداشت‌های انحرافی بر خلاف مقصود گوینده است که در قرآن کریم با تعبیر «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ»^۴ و در حدیث با تعبیر «أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَّفُوا حُدُودَهُ»^۵ از آن یاد شده است. در تحریف معنوی، در لفظ تغییر صورت نمی‌گیرد، بلکه در مقصود گوینده و نویسنده کلام تصرف می‌گردد و تحریف کننده لفظ را طوری معنا می‌کند که بر خلاف مقصد و مقصود گوینده است. در عملکرد وهابیان هر دو نوع تحریف دیده می‌شود. آنان وقتی در برابر روایات صحیح‌السند مانند حدیث شریف غدیر قرار می‌گیرند و از جهت سندی نمی‌توانند در آن خدشه کنند و کاری از پیش برند، تلاش می‌کنند که در معنای لفظ تصرف کنند و بر خلاف همه قواعد و شواهد، معنای دیگری از آن ارائه دهند^۶ که این موضوع در این نوشتار از بحث ما خارج است و فرصت دیگری می‌طلبد.

۱. صحاح جوهری، ج ۴، ص ۱۳۲۴؛ لسان العرب، ذیل کلمه حرف.

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۳.

۳. المفردات، ص ۲۲۸.

۴. سوره نساء، آیه ۴۶.

۵. روضه کافی، ص ۵۳.

۶. برای نمونه ر.ک: منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۲۴.

در نوع دوم تحریف (تحریف در لفظ)، وهابیت تلاش بیشتری کرده‌اند. آنان در این عرصه با شگردهای مختلف چون تلخیص کتاب‌های مرجع مانند صحیح بخاری، مسلم و...، یا با تقطیع و حذف قسمتی از روایات مخالف عقیده‌شان، جایگزین کردن واژه‌های مبهم مثل کذا و کذا کوشیده‌اند حقایق را وارونه نشان دهند.

◆ پیشینه تحریف

پیشینه تحریف به یهودیان باز می‌گردد. قوم یهود قهرمان تحریف در طول تاریخ بوده‌اند و از گذشته تاکنون، تمایل شدید به وارونه جلوه دادن حقایق داشته‌اند.^۱ از این‌رو، به کارهایی پرداخته‌اند که بتوان با آنها، حقایق را تحریف کرد و مطالب را واژگون جلوه داد. یهودیان هیچ پروایی از تحریف مطالب ندارند، این رسم و عادت دیرینه آنان است، در معارف دینی هر لحظه به سوی سخن و عملی منحرف می‌شوند که با منافعشان سازگارتر باشد.^۲

در قرآن کریم این صفت یهودیان به صورت یک خصیصه نژادی شناخته شده است.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ
يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ﴾^۳

آیا انتظار دارید به (آیین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند؛ در حالی که علم و اطلاع داشتند.

یهودیان کسانی هستند که همراه موسی سخن خدا را می‌شنیدند و وقتی به میان قومشان بر می‌گشتند آن را زیر و رو می‌کردند. این تحریف، نه به دلیل اشتباه

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲. همان، ص ۳۵۴.

۳. سوره بقره، آیه ۷۵.

ناآگاهانه در فهم کلام بود، بلکه خوب می‌فهمیدند، ولی حرف‌ها را به گونه‌ای دیگر برای مردم بیان می‌کردند.^۱

نخستین بار احبار و رهبان مسیحی و یهودی متون را با اهداف خاص تحریف کردند، آنان با کتمان و تحریف تورات و انجیل مردم را از حقیقت و دریافت حقایق موجود در این دو کتاب بازداشتند و برای حفظ مقام خود، نگذاشتند اسلام و رسالت رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به خوبی در این دو کتاب بیان شده بود، به مردم برسد.^۲ از این رو، بیشترین لعن خداوند و لعن هر لعنت‌کننده‌ای متوجه آنان است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾.^۳ پس از آن بنی امیه تلاش کردند که به هر شکل، حقایق و واقعیت‌ها را بپوشانند. آنان سخنان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دگرگون ساختند و به نفع خودشان توجیه کردند، علیه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام تبلیغات گسترده‌ای انجام دادند،^۴ فرقه‌های منحرف را به نام اسلام و در تضاد با اسلام به وجود آوردند و به تعصبات قومی و امتیازات نژادی و افتخارات طایفه‌ای دامن زدند.^۵ جاحظ، امویان را

۱. بی‌جهت نیست که وهابیت دست به تحریف متون اسلامی زده و بی‌محابا هر آنچه را که مخالف با پندارهای آنان است، حذف و تحریف می‌کنند؛ زیرا برخی نسب محمد بن عبدالوهاب، رهبر وهابیت، را از خانواده یهودی دانسته‌اند. نام جد پدری او «شولمان» است که خربزه فروش بود و چون برای او ثمره‌ای نداشت، به تجارت دین پرداخت. نام خود را به سلیمان تغییر داد و سرانجام به نجد آمد و در شهر عیینه ساکن شد و خود را از نسل ربیعہ معرفی کرد و بعد از سال‌ها، محمد بن عبدالوهاب در شهر عیینه به دنیا آمد. اولین کسی که به یهودی بودن نسب محمد بن عبدالوهاب اشاره کرده است، شاعری به نام حمیدان الشویعر (م ۱۱۸۰ ق) است که هم‌عصر محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود بود و به دست آنها مسموم شد (تاریخ آل سعود، ص ۱۹-۲۵).

۲. «کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، پیامبر را می‌شناسند و البته گروهی از آنان حق را دانسته، کتمان می‌کنند» (سوره بقره، آیه ۱۴۶).

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

۴. حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸.

۵. وفيات الأعيان، ج ۴، ص ۳۲۸.

نخستین کسانی می‌داند که آشکارا در تاریخ اسلام و آداب و رسوم دینی، بدعت به وجود آوردند و سعی کردند از شاهان ایران و روم شرقی (بیزانس) پیروی کنند.^۱ آنها ممانعت از نشر و تدوین احادیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جعل حدیث در برابر حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جلوگیری از نشر و فضایل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را در دستور کار خویش قرار دادند. معاویه به سمرة بن جندب صد هزار درهم داد و از او خواست که آیه **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾**^۲ که همه قائل‌اند در شأن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده است، آن را جعل نموده و به عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، منسوب کند. او نیز با افزایش مبلغ به چهارصد هزار درهم، قبول کرد و این جعل را انجام داد.^۳ همچنین در همان وقت آیه **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾**^۴ را در حق امام علی عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرد.^۵

حاکم نیشابوری نقل می‌کند:

مروان بن حکم وارد مسجد النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد و دید مردی صورت بر قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهاده است. گردن او را گرفت و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ او وقتی سر برداشت، معلوم شد که ابو ایوب انصاری است و خطاب به مروان، گفت: من نزد سنگ نیامده‌ام، نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده‌ام. ای مروان از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: آن‌گاه که دین را صالحان رهبری کنند، بر آن گریه نکنید، آن‌گاه گریه کنید که نا اهلان رهبر باشند.^۶

۱. رساله جاحظ، ص ۱۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۷۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۸۴۰ و ۸۴۱؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۱۵.

۴. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۷۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۸۴۰ و ۸۴۱؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۱۵.

۶. مستدرک، ج ۴، ص ۵۱۵.

در ادامه این حرکت ضد علمی، ابن تیمیه که علم دفاع از امویان را در قرن هفتم و هشتم هجری بر افراشت، همان خط و مشی آنها را پی گیری کرد و در جهت تحریف و کتمان واقعیت‌ها کوشید. شمس الدین ذهبی، معاصر ابن تیمیه، خطاب به او می گوید:

تا کی سخنان ناشایست خود را بالاتر از احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم می شماری؟ ای کاش! احادیث آن دو کتاب از اعتراض تو در امان مانده بود. تو بعضی اوقات آنها را تضعیف و بی ارزش می کنی و یا توجیه می کنی و انکار می ورزی!!^۱

تحریفی که در تفسیر جامع البیان طبری در ذیل آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۲ صورت گرفته است نیز در همین جهت است. ذیل این آیه، حدیث آغاز دعوت این گونه نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود:

فأیکم یوازرنی علی هذا الأمر، علی أن یكون أخي و کذا و کذا؛

کدامیک از شما وزیر و کمک کار من در این امر (امر رسالت) خواهد شد تا برادر من و کذا و کذا باشد.

بعد از آنکه علی رضی الله عنه این مقام را پذیرفت، پیامبر به علی رضی الله عنه فرمود: «إن هذا

أخي و کذا و کذا؛ تو برادر من و کذا و کذا هستی».^۳ با مراجعه به تاریخ طبری به

دست می آید که به جای کذا و کذا «إن هذا أخي و وصیي و خلیفتي فیکم» بوده، که

دست تحریف آنها را حذف کرده و به جای آن کلماتی مبهم قرار داده است.^۴

یکی از تحریفات حساب شده در آثار اهل سنت، تحریف در کتاب فتوحات مکیه ابن عربی است. شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب البیواقیة و الجواهر بابی را منعقد ساخته و در آن علایم قیامت را بیان کرده است؛ از آن جمله به خروج حضرت

۱. أعیان المصر، ج ۱۰، ص ۲۳۴.

۲. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۳. جامع البیان، ج ۱۹، ص ۱۴۶.

۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۲۱.

مهدی علیه السلام اشاره کرده و عباراتی از ابن عربی در باب ۳۶۶ از کتاب فتوحات آورده که این چنین است:

واعلموا أنه لا بد من خروج المهدي علیه السلام، لكن لا يخرج حتى تملأ الأرض جوراً وظلماً فيملؤها قسطاً وعدلاً ولو لم يكن من الدنيا إلا يوم واحد، طوّل الله تعالى ذلك اليوم حتى يلي ذلك الخليفة من عترة رسول الله من ولد فاطمة رضی الله عنها، جدّه الحسين بن علي بن ابي طالب، و والده حسن العسكري، ابن الإمام علي النقي (بالنون)، ابن الإمام محمد التقي (بالتاء)، ابن الإمام علي الرضا، ابن الإمام موسى الكاظم، ابن الإمام جعفر الصادق، ابن الإمام محمد الباقر، ابن الإمام زين العابدين علي، ابن الإمام الحسين، ابن الإمام علي بن ابي طالب علیه السلام ...^۱

ولی در چاپ جدید فتوحات مکیه، هرگز اثری از نام اهل بیت علیهم السلام نمی بینیم و چون وجود این اسامی تأییدی بر مذهب شیعه است، از کتاب فتوحات مکیه حذف شده است.^۲

◆ نمونه‌ای از تحریفات جدید در منابع اهل سنت

۱. صحیح بخاری

کتاب صحیح بخاری در میان اهل سنت جایگاه بس بلندی دارد و از نگاه آنان بعد از قرآن کریم اثری همتای این کتاب وجود ندارد^۳ و از آنجا که تمام روایات این کتاب

۱. الجواهر والیواقیت، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۳۲۷.

۳. الصواعق المحرقة، ص ۵: تاریخ الإسلام، ج ۱۹، ص ۲۴۲.

به باور اهل سنت صحیح است، آن را صحیح می‌گویند^۱ و در سند هیچ‌یک از روایات آن اشکالی وجود ندارد و بخاری مدعی است احادیث این کتاب را به مدت شانزده سال از میان ششصد هزار حدیث برگزیده است.^۲ با این حال اگر مطلبی در تضاد با باورهای وهابیت در آن دیده شود، آن را حذف و تحریف می‌کنند. اگر وضعیت به همین منوال ادامه یابد، علمای اهل سنت در آینده نه چندان دور، شاهد صحیح بخاری در بازار کتاب خواهند بود که هیچ تناسبی با صحیح بخاری اصلی ندارد.

در این اثر با ارزش از نگاه اهل سنت، حذف‌ها و تحریف‌ها زیادی صورت گرفته است که پرداختن به همه آنها از توان این مختصر خارج است، و لیکن برای نمونه به چند مورد اشاره می‌گردد:

۱. در کتاب صحیح بخاری (چاپ دار الفکر، بیروت) بخاری حدیثی را در باره متعه (ازدواج موقت) آورده است. او چنین نقل می‌کند:

۱. بخاری خود به انگیزه تألیف صحیح اشاره کرده و گفته: «كُنَّا عِنْدَ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهُوِيَةَ فَقَالَ: لَوْ جَمَعْتُمْ كِتَابًا مَخْتَصِرًا لَصَحِيحُ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: فَوَقَعَ ذَلِكَ فِي قَلْبِي، فَأَخَذْتُ فِي جَمْعِ الْجَامِعِ الصَّحِيحِ» (مقدمه صحیح بخاری، ص ۱۵).

۲. مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ص ۴۶۵. بسیاری دیگر از علمای اهل سنت کتاب بخاری را «اصح الكتب» بعد از قرآن می‌دانند و به آن معترف‌اند. (صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱، ص ۱۴؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵). بعضی دیگر، کتاب بخاری را وسیله‌ای برای جلب برکات آسمانی و دفع امراضی همانند طاعون و باعث جلوگیری از خطر غرق شدن کشتی می‌دانند (فوائد التحذیر، ص ۲۲۷) و حتی بعضی از آنها گفته‌اند که صحت کتاب بخاری به امضای پیامبر اسلام ﷺ رسیده است! ابو زید مروزی گفته: «سمعت خالد بن عبد الله المروزي يقول: سمعت أبا سهل محمد بن أحمد المروزي يقول: سمعت أبا زيد المروزي يقول: كنت نائماً بين الركن والمقام فرأيت النبي ﷺ في المنام فقال لي: يا أبا زيد إلى متى تدرس كتاب الشافعي ولا تدرس كتابي؟ فقلت: يا رسول الله وما كتابك؟ قال: جامع محمد بن إسماعيل» (مقدمه فتح الباری، ص ۴۸۹).

عن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ قال: نزلت آية المتعة في كتاب الله ففعلناها مع رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ولم ينزل قرآن يجرمه ولم ينه عنها حتى مات: قال رجل برأيه ما شاء قال محمد: يقال إنه عمر؛
 عمران بن حصین می گوید: آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما این کار را با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم انجام دادیم و آیه‌ای در تحریم آن نازل نشد و تا وقتی که نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از دنیا رفت، آن را منع نکردند. بعد مردی آمد و به رأی خودش عمل کرد. محمد گفت: می‌گویند: او عمر بود.

آنجا که می‌گوید: «قال رجل برأيه ما شاء»، منظورش این است که مردی آن را (متعه را) تحریم کرد. جایی که می‌گوید: «قال محمد يقال إنه عمر»، مقصود از «محمد» محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری است.
 در چاپ‌های بعدی (دار إحياء التراث العربی، بیروت؛ دار الکتب العلمیة، بیروت؛ دار المعرفة، بیروت) جمله « قال محمد يقال إنه عمر» را حذف کرده‌اند و عبارت تحریف‌شده، چنین است: «عن عمران بن حصین رضی اللہ عنہ قال: نزلت آية المتعة في كتاب الله ففعلناها مع رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ولم ينزل قرآن يجرمه ولم ينه عنها حتى مات قال رجل برأيه ما شاء».

همچنین در صحیح بخاری حدیثی از ابو هریره از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم آمده است:
 قال: خلق الله الخلق فلما فرغ منه قامت الرحم فأخذت بحقو الرحمن، فقال له: مه. قالت: هذا مقام العائذ بك من القطيعة. قال: ألا ترضين أن أصل من وصلك واقطع من قطعك؟ قالت: بلى يا رب.^۱

۱. «خداوند مخلوقات خویش را خلق کرد و هنگامی که از آفرینش آنان فارغ گردید، آن‌گاه رحم ایستاد و به خداوند پناه آورد و خداوند به او گفت ساکت باش؛ رحم گفت: این مقام کسی است که از جدایی به تو پناه»

این حدیث در این منابع نقل شده است: صحیح البخاری، بخاری، ج ۶، ص ۴۲ و ۴۳، دارالفکر؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۸، ص ۴۴۶، دارالمعرفة؛ عمدة القاری، عینی، ج ۱۹، ص ۱۷۲، دار إحياء التراث العربی؛ تفسیر البغوی، بغو، ج ۳، ص ۱۵، دار المعرفة؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۹۲، دار المعرفة؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۵۷۳، دار المعرفة.

اما متاسفانه دست وهابیت اینجا هم وارد شده و عبارات را تحریف کرده است و در چاپ دار السلام للنشر و التوزیع، ریاض، حدیث یاد شده را چنین آورده است:
 عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: خلق الله الخلق فلما فرغ منه قامت الرحم فأخذت []. فقال له: مه. قالت: هذا مقام العائذ بك من القطيعة. قال: ألا ترضين أن أصل من وصلك واقطع من قطعك؟ قالت: بلى يا رب» (حدیث ۴۸۳۵).

۲. صحیح مسلم

این کتاب یکی از صحاح سته معروف اهل سنت و از مهم ترین منابع حدیثی آنان در زمینه عقاید، فقه، تفسیر قرآن و تاریخ صدر اسلام می باشد که توسط ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (۲۰۶ - ۲۶۱ ق) معروف به مسلم نیشابوری نگاشته شده است. نام اصلی این کتاب، الجامع الصحیح یا الصحیح الجامع است. اهمیت کتاب مسلم برای اهل سنت چنان زیاد است که می گویند، همه احادیث آن بدون استثنا، صحیح و مورد قبول است؛ به طوری که افرادی همانند ابن روزبهان و جوینی قائلند که اگر کسی قسم بخورد که تمام احادیث صحیحین گفتار رسول الله صلى الله عليه وسلم و مطابق با واقع است، قَسَمَش صحیح است و کفاره ندارد!

می برد پس خداوند فرمود: آیا راضی نمی شوی که هر کس با تو پیوند داشت من نیز با او پیوند داشته باشم و هر کس تو را جدا افکند، من نیز از او جدایی یابم؟ رحم گفت: خداوندا، همین گونه است [من راضی هستم].

۱. شرح صحیح مسلم نووی، ج ۱، ص ۱۹.

حافظ نووی می‌نویسد:

وقد قال إمام الحرمين: لو حلف انسان بطلاق امرأته أن ما في كتابي البخاري و مسلم مما حكما بصحّته من قول النبي ﷺ لما ألزمته الطلاق؛

اگر کسی قسم بخورد بر اینکه اگر احادیث دو کتاب بخاری و مسلم از دو لب مبارک رسول الله صادر نشده باشد، من زخم را طلاق می‌دهم، قسم او صحیح است و زنش مطلقه نیست.^۱

با وجود این کتاب صحیح مسلم نیز همچون کتاب صحیح بخاری مورد تحریف و دستبرد قرار گرفته است.

ابن حجر هیتمی مکی شافعی (م ۹۷۳) در *الصواعق المحرقة* ذیل آیه ۱۲ سوره زخرف می‌گوید: مسلم، أبوداود، النسائی، ابن‌ماجه و دیگران با سندهای مختلف از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة».^۲
علامه متقی هندی (م ۹۷۵ق) نیز از ام سلمه نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة».^۳

وی در ابتدای کتابش بیان می‌کند که منظور از رمز «م» یعنی صحیح مسلم (ج ۱، ص ۶).

محمد علی الصبّان در *اسعاف الراغبین* (ص ۱۴۵) و حمزای مالکی در *مشارق الأنوار* (ص ۱۱۲) بیان کرده‌اند که این روایت در صحیح مسلم وجود داشته است. اما جای تأسف است که این روایت در حال حاضر در کتاب صحیح مسلم نیست و بر اساس این شواهد، روایت فوق از صحیح مسلم حذف شده است.

۱. همان.

۲. *الصواعق المحرقة*، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳. *کنز العمال*، ج ۱۴، ص ۲۶۴، ۳۸۶۶۲.

حاکم نیشابوری می گوید:

حدثنا أبو جعفر عن أبي سعيد خدری رضی اللہ عنہ قال: قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة الا ما كان من مريم بنت عمران. هذا حديث صحيح الاسناد ولم یخرجاه إنما تفرد مسلم بإخراج حديث أبي موسی عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم خير نساء العالمین أربع»^۱.

حاکم می گوید: مسلم بن حجاج (صاحب صحیح مسلم) روایت «خیر نساء العالمین أربع» را بیان کرده است و این در حالی است که روایت مذکور در صحیح مسلم در حال حاضر موجود نیست.

۳. مسند احمد

این کتاب یکی از متون حدیثی و روایی اهل سنت است و با توجه به اسم آن، کتاب مسند است؛ یعنی مؤلف بر اساس اسامی صحابه روایات را نقل می کند.

حافظ ابو موسی مدینی می گوید:

این کتاب اصلی است بزرگ و مرجع مورد وثوق برای اصحاب حدیث که از میان احادیث زیاد و مسموعات فراوان، گرد آورده و آن را امام و معتمد قرار داده و در نزاعها، ملجأ و پناهگاه است.^۲

قدوزی حنفی در کتاب *ینایع المودة* نقل می کند که:

أحمد فی مسنده بسنده عن حذیفه بن الیمان رضی اللہ عنہ قال: آخی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بین المهاجرین والأنصار وكان یؤاخی بین الرجل ونظیره، ثم أخذ یبید علی فقال: هذا أخی.^۳

اما هم اکنون اگر به مسند احمد و مسند حذیفه مراجعه کنیم، اثری از این حدیث نیست.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴.

۲. خصائص مسند امام احمد، ص ۱۳.

۳. ینایع المودة، ج ۱، ص ۱۷۸.

۴. الأذکار النوویہ

از دیگر تحریفات وها بیان تحریف در کتاب *الأذکار النوویہ* امام یحییٰ بن شرف نووی است. این کتاب که در دارالفکر بیروت، در سال ۱۴۱۴ق به چاپ رسیده است، فصلی دارد به نام «فصل فی زیارة قبر رسول الله ﷺ و أذکارها».

وی در این فصل می گوید:

اعلم أنه ينبغي لكل من حج أن يتوجه إلى زيارة رسول الله ﷺ سواء كان ذلك في طريقه أم لم يكن، فإن زيارته ﷺ من أهم القربات و أريح المساعي و أفضل الطلبات. فإذا توجه للزيارة أكثر من الصلاة عليه في طريقه، فإذا وقع بصره على أشجار المدينة و قراها و ما يعرف بها، زاد من الصلاة و التسليم عليه ﷺ و سأل الله تعالى أن ينفعه بزيارته ﷺ و أن يسعده بها في الدارين. وليقل: اللهم افتح علي أبواب رحمتك و ارزقني في زيارة قبر نبيك ﷺ ما رزقته أوليائك و أهل طاعتك و أغفر لي و ارحمني يا خير مسؤل.

اما متأسفانه در چاپ دیگر که نشر دارالهدی ریاض (چاپ دوم، ۱۴۰۸ق) به تصحیح عبدالقادر الارنؤوط منتشر کرده است، این گونه تحریف شده است:

فصل في زيارة مسجد رسول الله ﷺ اعلم أنه يستحب لمن أراد زيارة مسجد رسول الله ﷺ أن يكثر من الصلاة عليه ﷺ في طريقه، فإذا وقع بصره على أشجار المدينة و حرمها و ما يعرف بها، زاد من الصلاة و التسليم عليه ﷺ و سأل الله تعالى أن ينفعه بزيارته لمسجده ﷺ و أن يسعده بها في الدارين و يقل: اللهم افتح علي أبواب رحمتك و ارزقني في زيارة مسجد نبيك ﷺ ما رزقته أوليائك و أهل طاعتك و أغفر لي و ارحمني يا خير مسؤل.^۱

۱. الأذکار النوویة، ص ۲۹۵.

۵. حیات محمد

محمد حسین هیکل، نویسنده مصری، در چاپ اول کتاب *حیات محمد* این گونه آورده است:

پیامبر اعظم ﷺ با اشاره به امام علی علیه السلام فرمودند: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ
وَصِيِّ وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اطِيعُوا؛
این برادر من وصی من و جانشین من بعد از من است. پس به او گوش
فرا دهید و از او اطاعت کنید».^۱

اما در چاپ‌های بعدی این کتاب مثل چاپ *مکتبه النهضة المصرية*، جمله «وصی و خلیفتی من بعدی» حذف شده است!

۶. روح المعانی

آلوسی در *روح المعانی* حدیث سفینه را این گونه نقل کرده است: «أَنَّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
وَ السَّلَامُ قَالَ: مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبٍ فِيهَا نَجَا وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ».^۲
اما در چاپ‌های دیگر (دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق) حدیث شریف سفینه را حذف کرده‌اند.

شیخ محمد نوری نویسنده کتاب *ردود علی شبهات السلفية* می‌نویسد:

نعمان پسر علامه آلوسی در تفسیر پدرش که تفسیر مهم و مرجعی
بزرگ است، دست به تحریف زده است که اگر این تحریف را در تفسیر
پدرش انجام نمی‌داد، تفسیر آلوسی منبع و مرجع بزرگی برای مسلمانان
قرار می‌گرفت.^۳

۱. حیات محمد، ص ۱۰۴.

۲. روح المعانی، ذیل آیه ۲۲ سوره شوری، ج ۱۳، ص ۳۲.

۳. ردود علی شبهات السلفية، ص ۲۴۹.

۷. تفسیر ابن کثیر

ابن کثیر در تفسیر خود در (چاپ دار المعرفة) در مورد کاربرد واژه «خال المؤمنین» درباره معاویه می گوید: «و هل يقال معاوية و أمثاله خال المؤمنین؟ فيه قولان و نصّ الشافعي رحمته الله على أنه لا يقال ذلك».^۱

اما در چاپ دیگر همین اثر (دارالنشر، دارالفکر) می بینم که این موضوع را تحریف کرده و با حذف کلمه «لا» معنا را کاملاً تغییر داده اند: «و هل يقال معاوية و أمثاله خال المؤمنین؟ فيه قولان للعلماء رحمته الله و نصّ الشافعي رحمته الله على أنه يقال ذلك».^۲

۸. کتاب المعارف

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) در کتاب المناقب هنگامی که درباره اولاد فاطمه علیها السلام سخن می گوید، می نویسد: (و في معارف القطيبي: أن «محسناً فسد من زخم قنفاذ العدوی»)^۳. ولی آنچه در معارف ابن قتیبه آمده، چنین است: «... و أما محسن بن علي فهلك و هو صغير!»^۴

۹. حاشیه العلامة الصاوی علی تفسیر الجلالین

امام صاوی مالکی، از علمای بزرگ اهل سنت (م ۱۲۴۱ق) و صاحب حاشیه معروف بر تفسیر جلالین چاپ دار إحياء التراث العربی، در تفسیر آیه ۷ سوره فاطر می گوید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾؛ «کسانی که راه کفر پیش گرفتند، برای آنان عذابی سخت است و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ از آن آنهاست» می گوید:

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۷؛ سوره احزاب، آیه ۶.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۶۹.

۳. المناقب، ج ۳، ص ۱۳۳.

۴. معارف ابن قتیبه، ص ۹۲.

وقيل هذه الآية نزلت في الخوارج الذين يحرفون تأويل الكتاب
والسنة ويستحلون بذلك دماء المسلمين وأموالهم، كما هو مشاهد
الآن في نظائرهم وهم فرقة بأرض الحجاز يقال لهم الوهابية يحسبون
أنهم على شيء ألا إثمهم هم الكاذبون، استحوذ عليهم الشيطان
فأنساهم ذكر الله أولئك حزب الشيطان، ألا إن حزب الشيطان هم
الخاسرون، نسأل الله أن يقطع دابرهم؛

گفته شده است که این آیه در مورد خوارج نازل شده است که معانی
عبارات کتاب و سنت را تحریف می‌کنند و به این وسیله خون و مال
مسلمانان را حلال می‌شمرند، چیزی که هم اکنون در گروه‌هایی شبیه
ایشان دیده می‌شود که ایشان گروهی در زمین حجاز هستند و به ایشان
وهابیت گفته می‌شود و گمان می‌کنند که بر راه راست هستند، اما ایشان
دروغ‌گویان‌اند. شیطان بر ایشان غالب شده و ایشان را از یاد خدا باز
داشته است! آگاه باشید که اینان لشکر شیطان زیان‌کاران‌اند. از خداوند
می‌خواهیم که نسل ایشان را منقطع کند!

اما متأسفانه وهابی‌ها در چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت، این مطلب را حذف و آن
را این گونه تحریف کرده‌اند :

وقيل: هذه الآية نزلت في الخوارج الذين يحرفون تأويل الكتاب
والسنة، ويستحلون بذلك دماء المسلمين وأموالهم، استحوذ عليهم
الشيطان، فأنساهم ذكر الله، أولئك حزب الشيطان. ألا إن حزب
الشيطان هم الخاسرون، نسأل الله الكريم أن يقطع دابرهم؛

گفته شده است که این آیه در مورد خوارج نازل شده است که معانی
عبارات کتاب و سنت را تحریف می‌کنند و به این وسیله خون و مال

۱. حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين، ص ۷۸.

مسلمانان را حلال می‌شمردند. شیطان بر ایشان غالب شده و ایشان را از یاد خدا باز داشته است! آگاه باشید که لشکر شیطان زیان‌کاران‌اند. از خداوند می‌خواهیم که نسل ایشان را منقطع کند!^۱

همچنین در همین کتاب چاپ دار الحدیث در تفسیر آیه «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۲ می‌فرماید که منظور یهود و نصارا است؛ اما وهابیت این جمله را تحریف و به جای یهود و نصار، «منحرفین» گذاشته است.

۱۰. تاریخ الخلفا

جلال‌الدین عبد‌الرحمن بن‌ابی‌بکر سیوطی، یکی از علمای بزرگ اهل سنت، در کتاب تاریخ خلفا چاپ دارالکتاب العربی ذیل عنوان «فصل فی اولیات عمر رضی الله عنه» آورده است:

و أول من ضرب في الخمر ثمانين، و أول من حرّم المتعة، و أول من نهى عن بيع أمهات الأولاد، و أول من جمع الناس في صلاة الجنائز على أربع تكبيرات...^۳

و در چاپ دیگر به تحقیق و مقدمه شیخ قاسم سماعی و شیخ محمد عثمانی عبارت پیش گفته را این‌گونه تحریف کرده‌اند: «و أول من عاقب على الهجاء و أول من نهى عن بيع أمهات الأولاد». همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، جمله «و أول من ضرب في الخمر ثمانين و أول من حرّم المتعة» به جهت ملاحظاتی حذف و تحریف شده است.^۴

۱. حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين، ص ۷۷.

۲. سوره فاتحه، آیه ۷.

۳. تاریخ الخلفا، ص ۱۰۷.

۴. همان، ص ۱۰۶.

۱۱. وهابیت و تقطیع روایات شیعه

تحریف و دستبرد وهابیت تنها در آثار اهل سنت خلاصه نمی‌شود بلکه آنان از هر وسیله‌ای برای ترویج پندارهای خویش استفاده می‌کنند. دکتر ناصر القفاری، یکی از نظریه‌پردازان جریان وهابیت، در کتاب *اصول مذهب الشيعة الامامية الاثنى عشرية* در مسئله رؤیت خدا، روایتی را از کتاب توحید شیخ صدوق و از *بحار الأنوار* این گونه نقل می‌کند: «عن أبي بصير، عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له: اخبرني عن الله عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم»^۱ و در نقل روایت به همین مقدار اکتفا کرده و از آن نتیجه گرفته است که ائمه شیعه عليهم السلام قائل به رؤیت خدا بوده‌اند و شیعیان بر خلاف دیدگاه ائمه عليهم السلام رؤیت را نمی‌پذیرند!

آنچه قفاری نقل کرده، قسمتی از روایت است که در جهت خواست خودشان آن را انتخاب کرده است و تتمه روایت را که بخش اعظم آن است، تقطیع و حذف کرده است. در ادامه روایت، مراد از رؤیت به روشنی تبیین شده است که مقصود امام عليه السلام از رؤیت، رؤیت مورد ادعای قفاری نیست، بلکه رؤیت قلبی مراد بوده است. تمام روایت چنین است:

عن أبي بصير، عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له: اخبرني عن الله عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم، و قد رأوه قبل يوم القيامة. فقلت: متى؟ قال: حين قال الله: ألسن بر بكم؟ قالوا: بلى. ثم سكت ساعة. ثم قال: وإن المؤمنين ليرونه في الدنيا قبل يوم القيامة! ألسن تراه في وقتك هذا؟ قال أبو بصير: فقلت له: جعلت فداك! فأحدث بهذا عنك؟ فقال: لا فإنك إذا حدثت به فأنكر منكر جاهل بمعنى ما تقوله، ثم قدر أن ذلك تشبيه كفر، و ليست الرؤية بالقلب كالرؤية بالعين. تعالى الله عما يصفه المشبهون و الملحدون.^۲

۱. *اصول مذهب الشيعة*، ج ۲، ص ۶۶۸-۶۶۹.

۲. *توحید صدوق*، ص ۱۱۱؛ *بحار الأنوار*، ج ۴، ص ۴۴.

دکتر قفاری، متفکر و نظریه‌پرداز معاصر وهابیت، برای بدنام کردن مخالفین خودش خصوصاً مذهب شیعه امامیه، علاوه بر تقطیع و حذف قسمتی از روایات، خودش کلماتی را به روایات افزوده تا در عقاید و باورهای شیعه خدشه کند. قفاری در کتاب یاد شده ادعا می‌کند که در کتاب کافی روایتی وجود دارد که می‌رساند امامان شیعه سیزده نفر هستند. او می‌گوید:

كما إنك ترى الكافي أصحّ كتبهم الأربعة قد احتوى على جملة من أحاديث تقول بأن الأئمة ثلاثة عشر، فقد روى الكليني بسنده عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله إني واثني عشر إماماً من ولدي ...^۱

وقتی به اصول کافی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که کلمه «اماماً» در حدیث مذکور اصلاً وجود ندارد، بلکه عبارت این چنین است: «إني و اثني عشر من ولدي و أنت يا علي...»^۲

بدیهی است اگر «اماماً» در حدیث وجود داشته باشد، مفاد حدیث منطبق بر ادعای قفاری می‌شود، ولی حدیث مشتمل بر این کلمه نیست، بلکه پیامبر خدا در این حدیث می‌فرماید که من و تو یا علی و دوازده فرزندم که عبارت‌اند از فاطمه زهرا عليها السلام و یازده امام معصوم، اوتاد زمین هستیم. پس در این حدیث بحث از امامت و تعداد امامان نیست. البته به طور ضمنی تعداد ائمه هم از آن استفاده می‌شود، ولی قفاری «اماماً» را بر آن افزوده است تا تعداد ائمه دوازده‌گانه را زیر سؤال ببرد.

۱. أصول مذهب الشيعة، ج ۲، ص ۸۰۹.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴، حدیث ۱۷.

◆ نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، آشکار می‌شود که وهابیت برای اثبات ادعاهای خویش، اهداف طولانی و دراز مدتی را در سر دارند و برای رسیدن به آنها از هر تلاشی فرو گذار نیستند و بی‌محابا دست به هر کاری می‌زنند، مسلمانان و پیروان مذاهب را تکفیر، مخالفین خویش را ترور، قبور و مشاهد انبیا و اولیا را تخریب، و آثار و متون اسلامی را تحریف می‌کنند.

◆ منابع

* قرآن كريم.

١. الأذكار النووية: محيى الدين ابوزكريا يحيى بن شرف نووى، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤ق.
٢. الأذكار النووية: محيى الدين ابوزكريا يحيى بن شرف نووى، تحقيق: عبدالقادر الأرنبوط، رياض: دار الهدى، چاپ سوم، ١٤٠٨ق.
٣. أصول مذهب الشيعة الامامية الإثنى عشرية عرض و نقد: محمد القفارى، عربستان: دارالرضا للنشر و التوزيع، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
٤. بحار الأنوار: محمد باقر مجلسى، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
٥. تاج اللغة و صحاح العربية: إسماعيل بن حماد جوهري، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ١٩٩٠م.
٦. تاريخ الأمم و الملوك: محمد بن جرير طبرى، بيروت: دار التراث، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
٧. تاريخ الخلفاء: جلال عبدالرحمن ابى بكر سيوطى، بيروت: دارالكتب العربى، بى تا.
٨. تاريخ الخلفاء: جلال عبدالرحمن ابى بكر سيوطى، مقدمه: شيخ قاسم السماعى الرفاعى و شيخ محمد عثمان، بى جا، بى تا.
٩. تاريخ آل سعود: ناصر السعيد، بيروت: مطبعة الإتحاد، بى تا.
١٠. تاريخ الإسلام: شمس الدين ذهبى، بيروت: دارالكتب العربى، ١٤٠٧ق.
١١. ترجمه تفسير الميزان: محمد حسين طباطبايى، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علميه، ١٣٧٤ش.
١٢. جامع البيان: ابن جرير طبرى، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر، ١٤١٥ق.
١٣. حاشية الصاوى على تفسير الجلالين، بيروت: دار إحياء التراث العربية، ١٤١٩ق.
١٤. حاشية الصاوى على تفسير الجلالين: احمد بن محمد خلوتى، تحقيق: محمد عبدالسلام شاهين، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.

١٥. حماسه حسینی: مرتضی مطهری، تهران: صدرا، ١٣٦٥ ش.
١٦. حیات محمد: محمد حسین هیکل، مصر: مطبعة مصر، چاپ اول، ١٣٥٤ ق.
١٧. حیات محمد: محمد حسین هیکل، مصر: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٨ م.
١٨. خصائص مسند الإمام أحمد: محمد بن عمر بن أحمد المدیني، ریاض: مكتبة التوبة، ١٤١٠ ق.
١٩. الرد على كتاب أصول مذهب الشيعة الإمامية الأثنى عشرية للقفاي: عبدالقادر عبدالصمد، بیروت: دار الوحدة الإسلامية، مطبعة التوحيد، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.
٢٠. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: أبي الشاء شهاب الدين سيد محمود آلوسي بغدادی، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق.
٢١. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: أبي الشاء شهاب الدين سيد محمود آلوسي بغدادی، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٢٢. الروضة من الكافي: ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني، تهران: دارالكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٣٦٢ ش.
٢٣. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهرة: دار الإحياء الكتب العربية، بی تا.
٢٤. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل، بیروت: دار إحياء التراث العربي - دار الكتب العلمية، بی تا.
٢٥. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل، بیروت: دار الفكر، بی تا.
٢٦. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل، ریاض: دار السلام للنشر و التوزيع، بی تا.
٢٧. صحيح مسلم بشرح النووي: أبو زكريا يحيى بن شرف النووي، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ ق.
٢٨. الصواعق المحرقة: ابو العباس محمد بن علي بن حجر هيثمي، لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٧ ق.
٢٩. الغارات: ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، تحقيق: جلال الدين حسینی ارموى، تهران: انجمن آثار ملی، ١٣٥٣ ش.

٣٠. فتح الباري شرح صحيح البخاري: أحمد بن علي بن حجر ابو الفضل عسقلاني ، بيروت: دار المعرفة، بي تا.
٣١. قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث: محمد جمال الدين قاسمي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٣٩٩ق.
٣٢. المستدرک على الصحيحين: حاكم نيشابوري، بيروت: دارالمعرفة، بي تا.
٣٣. معارف: ابن قتيبه، قاهرة: دارالمعارف، بي تا.
٣٤. معجم مقاييس اللغة: احمد بن فارس بن زكريا، بيروت: دارالفكر، ١٣٩٩ق.
٣٥. المفردات في غريب القرآن: ابو القاسم حسين بن محمد راغب اصفهاني، تحقيق: سيد محمد كيلاني، لبنان: دار المعرفة، بي تا.
٣٦. مناقب: ابن شهر آشوب ، نجف: مطبعة حيدرية، ١٣٧٣ق .
٣٧. منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: عبدالحليم حراني ابن تيمية، تحقيق: دكتور محمد رشاد سالم، بي جا، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٣٨. وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان: ابو العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان، بيروت: دارصادر، بي تا.
٣٩. ينابيع المودة لذوي القربى: قندوزي، بي جا، دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٦ق.

گفتگو

✓ جریان‌های درون وهابیت



جریان های درون و هاییت

* سید مهدی علیزاده موسوی



حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی از پژوهشگران حوزه علمیه قم در حوزه نقد وهابیت و مذاهب کلامی اهل سنت می‌باشد. ایشان تحصیلات حوزوی خویش را در سال ۱۳۶۲ش آغاز کرده و با گذراندن مراحل تحصیلات حوزوی در درس حضرات آیات عظام وحید خراسانی و میرزا جواد تبریزی شرکت جست. عنوان رساله علمی سطح سه ایشان مکتب دیوبند است و عنوان رساله علمی سطح چهار ایشان شخصیت و تفکرات ابوالاعلی مودودی است. ایشان هم‌زمان به تحصیلات دانشگاهی روی آورده و کارشناسی در زبان انگلیسی و کارشناسی ارشد و دکترای علوم سیاسی را اخذ کرد. تخصص دانشگاهی ایشان در حوزه بنیادگرایی، اسلام هراسی و جنبش‌های اسلامی است. از برجسته‌ترین تألیفات استاد کتاب *تبارشناسی و سلفی‌گری* است، ایشان هم‌اکنون عضو هیئت علمی گروه کلام مرکز آموزش حج و مدرس مؤسسه امام صادق علیه السلام، بنیاد امامت و معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم است.

سؤال اول این است که آشنایی با جریان‌ها و گروه‌های مختلف وهابی

چه لزومی دارد؟

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و على آله الطاهرين.

حجة الاسلام و المسلمین علیزاده موسوی: واقعیت این است که امروز وهابیت تلاش بسیار زیادی می‌کند که تمام عده و عده‌اش را علیه شیعه متمرکز کند. اگر تاریخ وهابیت بررسی شود، می‌بینیم وهابیت از ابتدا که به وجود آمده، فقط به شیعه حمله نکرده، بلکه تمام مذاهب اسلامی را مورد حمله قرار داده و اکثر کسانی که در این دو - سه قرن به دست وهابیان کشته شده‌اند، از اهل سنت بوده‌اند، نه شیعه. اما در چند دهه اخیر وهابیت حملاتش را به شیعه متمرکز ساخته و مخالفت با سایر

مذاهب را کاهش داده است. علتش این است که امروزه وهابیت در وهله اول شیعه را ضد خودش می‌داند تا سایر مذاهب را. به عبارت دیگر، دشمنانش را اولویت‌بندی کرده و تا وقتی که شیعه هست، نوبت به اهل سنت نمی‌رسد. به‌خصوص اینکه پیشرفت سریع شیعه در دنیا و در منطقه آنها را به وحشت انداخته است.

ادعای آنها این است که ما با قبور مخالفیم، اما به تخریب حرمین عسکرین علیهم‌السلام فتوا می‌دهند. مگر امام بخاری در ازبکستان قبر ندارد؟ مگر صلاح الدین ایوبی قبر ندارد؟ مگر محی الدین عربی قبر ندارند؟ چرا اینها را تخریب نمی‌کنند؟ مگر میان قبر شیعه و قبر سایرین فرقی وجود دارد؟

وهابی‌ان دنبال هم‌گرایی در میان اهل سنت هستند. آنها می‌خواهند اختلافاتشان را با اهل سنت نادیده بگیرند و با آنها همراه شوند و به زعم خودشان بعد از اینکه توانستند شیعه را منکوب کنند، نوبت به سایر مذاهب اسلامی می‌رسد. ما باید برای اهل سنت تبیین کنیم که وهابیت با آنان همراه و همدل نیست. در حقیقت استراتژی کوتاه مدت وهابیت است که با شیعه مبارزه کنند و در قدم بعد مبارزه با اهل سنت را در پیش خواهند گرفت تا یک به یک این مذاهب را منکوب بکنند. قریب هشتاد درصد اهل سنت دنیا صوفی هستند و یکی از مبانی اندیشه‌ای وهابیت مبارزه شدید با تصوف است. چگونه ممکن است که این دیدگاه را وهابیت نادیده گرفته باشد؟ علتش فقط همگرایی موقت با اهل تسنن، برای مخالفت با شیعه است. این نکته اول.

نکته دوم اینکه: وهابیت به رغم مشکلات بسیار با اهل سنت و تلاش برای همگرایی با اهل سنت، در درون خودش هم تعارضات و اختلافات شدیدی وجود دارد؛ تا آنجا که این اختلافات و تعارضات، وهابیت را در معرض از هم پاشیدگی قرار داده است.

مخالفت اهل سنت با وهابیت در چیست؟ آنها تکفیری‌اند، اما اهل سنت تکفیری نیستند. با اهل سنت باید بحث و مجادله کرد: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، اما با تکفیری‌ها که وهابیون هستند، باید مانند خودشان برخورد کرد.

بنابراین در جریان‌شناسی اولاً، باید بین وهابیت و اهل سنت تفاوت قائل شد و ثانیاً، باید حتی در دل خود وهابیت جریان‌ها را شناخت. وقتی که جریان‌ها را شناختید، آن وقت می‌دانید که با هر کدام چگونه عمل کنید؛ مثلاً یک گروه، سلفی تکفیری‌اند تکفیری‌ها اعتقاد دارند که اگر شیعه را بکشید، به بهشت می‌روید. با اینها باید یک نوع برخورد کرد. اما یک جریان در دل وهابیت هست که نسبتاً معتدل است. با این جریان به گونه‌ای دیگر باید برخورد کرد.

بیراج منبج
چگونه می‌توانیم به تقسیمی صحیح در مورد جریان‌های وهابی برسیم؟
علیزاده موسوی: به نظر من یکی از مهم‌ترین روش‌ها در تقسیم وهابیت، روش بحران‌محوری است. در روش بحران‌محور بررسی می‌شود که چه بحرانی موجب به وجود آمدن این جریان شده؛ زیرا یک جریان خود به خود به وجود نمی‌آید؛ مثلاً ما می‌گوییم انقلاب اسلامی ایران در مقابل دین‌ستیزی نظام استکبار و باستان‌گرایی نظام شاه به وجود آمده است.

◆ جریان ملکیه (درباری)

بیراج منبج
بر اساس این روش فرقه وهابیت به چند دسته تقسیم می‌شود؟
علیزاده موسوی: براساس این روش وهابیت به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شود: گروه اول جریان عادی وهابیت است که از قرن دوازدهم وجود داشته است. این جریان همان جریان دولتی است. در ابتدای امر هنگامی که محمد بن عبدالوهاب وارد درعیه شد، وهابیت تقسیمی را انجام داد. علتش این بود که وقتی ایشان در حریمله، عینه و در مکه و مدینه نتوانست افکار خود را پیش ببرد، به بصره رفت و از آنجا هم او را بیرون کردند. او نهایتاً به این نتیجه رسید که برای پیشبرد اهدافش باید تکیه‌گاه سیاسی داشته باشد. بنابراین هنگامی که وارد درعیه (پایتخت وهابیت) می‌شود، تقسیمی را انجام داد. دیانت را به خودش واگذار کرد که امروز هم آل شیخ متولی این امر هستند، سیاست را هم به آل سعود واگذار کرد. پس وهابیت دو شاخه دارد که از ابتدا به موازات هم پیشروی کرده‌اند. جریانی که شاخه مذهبی سعودیه را تشکیل می‌دهد، همان وهابیت درباری است. به عبارت دیگر، اینها با آل سعود پیوند دارند.^۱

۱. تاریخ المملكة العربية السعودية، ص ۱۴۰-۱۴۱.

سیراج یکی از سؤالات مهم در مورد وهابیت درباری این است که چرا اینها در مقابل سکولاریزم آل سعود کوتاه می‌آیند؟

علیزاده موسوی: علتش این است که اگر آل سعود از بین برود، اینها هم از بین خواهند رفت. از این رو، این دو شاخه مجبورند همدیگر را حفظ کنند. آل سعود به رغم اینکه آل شیخ را قبول ندارند، حفظشان می‌کنند و آل شیخ هم بالعکس. آل سعود این همه مفاسد دارند. چگونه است که اینها علیه آنها فتوا نمی‌دهند؟ چون مجبور هستند اینها را حفظ کنند.

سیراج وهابیت درباری در عصر حاضر با چه نام و شاخصه‌هایی شناخته می‌شود؟
علیزاده موسوی: به این جریان، جریان جامیه یا جریان ملکیه و گاهی هم جریان تقلیدیه گفته می‌شود. در فارسی جریان درباری هم گفته می‌شود.

جریان جامیه جریانی است که هدف اصلی‌اش مشروع کردن اعمال آل سعود است؛ یعنی استفاده ابزاری از دین. وهابیت درباری دارای چند مجموعه مهم است که به کارهای آل سعود مشروعیت می‌بخشند: یکی لجنة العلماء است که خیلی فعال است، دیگری هیئت کبار العلماء، جامعه مدینه و هیئت امر به معروف و نهی از منکر، که از تشکیلات وابسته به وهابیت درباری‌اند و تا حدودی هم در شبکه جهانی الرابطة الإسلامية نفوذ دارند. اینها با این اهرم‌ها و مکانیزم‌ها به فعالیت آل سعود مشروعیت می‌بخشند؛ مثلاً در جنگ اول خلیج فارس در سال ۲۰۰۳م هنگامی که آمریکا می‌خواست به عراق حمله کند، پایگاهی نظامی در عربستان تأسیس کرد. در این میان کار جریان وهابیت درباری این بود که به حضور آمریکا در عربستان مشروعیت ببخشد. پس ویژگی اول جریان ملکیه، زدن مهر مشروعیت بر سیاست‌ها و کارهای آل سعود است. دومین ویژگی این جریان، ضدیت شدید با شیعه است. آنها گرایش‌های تند ضد شیعی دارند و به اصطلاح در این فضا فعال هستند و به نوعی می‌خواهند اصول اندیشه محمد بن عبدالوهاب را در عربستان یا در جهان حفظ کنند.

سیرالاحمد منیر چرا به جریان وهابیت درباری جامیه گفته می‌شود؟

علیزاده موسوی: درست است که جریان ملکیه ابتدا به دست محمد بن عبدالوهاب به وجود می‌آید و ادامه پیدا کرد، اما در دوران محمد امان جامی تشخیص یافت و به یک جریان تبدیل گردید. در این دوران شکل و الگویی به خود گرفت و پیوندها خیلی وسیع شد و به طور کلی در کنار دولت قرار گرفت و به شدت فعال شد. امروز نماینده این جریان آقای ربیع هادی مدخلی است که سایتی هم در اینترنت دارد و به شدت کار می‌کند.

نقد اساسی که به این جریان وارد است، این است که اگر از این طرف مسلمان‌ها را تکفیر کنند، پس چرا از طرفی دیگر با حضور آمریکا در کشور خودتان هیچ مشکلی ندارید؟ الان دویست هزار آمریکایی در عربستان سعودی حضور دارند. اینها به ریخت و پاش‌های آل سعود هیچ کاری ندارند. علت آنکه مجبورند از آل سعود و عملکردش دفاع کنند، این است که اگر آل سعود از بین بروند، خودشان هم از بین می‌روند. این جریان را بیشتر آل شیخ تاکنون هدایت کرده است، آنها همان نوادگان عبدالوهاب هستند.

سیرالاحمد منیر از چه زمانی وهابیت درباری دشمنی خود با مذاهب دیگر را کم‌رنگ کرد و تمام توان خود را به مبارزه با شیعیان به کار گرفت؟

علیزاده موسوی: این واقعتاً از آنجا نشئت می‌گیرد که بعد از انقلاب اسلامی ایران موج شیعی در دنیا ایجاد شد و نگاه‌ها همه به طرف ایران برگشت؛ چون در تنها جایی که اسلام توانست حکومت تشکیل بدهد، ایران بود و ایران هم یک حکومت شیعی است. در مصر از سال ۱۹۳۰-۱۹۳۲ که حسن البنا اخوان المسلمین را تأسیس کرد،^۱ جریان اسلام‌گرایی در مصر وجود داشت، اما به نتیجه نرسید. امروز نیز با بیداری اسلامی در مصر مواجه هستیم و می‌بینیم که اخوان المسلمین چندان در این فضا فعال نیست. در هیچ جای دیگر دنیا، دین نتوانسته است حکومت تشکیل بدهد.

۱. اخوان المسلمین مصر، ص ۱۹.

تنها جایی که حکومت دینی تشکیل شده، ایران است و این تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای دینی است. موریس باریه می‌گوید دو نوع حکومت هست: دولت اسلامی و اسلام دولتی. ویژگی حکومت ایران این است که دولت اسلامی است و در رأس آن یک فرد دینی قرار دارد و این فرد دینی تمام نظام را سامان می‌دهد، اما اسلام دولتی این است که در رأس فردی سکولار یا لامذهب باشد و این شخص لجنة العلماء و هیئت کبار را مشخص می‌کند و به علما حکم می‌دهد. این اسلام دولتی است. از دهه ۷۰م، ما شاهد بیداری شیعی در دنیا هستیم. گرایش‌ها به شیعه بسیار زیاد شده و این گرایش موجب شده که وهابیت دشمنان خود را درجه‌بندی کند.

سراج منتهج یعنی می‌توانیم بگوییم که انقلاب اسلامی را خطری برای حکومت‌های منطقه به خصوص حکومت آل سعود دیده‌اند؟

علیزاده موسوی: شکی نیست که حکومت آل سعود اگر از بین برود، مسلماً وهابیت دیگر پناهگاهی نخواهد داشت. آنها احساس خطر می‌کنند؛ چون وقتی در تمام کشورهای اسلامی بیداری اسلامی شکل گرفت، تنها جایی که وزیر دفاع آمریکا حضور پیدا کرد، بحرین است. چرا آقای رابرت گیتس به اینجا می‌آید؟ چون می‌داند اگر شیعه در بحرین پا بگیرد، قدم بعدی کویت و سپس عربستان سعودی است. عربستان سعودی هم کاملاً این موضوع را درک کرده است. گرایش ملکیه و حتی سایر گرایش‌ها احساس کرده‌اند که الآن ایدئولوژی شیعه در دنیا حرف اول را می‌زند. خداوند متعال در قرآن کریم در مورد یهود می‌فرماید: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ﴾^۱ یعنی بدترین دشمن مؤمنین، یهودیان هستند، اما در جنگ ۳۳ روزه اسرائیل با حزب الله لبنان، مفتی‌های جریان ملکیه هر گونه کمک به حزب الله را حرام دانستند. این فتوا نشان می‌دهد که برای اینها شیعه حتی از یهود خطرناک‌تر است. بنابراین طبیعی است که با شیعه وارد مبارزه و جنگ شوند و جریان ضد شیعه را شکل دهند و فعال شوند.

۱. سوره مائده، آیه ۸۲.

◆ جریان اخوانیه

چه جریان‌های وهابی دیگری فعال هستند؟
جریان ملکیه جریان اصلی و عام وهابیت به حساب می‌آید. به جز آن،

علیزاده موسوی: جریان دیگر جریان اخوانی‌هاست. چنان که عرض کردم، این جریان‌ها را باید از این حیث بررسی کنیم که در واکنش به چه بحران‌هایی به وجود آمدند. یک جریان اساسی که ضد جریان ملکیه است و در این حال، به شدت معتقد به اصول و مبانی وهابیت است، جریان اخوانی‌هاست؛ البته هیچ ربطی به اخوان المسلمین مصر ندارد. رهبری این جریان را کسی به نام فیصل الدویش و سلطان بن بجداد دارند که از چهره‌های سرشناس این جریان هستند. آنها در سال ۱۹۷۹م، شش ماه بعد از انقلاب اسلامی به مسجد الحرام هجوم بردند و آنجا را تسخیر کردند.

جریان اخوانی‌ها در واکنش به چه بحرانی و بر اساس کدام
ایدئولوژی به وجود آمد؟

علیزاده موسوی: ایدئولوژی اینها به شدت وهابی و کاملاً وابسته به وهابیت است. وفادارترین افراد به عقاید محمد بن عبدالوهاب هستند و چون معتقدند که جریان ملکیه از مسیر محمد بن عبدالوهاب منحرف شده، لذا این جریان در مقابل این انحراف شکل گرفت. ریشه جریان اخوان به دوران عبدالعزیز برمی‌گردد. عبدالعزیز می‌دید که تمام اعراب در شبه جزیره عربستان پراکنده‌اند. برای ایجاد ارتش نیاز داشت که اینها را هماهنگ کند. بنابراین شهرک‌هایی را به وجود آورد و اینها را در این شهرک‌ها جا داد و از دل اینها سپاه بیرون کشید که هر وقت می‌خواست، به راحتی اینها را بسیج می‌کرد؛ مثلاً شهرک ارطاویه یکی از این شهرک‌ها بود که وجود داشت. عبدالعزیز اعرابی را که در این شهرک‌ها گرد آمده بودند، اخوان نام نهاد. اینها قبلاً پراکنده و صحرانشین بودند. او اینها را در این شهرک‌ها جا داد، مبلغین وهابی را به این شهرک‌ها فرستاد و بعد از کارهای تبلیغاتی برای اینها، اینها به شدت به عقاید محمد بن عبدالوهاب اعتقاد پیدا کردند و به لشکریانی برای عبدالعزیز تبدیل شدند.^۱

۱. ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۰.

سیرالمنهج یعنی دوره سوم حکومت آل سعود با کمک اخوان رقم خورد؟

علیزاده موسوی: بله، در دوره سوم تمام فتوحات عبدالعزیز مدیون این اخوانی‌هاست. اخوانی‌ها بودند که تمام جاها را فتح کردند. در طائف آن قدر کشت و کشتار و جنایت کردند که وقتی بعد از طائف که با مکه حدود هفتاد کیلومتر بیشتر فاصله ندارد، می‌خواستند وارد مکه بشوند، مردم مکه شهر را خالی کردند و گفتند لشکر جرّار می‌آید. خیلی ترسیده بودند. تمام فتوحات عبدالعزیز به وسیله اینها انجام شد. اما هنگامی که اینها مکه را گرفتند، عبدالعزیز احساس خطر کرد و ترسید که اخوانی‌ها قدرت را به دست بگیرند و آل سعود را کنار بزنند. بنابراین با اینها وارد مبارزه شد. او فیصل الدویش را به بدترین وضع کشت، دست‌هایش را قطع و بدنش را مثله کرد. این جریان در آن زمان از بین رفت و عبدالعزیز اینها را قلع و قمع کرد و اثری از ایشان نماند. برخی از وهابیون قائل‌اند که قیام اخوانی‌ها تحت تاثیر انقلاب اسلامی بود، اما واقعیت این نبود. اینها در واکنش به مسامحه‌گری آل سعود و ملکیه به وجود آمدند. به شدت به علمای وهابی حمله کردند و نامه‌ای را به عبدالعزیز نوشتند که خیلی جالب است.^۱

در این نامه آمده که چرا شما از تلگراف استفاده می‌کنید؟ اولین اتومبیل که وارد شد، اسمش را سیارة الشیطان گذاشتند و آن را آتش زدند. اعتراض می‌کردند چرا بچه‌ها را به خارج از کشور می‌فرستید؟ وقتی مفاد این نامه را ببینید، کاملاً به علت قیام این جریان پی می‌برید علت، چرخش یا انحراف جریان جامیه یا ملکیه از مسیر محمد بن عبدالوهاب بود. می‌گویند چرا شیعیان قطیف و احساء را مجبور نمی‌کنید از عربستان بروند؟ الآن می‌گویند که چرا در عراق اعلام جهاد نمی‌کنید. سال ۷۹ میلادی مسجد الحرام را گرفتند و دولت هر چه تلاش کرده نتوانست مسجد الحرام را از دست آنها خارج کند. نهایتاً دولت مجبور شد که به فرانسوی‌ها متوسل بشود. اینها به مسجد الحرام آب ریختند و آن را به جریان برق وصل کردند. دچار برق‌گرفتگی شدند و به این ترتیب آنها را بیرون کردند. این جریان از بین رفت، اما جریان اخوانی

۱. همان، ص ۳۲-۳۳.

همچنان فعال است. این جریان می‌گوید که استفاده از تکنولوژی و امکانات روز مانند پنکه، تلگراف و ... بدعت است. این جریان به شدت فعال است و مخالف دولت است البته چنان که گفتم، هیچ ربطی به اخوان المسلمین مصر ندارد، بلکه ضد آن است.

◆ جریان قطبیه

سیراج چه جریان دیگری با تفکر وهابی در مقابل ملکیه (وهابیت درباری) به فعالیت مشغول است؟

علیزاده موسوی: جریان دیگر، تحت عنوان قطبیه است. که ریشه در اندیشه‌های سید قطب دارد. به همین جهت علمای ملکیه مانند ربیع المدخلی چندین کتاب علیه سید قطب نوشته‌اند؛ چون نگاه سید قطب با اینها متفاوت است. سید قطب می‌گوید لا اله الا الله یعنی لا حاکمیه الا لله. برای قطبیه اصل توحید در حاکمیت است؛ در حالی که آنها می‌گویند لا معبود الا لله؛ یعنی توحید الوهی برایشان اصل است.^۱

سیراج با توجه به اینکه سید قطب در مصر فعالیت می‌کرد، چگونه تفکرات او در عربستان رخنه کرد؟

علیزاده موسوی: هنگامی که سید قطب در مصر اعدام شد برادرش محمد قطب را از مصر اخراج کردند. او ابتدا خواست به لیبی برود، اما او را راه ندادند به هر جا رفت، راهش ندادند؛ چون می‌گفتند او حامل اندیشه انقلابی است و اگر بیاید، کل نظام را نابود می‌کند. تنها جایی که به او اجازه ورود داد، عربستان بود؛ چون عربستان می‌خواست نگاه جهان اسلام را به طرف خودش جذب کند؛ چون سید قطب با محمد قطب در دهه ۶۰ و ۷۰م، در جهان اسلام جایگاه بسیار بالایی داشتند. وقتی ایشان وارد عربستان شد، اندیشه سید قطب را در عربستان فعال کرد. سید قطب تفسیری به

۱. ر.ک: سید قطب و بیداری اسلامی، ص ۹۹.

نام *فی ظلال القرآن* دارد. تعابیری که از توحید در حاکمیت دارد، در این کتاب آمده‌است. به این نکته هم اشاره کنم که گاهی بعضی خیال می‌کنند که منظور سید قطب از لا حاکمیه الا لله، همان دیدگاه خوارج است که می‌گفتند لا حکم الا لله، ولی نظر ایشان این نیست. نظر ایشان این است که در رأس حکومت، باید فردی مأذون از طرف پیامبر باشد؛ کسی که خودش واقعاً فردی اسلامی باشد، نه این که اصلاً حکومت برای خدا باشد. نگاه آنارشیستی ندارد که بگوید هیچ حکومت نباشد. من سید محمد قطب را دیدم که روی ویلچری نشسته بود، تقریباً یک ساعت با ایشان در شهر مدینه نشست داشتیم. ایشان در نقد وهابیت درباری سخن می‌گفتند و مثال می‌زدند که در الجزایر شخصی کمربند انفجاری به خودش بسته و یک قبرستان را منفجر کرده است. این قبرها که کاری نمی‌کنند. ایشان می‌پرسید که هدف پیامبران چه بود؟ قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ»^۱ و در جمله بعد می‌فرماید: «وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۲. اجتناب از طاغوت وهابیان کجاست؟ اجتناب از طاغوت در نگاه سید قطب و برادرش، یعنی توحید قصور و مبارزه با قصرها.

این جریان هم به شدت در عربستان فعال است؛ به گونه‌ای که در دهه ۷۰ و ۸۰ ناامنی و بمب‌گذاری در عربستان زیاد شد. جریان قطبیه، جریان انقلابی است که شکل گرفته است. آنچه مانع شد که این جریان نظام عربستان را به هم بریزد، جنگ افغانستان بود. وقتی که کمونیست‌ها به افغانستان حمله کردند، آل سعود این‌گونه تبلیغات کرد که کمونیست‌ها کشور اسلامی را گرفتند. و یازده هزار نیرو را برای جنگ به افغانستان اعزام کرد. نسلی که در افغانستان به نام عرب‌افغان هست، کسانی هستند که ماهتیشان عرب است، ولی آن قدر در افغانستان ماندند که ملیت دو گانه پیدا کردند این جریان هنوز هم در عربستان فعال است.

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

بیراج منتظر
یعنی دولت آل سعود برای رهایی از درگیری با مخالفانش در داخل
که تفکرات سید قطب را داشتند، آنها را به بهانه جنگ با دشمنان اسلام به
خارج از عربستان متوجه می‌سازد؟

علیزاده موسوی: بله، امروز چرا در چپن وهابیت، جریانات وهابی را فعال کرده؟
چون می‌خواهند این جریان انقلابی را همچنان در خارج از کشور نگه دارند. می‌گویند
کمونیست‌ها چینی‌ها را از بین می‌برند. در آذربایجان شلوغ می‌کنند؛ چون می‌خواهند
همچنان از این شلوغی بهره ببرند. نمی‌گذارند بحران‌ها وارد کشور بشود. القاعده
ابزاری است برای هدایت بحران به خارج از عربستان. آمریکا می‌تواند اسامه و القاعده
را از بین ببرد؟ چرا این کار را نمی‌کند؟ چون می‌دانند اگر این جریان از بین برود، دیگر
تمام نگاه‌ها به داخل عربستان بر می‌گردد. همه می‌فهمند که آل سعود و وهابیت
درباری چه می‌کند، اخوانی‌ها چه می‌کنند؟
جریان قطبیه، هم با جریان اخوانی به شدت مخالف است و هم با جریان ملکیه؛
چون معتقد است آنها به صاحبان قصرها و به فراعنه خدمت می‌کنند.

♦ جریان تکفیری

بیراج منتظر
بعد از جریان‌های ملکیه و اخوان و قطبیه، چه جریان دیگری در
وهابیت شکل گرفته است؟

علیزاده موسوی: گرایش دیگری که وجود دارد، گرایش تکفیری است؛ متأسفانه
این نگاه به وجود آمده که گاهی به سلفی‌گری تکفیری، جهادی گفته می‌شود. باز باید
بین اینها تفکیک قائل بشویم. سلفی‌گری جهادی به نوعی ریشه در مصر دارد. اصلاً
اندیشه جهاد از مصر شروع می‌شود از سید قطب، بعد عبدالسلام فرج کتابی نوشت
تحت عنوان الفریضة الغائبة و بحث جهاد از آنجا شروع شد، اما متأسفانه مفهوم جهاد
را وهابی‌ها برای خودشان مصادره کردند که خود را سلفی‌گری جهادی نامیدند. چرا؟
چون وقتی مفهوم جهاد در اندیشه سید قطب و بعد از او عبدالسلام فرج و گروه‌های
جهادی دیگر مطرح شد، لبه تیز دشمنی‌شان آمریکا، اسرائیل، انگلیس و کشورهای از

این قبیل است. هیچ‌گاه اندیشه سید قطب و امثال او این نبود که علیه جهان اسلام شمشیر بکشند و نمی‌خواستند جهاد را فرقه‌ای مذهبی قرار دهند. شما می‌بینید که قطبیه با سردمداران سرسپرده کشورها مانند انور سادات مبارزه می‌کرد، اما به شیعیان مصر کاری نداشت. اما سلفی‌گری تکفیری علیه شیعیان شمشیر می‌کشد و برای آنکه به فعالیت‌های خودش مشروعیت بدهد، اسم این‌گرایش را سلفی‌گری جهادی گذاشته‌اند. سلفی‌گری تکفیری رسماً با حربه تکفیر، شمشیر را در میان خود مسلمان‌ها قرار داد و در میان خود مسلمان‌ها کشت و کشتار می‌کند. نماد اصلی سلفی‌گری تکفیری در القاعده شکل گرفت. رهبر القاعده جزء خانواده‌های مرفه سعودی است. پس ریشه در خود عربستان دارد. این سلفی‌گری تکفیری که به مسامحه جهادی گفته می‌شود، این هم با درباری‌ها مخالف است؛ هرچند با شیعه هم بد هستند.

سپهرالاح می‌توان وهابیت تکفیری را عصاره‌ای از وهابیت ملکیه و قطبیه دانست؟
علیزاده موسوی: بله، به عبارت دیگر، سلفی‌گری تکفیری از یک طرف، از طرف انقلابی‌ها و جریان قطبیه تأثیر پذیرفته و از طرف دیگر، معتقد به اندیشه‌های خود محمد بن عبدالوهاب است و با هم تلفیق شدن اینها، معجونی به نام سلفی‌گری تکفیری درآمده است.

سپهرالاح آیا صحیح است که جنگ افغانستان را محل به وجود آمدن وهابیت تکفیری قلمداد کنیم؟

علیزاده موسوی: بله، در جنگ افغانستان ما شاهد سه ضلع هستیم که یک مثلث را تشکیل می‌دهند و در قضیه افغانستان دخیل هستند. اولین ضلع آمریکا است. آمریکا چرا در جنگ افغانستان حضور پیدا کرد؟ چون می‌خواهد از گسترش کمونیست‌ها جلوگیری کند. دومین ضلع عربستان سعودی است، چرا؟ چون همان‌طور که عرض کردم، می‌خواهد انتقال بحران بدهد و سر انقلابیون را در آنجا گرم کند. گروه سوم که در افغانستان فعال است، خود پاکستان است؛ چون پاکستان از طرفی به آمریکا وابسته است و از طرفی دیگر، همین عرق مذهبی در گرایش‌های دیوبندیه

پاکستان نیز خیلی فعال است. این سه عنصر دست به دست هم داده‌اند و چیزی به عنوان طالبان و القاعده بوجود آمده است. در جنگ افغانستان اینها خیلی مورد توجه جهان اسلام بودند. جهان اسلام می‌پنداشت اینها در مقابل کمونیست‌ها می‌جنگند، اما وقتی جنگ افغانستان تمام شد، علی‌رغم اینکه با آمریکا می‌جنگند، شروع به جنگیدن با فرقه‌های اسلامی دیگر می‌کنند و همین امر جایگاه اینها را در جهان اسلام تنزل داده است. یکی - دو دهه پیش، این نگرانی وجود داشت که بیداری اسلامی به دست سلفی‌های تکفیری بیفتد و از مسیر اصلی منحرف بشود، اما امروز دیگر این نگرانی وجود ندارد؛ چون دیگر وهابیت تکفیری جایگاهی در جهان اسلام ندارد. در حقیقت اینها به اسلام‌هراسی در جهان دامن زدند. ابومصعب زرقابی وارد عراق شد تا به قول خودش با صلیبیون بجنگد، اما با شیعیان و اهل سنت جنگید. آنها به گونه‌ای عمل کردند که در عراق، الجزایر، در مترو اسپانیا و مناطق مختلف دنیا اعمالی انجام دادند که بهانه به دست دشمن دادند تا دشمنان با اسلام مبارزه کنند. بوش گفت جنگ‌های صلیبی با اسلام آغاز شده است. در بُعد داخلی هم مسلمانان را از خودشان مأیوس کردند.

اما امروزه نه تنها جریان سلفی‌گری تکفیری، بلکه جریان ملکیه با فعالیت‌هایی که داشته، جایگاهش را در جهان از دست داده است. چرا؟ چون ارگانی که به جریان الرابطة الاسلامیه وابسته است، که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ میلادی و حتی در دهه آخر سده اخیر جایگاه نسبتاً خوبی داشت و در کشورهای آفریقایی بیمارستان ساخت، اما رفته رفته کشورهای آفریقایی متوجه شدند که الرابطة الاسلامیه بیمارستان می‌سازد و در کنار آن یک مدرسه هم می‌سازد که در آنها تکفیری تربیت می‌کند و اینها امنیت جامعه را به هم می‌ریزند. امروز حتی کشورهای آفریقایی که آن قدر نیازمند هستند، الرابطة الاسلامیه را به کشور خود راه نمی‌دهند. تمام دفاتر اینها در کشورهای آفریقایی در حال بسته شدن است. در کشور پاکستان در شهر اسلام آباد دانشگاهی را تحت عنوان دانشگاه بین الملل اسلامی ساختند که امروز پاکستان نمی‌داند با این دانشگاه چه کند. از یک طرف، از این دانشگاه سلفی تکفیری بیرون

می‌آید و از طرف دیگر، اگر این دانشگاه را ببندد، بسیاری از کمک‌های عربستان به پاکستان قطع می‌شود. اما در بسیاری از کشورها دفاتر آنها را بستند؛ چون دیدند آنها به کشت و کشتار و تبلیغات سوء دست می‌زنند. به هر حال فعالیت‌های آنها در جهان اسلام باعث شده یک نوع وهابی‌هراسی در کل مسلمان‌ها شکل بگیرد و به وجود آید؛ یعنی در نهایت وهابیت بدنام می‌شود، نه اسلام؛ چون دنیای اسلام به ماهیت این فرقه پی‌برده است.

◆ نوسلفیان

سیرالمنیر
آیا در میان وهابیت جریانی هم وجود دارد که اصلاح طلب باشد و از این افراط موجود در وهابیت بیزار باشد؟

علیزاده موسوی: بله، جریانی است تحت عنوان نوسلفیان. همان‌طور که از اسمشان پیداست، از یک طرف، سلفی‌اند و از طرف دیگر، عقاید جدیدی دارند که اینها را نو سلفی کرده. اینها از حیث اعتقاد این گونه‌اند که از یک طرف، پای‌بند به عقاید وهابیت هستند و از طرف دیگر، می‌خواهند از مظاهر تمدن و مظاهر مدرنیته هم استفاده بکنند. بنابراین نظام پادشاهی را نقد می‌کنند. معتقدند که نظام حداقل باید مشروطه باشد، باید دموکراسی در جامعه باشد، حقوق شهروندی را نقد می‌کنند و می‌گویند حقوق شهروندی در جامعه ما نیست، آزادی مطبوعات را مطرح می‌کنند، بعضی از گرایش‌های تکفیری تند وهابی را مورد انتقاد قرار می‌دهند می‌گویند چرا ما همه را باید تکفیر بکنیم؟ چرا ما باید این دیدگاه‌ها را داشته باشیم؟ این برای جامعه عربستان خیلی مهم و تاثیرگذار است. نوسلفی‌ها در بدنه و گاهی در لجنة العلماء یا هیئت کبار هستند. من در سفری که تابستان امسال به مکه داشتم، پیش یکی از علمای هیئت کبار العلماء رفتم. توقع داشتم که با کسی دیدار کنم که ریش بلند داشته باشد و خیلی متعصب باشد، اما با فردی ملاقات کردیم که ریش خود را تراشیده بود و یکی از اعضای هیئت کبار العلماء عربستان بود و دکترای فقه از دانشگاه مدینه داشت. وقتی که اظهار تعجب کردیم که چگونه کسی با این شمایل، جزء هیئت کبار العلماء است،

حرفی زد که نشان می‌دهد که بین دولت و جریان ملکیه چقدر اختلاف هست. گفت: دولت مجبور است که اینها را تحمل کند. بعد پرسیدم نظر ایشان درباره فتوای هدم حرمین عسکریین چیست؟ گفت اینها دیوانه بودند که این فتوا را دادند. سپس از برخوردهای خودش با چهره‌های تند و افراطی وهابی نقل کرد که خیلی جالب بود. بعد پرسیدم آیا تنها شما این اندیشه را دارید؟ گفت: نه، امثال من زیادند. اینها نشان می‌دهد که از درون، انشعابات و اختلافات دارد فعال می‌شود.

سراج مؤلفان چه کسانی هستند، چه تفکراتی دارند و چگونه به‌وجود آمدند؟
علیزاده موسوی: اگر ما بخواهیم نقطه آغازی برای اندیشه نوسلفی ذکر کنیم، باید نقطه آغاز را زمان حمله آمریکا به عراق در جنگ خلیج فارس بدانیم. وقتی که پایگاه نظامی آمریکا در عربستان ایجاد شد، بین علمای وهابی اختلاف افتاد که چگونه در سرزمین مقدس اسلامی آمریکا پایگاه نظامی زده است و از این پایگاه به کشور اسلامی دیگر حمله می‌کند و کشت و کشتار می‌کند؟ جریان ملکیه به داد دولت آل سعود رسید رسماً اعلام کرد آمریکایی‌ها می‌توانند در عربستان پایگاه بزنند. در مقابل جریان ملکیه، نوسلفیان ظهور کردند و گفتند نمی‌توان در جامعه اسلامی به آمریکایی‌ها اجازه داد که پایگاه بزنند. از همین زمان می‌بینیم که چند نامه بسیار تند به هیئت کبار العلما و به دولت می‌نویسند و به شدت با دولت مخالفت می‌کنند. در سال ۱۹۳۳م هم کمیته‌ای درست کردند تحت عنوان کمیته دفاع از حقوق مشروع. وقتی این کمیته به وجود آمد، دولت به شدت با اینها مقابله کرد و اینها را دستگیر کرد و تعدادی از اینها فرار کردند و به خارج از کشور رفتند و چند نفر از اینها توبه کردند جالب اینکه در این کمیته دفاع از حقوق مشروع، بعضی از شخصیت‌های سلفی تند مانند بن جبرین حضور داشتند.^۱

۱. ر.ک: اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی، ص ۱۱۶.

چه شخصیت‌ها و چهره‌هایی در میان نوسلفیان قرار دارند؟

علیزاده موسوی: چهره‌های سرشناسی از دل این جریان درآمدند؛ مانند مسعری، التوجیری، الرشودی حتی سفر الحوالی. این چهره‌ها، چهره‌های تأثیرگذاری در جامعه عربستان هستند، از افراد معمولی نیستند. سلمان العوده یک شخصیت علمی عربستان است و کتابی به نام *صفت العربیة* نوشته که در آن به شدت به وهابیت حمله کرده است. علیه این کتاب، کتاب‌های زیادی نوشته‌اند و ایشان هم هنوز به شدت پای دیدگاه‌های خودش ایستاده است. یک گرایش بسیار فعال از این نوع سلفیان هم امروز در لندن و بر ضد دولت کار می‌کنند و مجله تهیه می‌کنند و می‌فرستند و قائل به تغییر هستند. نگاه اینها به شیعه نسبتاً معتدل است. من جمله‌ای از مسعری اخیراً دیدم که نوشته بود که با این اندیشه‌های وهابیت بخش عمده‌ای از مسلمان‌ها کافر شمرده می‌شوند و به نظر من این دیدگاه درست نیست و باید در اندیشه‌های خودمان تغییر و تحول ایجاد کنیم. این گونه سخنان نشانه تغییر و تحول اساسی داخل جامعه عربستان است. اگر بتوان با اینها تعامل کرد اهل بحث و مناظره‌اند و دیدگاه‌های تکفیری صرف را که جزء مبانی وهابیت است، کنار گذاشته‌اند و حاضر به تعامل شده‌اند. به همین جهت در ابتدا عرض کردم که وهابیت را باید ما کالبد شکافی کنیم و با هر جریانی مثل خودش برخورد بکنیم. باید جریان‌ها را بشناسیم و با توجه به این شناخت، پیش برویم.

دیدگاه نوسلفیان در مورد شخص محمد بن عبدالوهاب چیست؟

علیزاده موسوی: محمد بن عبدالوهاب را قبول دارند، اما قائل به تعدیل هستند. همان بحث توحید الوهی را می‌پذیرند، اما می‌گویند چنین نیست که ما به دلیل قرائتی که از توحید داریم، همه مسلمان‌ها را کافر بشماریم. اخیراً همایشی در ریاض برگزار کردند تحت عنوان جایگاه تکفیر در اندیشه اسلامی. آقای عبدالعزیز آل شیخ که الان رئیس هیئت کبار العلماست، در پیامی به این همایش، تکفیر را محکوم کرد. به نظرم می‌رسد علت اساسی این محکوم کردن این بود که اینها می‌ترسیدند در جریان بیداری اسلامی چندان نتوانند حضور فعال پیدا بکنند. می‌خواهند خودشان را با جهان اسلام کمی هماهنگ نشان بدهند.

♦ جریان سکولار

سیرالغ
منیر
فرقه پردازد؟
آیا در عربستان جریانی غیر از وهابیت وجود دارد که به مقابله با این

علیزاده موسوی: جریان سکولار هم یکی از گروه‌ها و جریان‌های فعال در عربستان هستند که دیدگاه‌های لیبرالی دارند. در یک تقسیم کلان، در عربستان دو جریان سکولار و جریان مذهبی وجود دارد. جریان‌های مذهبی همین مواردی بودند که گفتیم، اما در حوزه جریان‌های سکولار، دو جریان اساسی هست: یکی جریان لیبرال مخالف با دولت که سائیتی دارند که به نام: «اللیبرالیة فی السعودیة». چهره‌های سرشناسی دارند و قائل‌اند که جامعه باید جامعه‌ای آزاد مانند غرب باشد. معتقدند که بسیاری از حقوق در عربستان نفی شده است؛ مثلاً چرا زن نباید شناسنامه داشته باشد؟ چرا گواهی‌نامه نتواند بگیرد؟ چرا نتواند رانندگی بکنند؟ چرا آزادی مطبوعات کامل نباشد؟ اینها چون وضعیت مالی نسبتاً خوبی در عربستان دارند، و در آمریکا و انگلیس تحصیل می‌کنند، چنین دیدگاه‌هایی دارند. نسبتاً فعال هستند و تمام پست‌های تخصصی عربستان در دست اینهاست، در مخابرات و در صدا و سیما فعال‌اند در شبکه العربیه و ام بی سی که وابسته به عربستان هستند، این چهره‌ها بیشتر نمود دارند.

جریان سکولار بعدی، خود جریان دولت است. آقای ناصر السعید کتاب خوبی در باب دولت عربستان نوشته و نقد کرده که کشته شد. ایشان کتابی دارد تحت عنوان تاریخ آل سعود. در این کتاب به شدت از مفاسد و مشکلات این خاندان انتقاد می‌کند، می‌گوید اینها ادعای اسلام می‌کنند، اما مسلمان نیستند. من با یکی از علمای وهابی در عربستان دیدار داشتم، به ایشان گفتم وضعیت دولت چگونه است؟ گفت: آقای امیرعبدالله اگر لازم باشد برای حفظ حکومت بگوید خدا نیست، این را می‌گوید. گفتم: شما چطور همکاری می‌کنید؟ گفت: اگر ما همکاری نکنیم، وهابیت از بین می‌رود؛ یعنی اگر آل سعود نابود شود، وهابیت از بین می‌رود. آقای ناصر السعید کتاب دیگری هم دارد تحت عنوان نهایة الطاغیة. در این کتاب عنوانی به نام المشایخ هست که به

معرفی مشایخ اینها پرداخته است. اشعاری گفته و بعد کاریکاتورهایی را زیر این اشعار کشیده که نشان می‌دهد پادشاه خودش نشسته و فیلم‌های فلان نگاه می‌کند، و اینها نشسته‌اند و برای خودشان فتوا می‌نویسند؛ یعنی هیچ ربطی به هم ندارند. یا در کتاب *ثلاثة كتب في كتاب واحد* مفصل به این مباحث پرداخته که چگونه از این طرف می‌گویند خادم الحرمين الشريفین و از طرف دیگر عکس‌هایی می‌بینید که آقای فهد در کنار ملکه الیزابت انگلستان ایستاده و با کارتر عکس گرفته و دست داده و هیچ مشکلی ندارد. عکسی که بسیار جنجال ایجاد کرد، عکسی بود که فهد با کارتر در حال مشروب خوردن گرفته بود.

خب، این جریان تضاد اساسی ایجاد می‌کند و در خود دولت هم ما شاهد شکافی بین اینها هستیم. در واقع در درون دولت جریانی به نام جریان سلطان هست که وابسته به امیر عبدالله است این جریان کاملاً سکولار است و در مقابل، جریانی دیگر در درون خاندان سلطنتی است که نایف آن را نمایندگی می‌کند. این جریان هم مقید به وهابیت است، اما نه از این حیث که او واقعاً فردی مذهبی است، بلکه چون حفظ و قوام آل سعود را در حمایت از وهابیت می‌داند. گرایش‌های ضد شیعی در اندیشه نایف وجود دارد، بر خلاف اندیشه امیرعبدالله که به این شدت نبود.

در مجموع، حتی در نظام حاکم، در بین شاهزادگان - که گفته‌اند از خاندان آل سعود شش هزار شاهزاده وجود دارد - اختلافات تند و شدیدی هست.

◆ شیعه در عربستان

سراج
منبر
شیعیان در عربستان از چه جایگاهی برخوردارند و چه ویژگی‌هایی دارند؟
علیزاده موسوی: شیعه را هم ما باید یکی از متغیرهای اساسی در فضای عربستان بر ضد وهابیت بدانیم. قریب به سه میلیون شیعه در عربستان وجود دارد. ویژگی شیعه عربستان این است که با شیعه‌های افغانستان و جاهای دیگر متفاوت است. شیعه عربستان همیشه در حصار بوده و برای اینکه ماهیت خودش را حفظ کند، مجبور بوده که مبارزه بکند. مبارزه‌اش در چند عرصه بوده که یکی عرصه علمی است.

شیعه عربستانی در پاسخ به شبهات کاملاً مسلط است. توسل، شفاعت، زیارت، بنا بر قبور، و شدّ الرجال را به آسانی می‌تواند توضیح بدهد و تحلیل کند؛ چون می‌خواهد در جامعه عربستان هضم نشود. پس در بُعد مبانی شیعه، کاملاً مسلط هستند. ویژگی دیگر شیعه عربستان این است که مبارزه‌جو است؛ یعنی با وجود فشارها، وجود دارد و این شیعه الآن دارد می‌درخشد و فعال است.

♦ وهابیت و بیداری اسلامی

بیراج منیر
وهابیت در جریان بیداری اسلامی چیست؟

علیزاده موسوی: نماد وهابیت تقریباً همان جریان ملکیه است و منافع ملکیه با آل سعود گره خورده است. ماهیت جریان‌هایی که در کشورهای اسلامی اعم از تونس، یمن، لیبی، مصر و ... شکل گرفته، ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری است و نماد اصلی دیکتاتوری در عربستان سعودی است. پس شکی در این باقی نمی‌ماند که دولت عربستان موافق از بین رفتن حسنی مبارک نبود. از علی عبدالله صالح نیز به شدت حمایت کردند. جریان ملکیه وابسته به دولت است و مسلماً با این انقلاب‌ها موافق نیست. بنابراین درباره قضایای مصر فتوا می‌دهند که هر گونه مخالفت با دولت مصر، حرام است و جایز نیست. درباره یمن همین فتوا را دارند. ماهیت این بیداری اسلامی سلفی نیست؛ چون عرض کردم که سلفی‌گری تکفیری بعد از این وهابیت هراسی که در دنیا به وجود آمده، به شدت رو به خاموشی رفت. در کشوری مثل مصر که الأزهر گرایشی به شدت ضد وهابی دارد، امکان ندارد وهابیت بتواند بروز خارجی پیدا بکند. از این رو، نگاهشان به این جریان‌ها، نگاه کاملاً منفی است، اما به دنبال تصدیر هستند؛ یعنی وقتی دیدند که بیداری اسلامی به نتیجه رسید، در مصر فعال شدند و امروز دارند فعالیت می‌کنند. نه تنها در برابر شیعیان بلکه در برابر قرامطه در مصر، به شدت موضع‌گیری و بلوا ایجاد می‌کنند. اینها نشانه این واقعیت است که اینها هم مثل آمریکا و سایرین وقتی که دیگر نتوانستند کاری انجام بدهند، عملاً مجبور شدند انقلاب‌ها را به نفع خودشان صادره و این فضا را ایجاد بکنند.

سیرالمنهج الان ما در مصر شاهد سه حزب هستیم که با نام سلفی فعالیت می‌کنند: حزب النور، حزب الفضیله و حزب الاصاله. این سه حزب وابسته به کدام گرایش سلفی هستند و چه جایگاهی در مصر دارند؟

علیزاده موسوی: واقعیت این است که درست نیست ماهیت این سه حزب را کاملاً به معنای سلفی وهابی بدانیم. خود سید قطب چهره سلفی است، اما ماهیت سلفی‌اش، چنان که خدمت شما عرض کردم، باز گشت به صدر اسلام است، اما ماهیت نگاهش فرقه‌گرایانه نیست. در این گرایش‌ها هم درست است که ما گاهی اندیشه‌های سلفی را می‌بینیم، اما این اندیشه‌های سلفی به این جهت است که مفهوم سلف، مفهوم پسندیده‌ای است. اینها برداشت نادرستی کرده‌اند که می‌گویند سلفی‌گری سه قرن اولیه اسلام است و به حدیث «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ...» استناد می‌کنند؛ در حالی که سلف مفهوم خیلی زیبایی است.

در مصر نیز در میان خود اخوان المسلمین هم دو - سه گرایش می‌بینیم؛ مثلاً مهدی العاکف آیا سلفی است؟ اصلاً سلفی نیست. گرایش کمی هم به جمهوری اسلامی دارد. در داخل اخوان دو گرایش هست: گرایش سلفی، و گرایش غیر سلفی. الازهر دیدگاه‌هایی داشته است و همایش‌هایی بر ضد وهابیت برگزار کرده است و شخصیت‌هایی که در الازهر وجود داشته‌اند، مانند محمد عبده، شیخ محمود شلتوت، مراغی و چهره‌هایی این‌گونه، ضد اندیشه‌های وهابی بوده‌اند. حتی خود رشید رضا را که گرایش به وهابیت داشت، اما باز هم دیدگاه عقل‌گرایانه در اندیشه رشید رضا خیلی بیشتر از محمد بن عبدالوهاب و سایرین است.

بنابراین به نظر می‌رسد که امروز مصر به بلوغ سیاسی و دینی‌ای رسیده که امکان اینکه سلفی‌های وهابی عنان را در مصر در دست بگیرند، وجود ندارد. البته تمام تلاش خود را به کار بسته‌اند، اما موفق نبوده‌اند. یمن نزدیک خود عربستان است. چقدر در آن موفق بودند؟ وهابیت در یمن خیلی محدود است. در مصر هم فضائی حاکم است که از ابتدا روحیه انقلابی داشته است و جالب اینکه نواب صفوی به مصر می‌رود آقای فتحی بکش می‌گوید من دیدم که نواب را روی دست بلند کردند و بردند. وقتی از

دنیا رفت، اخوان المسلمین ویژه‌نامه‌ای مخصوص نواب صفوی منتشر کرد که نواب صفوی چه جایگاه والایی داشت، چه مبارز نستوهی بود.

ویژگی دیگری که در مصر وجود دارد، این است که در مصر شاهد وجود مجمع التقریب هستیم که نکته مهمی است. این است که می‌بینید سلفی‌ها این قدر روی مصر سرمایه گذاری می‌کنند. کتاب *مختصر النافع و مجمع البیان* در الأزهر مصر چاپ شد. اینها خیلی مهم است. اگر ما از این شرایط استفاده نکنیم، خیلی پیش خواهیم رفت، چه در یمن که حوثی‌ها هستند و چه در مصر که زمینه تقریبی وجود دارد، چه در بحرین، چه در تونس که حزب النهضه به قدرت رسید. درست است آقای راشد الغنوشی مواضعی دارد، ولی کسی است که کتاب حرکت امام خمینی و تجدید حیات اسلام را نوشت. اولین کسی است که در مورد امام و انقلاب اسلامی مطلب نوشت. اینکه شما می‌بینید در این شرایط این قدر فشار علیه ایران زیاد شده و عربستان سعودی رسماً دست در دست آمریکا گذاشته و فضای ضد شیعه ایجاد می‌کنند، آن است که کاملاً احساس کرده‌اند که اندیشه شیعی در جهان اسلام رفته رفته حرف اول را می‌زند. جالب این است که جوزف نای وقتی کتاب قدرت نرم را می‌نویسد، می‌گوید که قدرت نرم را از شیعه یاد بگیرید؛ چون تمام عرب‌ها سال ۱۹۷۳ در جنگ آخر اعراب و اسرائیل در مقابل اسرائیل شکست خوردند اما یک اقلیت کوچکی به نام حزب الله که ۳۳ روز در مقابل اسرائیل ایستاد و از آسمان و زمین و دریا به آن حمله شد، توانست مقاومت کند. اندیشه این شیعه چیست که توانست مقاومت کند، اما آنها نتوانستند؟ در ایام جنگ ۳۳ روزه، بیشترین مراجعه به فضای مجازی اینترنت این بوده که ببینند شیعه چیست اینها نکات مهمی است که واقعاً انسان احساس می‌کند فضا به گونه‌ای است که دنیا در جهت اندیشه شیعی قدم بر می‌دارد: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ...﴾^۱ در حال به ثمر رسیدن است.

◆ نتیجه‌گیری

سیراج منبج
نتیجه مهمی که از بحث جریان شناسی وهابیت به دست می‌آید، چیست؟
علیزاده موسوی: با توجه به آنچه گفتیم، ما باید دقیق عمل بکنیم و باید بتوانیم با هر جریانی با توجه به ویژگی‌های خودش برخورد کنیم و همه را یک کاسه نکنیم. نباید به گونه‌ای عمل کنیم که آنها را علیه خود هماهنگ سازیم. این موجب خواهد شد که بسیار موفق‌تر عمل کنیم.

نکته بعد اینکه با توجه به تعارضاتی که امروز در دل خود وهابیت و حتی در خود آل سعود وجود دارد، به نظر من به زودی اندیشه وهابیت افراطی فروپاشیده می‌شود یا اگر قرائتی از وهابیت بماند، قرائتی است که ماهیتاً با قرائت حاضر آن کاملاً در تضاد و تناقض باشد. امیدواریم این اتفاق با عملکرد ما و با فضایی که امروز در عربستان وجود دارد، خیلی زود به وقوع بپیوندد.

گزارش‌ها

- ✓ سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۲)
- ✓ کتاب‌شناسی شفاعت
- ✓ پاسخ‌گویی مجازی
- ✓ پرسش و پاسخ



سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در تفکر و مابیت (۲)

کتاب وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی

* مهدی فرمانیان



در طول تاریخ مسلمانان به پیروی از سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابه به ایشان توسل می‌جستند و سفر برای زیارت قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از مستحبات مؤکد می‌دانستند، صحابه دیده بودند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نابینا راه توسل جستن به ایشان را آموخت و درباره زیارت قبر خویش فرمود: «من زار قبری و جبت له شفاعتی»، اما در قرن هشتم فردی از حنبلیان به نام ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) با تفسیر به رأی این اعمال را از مصادیق شرک دانست.

علمای اهل سنت در طول شش قرن گذشته، آثار فراوانی در نقد آن نوشتند. کتاب *شفاء السقام سبکی* یکی از بهترین نقدهایی است که در شماره قبل گزارشی از آن را خدمت خوانندگان ارائه دادیم. یکی دیگر از این آثار کتاب *معروف و فاء الوفاء* باخبار *دارالمصطفی* است که در این شماره به وصف آن می‌پردازیم.

از همان قرون نخستین اسلامی، دانشمندان مسلمان درباره سیره و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست به تألیف زده و آثار متنوعی در این زمینه به یادگار گذاشته‌اند؛ از جمله در وصف مدینه و فضایل آن؛ کتاب *وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی* نوشته علامه نور الدین علی بن احمد سمهودی شافعی یکی از آثار ارزشمند علمای اهل سنت در تاریخ مدینه است. ایشان در پی درخواست برخی از بزرگان مبنی بر نگارش کتابی درباره تاریخ مدینه و احوال حجره شریفه، کتاب یاد شده را تصنیف و آن را به هشت باب تقسیم کرد و باب هشتم را به زیارت پیامبر ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختصاص داد. وی درباره این باب می‌نویسد:

و هذا الباب و إن كان من حقّه التقديم، لكنّه لما كان كنتیجة الكتاب
و مقدّماته... ما تقدّمه من الأبواب ختمت به أقسامه، لیكون المسک

ختامه و سرّ الوجود تمامه و تفاولا بأن يفتح لي به ثمانية أبواب

الجنة... (ج ۱، ص ۸)

علامه سمهودی باب اول را به نام‌های شهر مدینه اختصاص داده و در باب دوم به فضایل و احکام آن پرداخته و عظمت مدینه النبی را نسبت به دیگر شهرها نشان داده و بیان داشته است که به خاک و خرمای شهر مدینه می‌توان استشفا و طلب شفاعت کرد و از کتاب الوفاء ابن جوزی نقل می‌کند که: «غبار المدینه شفاء الجذام»، و از جامع الأصول ابن اثیر نقل می‌کند که حضرت رسول ﷺ فرمود: «و الذي نفسي بيده إن في غبارها شفاء من كل داء» (ج ۱، ص ۶۷).

سمهودی باب سوم این کتاب را به تاریخ مدینه از دوران حضرت رسول ﷺ اختصاص داده است.

باب چهارم درباره مسجد النبی ﷺ است که به تحولات تاریخی و توسعه این مسجد در طول تاریخ پرداخته است.

باب پنجم به دیگر مساجد و مکان‌های مورد احترام مدینه اختصاص دارد.

سمهودی در باب ششم به مساجد در راه مدینه و مکه و چاه‌های مدینه و در باب هفتم به اماکن اطراف مدینه و اعتبار تاریخی و دینی آنها پرداخته است.

و باب هشتم را به زیارت قبر حضرت رسول اکرم ﷺ اختصاص داده است.

این کتاب در چهار جزء و در دو مجلد به همت محمد محیی الدین عبدالحمید تصحیح شده و انتشارات دار إحياء التراث العربی در بیروت در سال ۱۴۰۴ ق (چاپ چهارم) آن را به چاپ رسانده است. درخور ذکر است که باب هشتم کتاب از صفحه ۱۳۳۶ تا صفحه ۱۴۳۲ به زیارت قبور اختصاص داده شده که این مقاله گزارشی از باب هشتم کتاب است.

◆ سمهودی کیست؟

سید نور الدین ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد از نوادگان امام حسن مجتبیٰ (ع) در ماه صفر سال ۸۴۴ ق در شهر سمهود مصر به دنیا آمد. پدر وی از فقهای معروف

شافعی مذهب آن سامان بود. وی در سال ۸۵۳ ق همراه پدر برای تحصیل به قاهره رفت و سپس به عراق عزیمت کرد و در آنجا به سلک صوفیان درآمد. در سال ۸۶۰ ق به حج رفت و در مدینه ساکن شد. در سال ۸۸۴ ق با سلطان قاتیبای مصر درباره تعمیر مسجد النبی ﷺ به گفتگو پرداخت و از لزوم بازسازی مسجد النبی ﷺ سخن به میان آورد (ص ۶۱۷).

در سال ۸۸۶ ق در مدینه به تدریس و تألیف مشغول بود که در همین زمان کتاب *وفاء الوفاء* را به رشته تحریر درآورد.

در رمضان ۸۸۶ ق هنگامی که سمهودی در راه مکه بود، مسجد النبی ﷺ بر اثر صاعقه دچار آتش‌سوزی شد و بخش اعظم سقف آن که از چوب ساخته شده بود، در آتش سوخت و تنها قبر مطهر نبوی ﷺ و قبّه آن از آتش در امان ماند.^۱ سمهودی بعد از بازگشت از مکه و مصر در سال ۸۹۰ ق واقعه آتش‌سوزی را به کتابش اضافه کرد (ص ۶۳۳ - ۶۴۷).

بعد از شانزده سال دوری از وطن، سمهودی از راه مکه برای دیدن مادرش به مصر رفت (ص ۶۴۱) و از سوی سلطان قاتیبای، سلطان وقت مصر، مسئول بازسازی کتابخانه‌های مسجد النبی ﷺ گردید. وی در سال ۸۹۰ ق به مدینه آمد و به تدریس و تألیف پرداخت.^۲

از آثار وی به غیر از *وفاء الوفاء*، کتاب معروف *جواهر العقدین فی فضل الشرفین*

است که در سال ۱۴۲۴ ق در دارالکتب العلمیة بیروت به چاپ رسیده است.

سمهودی بعد از سال‌ها تلاش در راه تدریس و تألیف در ذی قعدة ۹۱۱ ق، در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع نزدیک قبر مالک بن انس رهبر مالکیان به خاک سپرده شد.

۱. درباره گزارشی از آتش‌سوزی مسجد نبوی ﷺ ر.ک: *مقالات تاریخی*، رسول جعفریان، دفتر اول، ص ۴۰۱-۴۱۱.

۲. ر.ک: *دائرة المعارف الإسلامیة*، ج ۱۲، ص ۲۱۰-۲۱۱، مدخل السمهودی.

♦ دیدگاه‌های سمهودی

۱. زیارت قبر پیامبر ﷺ

سمهودی باب هشتم کتاب خود را به چهار فصل تقسیم کرده و فصل اول آن را به احادیث زیارت اختصاص داده است. وی از دار قطنی و بیهقی نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «من زار قبري وجبت له شفاعتي» و در ادامه به پیروی از سبکی در *شفاء السقام*، بسیاری از عبارات سبکی را در اینجا نقل می‌کند (ص ۱۳۳۷-۱۳۴۰). سمهودی احادیث دیگری در فضیلت زیارت قبر پیامبر ﷺ نقل می‌کند که عبارت است از: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»؛ «من جائي زائراً لا تحمله حاجة إلا زيارتي كان حقاً على أن أكون له شافعاً يوم القيامة»؛ «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي»؛ «من حجّ البيت و لم يزرني فقد جفاني» (ص ۱۳۳۹-۱۳۴۴). ایشان در اغلب موارد به سند حدیث توجه تام دارد و نکاتی را متذکر می‌شود، اما اکثر مطالب وی در باب اسناد روایات برگرفته از *شفاء السقام* سبکی است و در مورد متعدد با «قال السبكي»؛ مطلب را تأیید می‌کند.

در مجموع سمهودی در فصل اول هفده روایت را ذکر کرده که در برخی موارد می‌نویسد: «و لم يذكر السبكي» یعنی این روایت را سبکی در *شفاء السقام* ذکر نکرده است، اما سمهودی از دیگر منابع مورد اعتماد اهل سنت آن را نقل کرده است (ص ۱۳۴۷).

۲. حیات برزخی

علامه سمهودی فصل دوم از باب هشتم را به حیات پیامبر ﷺ در قبر و مشروعیت سفر برای زیارت اختصاص داده و روایتی به سند صحیح از ابوداود نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «ما من أحدٍ سلّم عليّ إلا ردّ الله عليّ رُوحه حتى أُرَدّ عليه السلام». در روایت ابن قدامه از احمد بن حنبل نیز آمده: «ما من أحدٍ يسلم عليّ عند قبري...» که نشان از فضیلت خاص سلام در نزد قبر پیامبر ﷺ دارد.

سمهودی می گوید که احادیث سلام به پیامبر ﷺ بسیار فراوان و با اسناد صحیح می باشند (ص ۱۳۵۰) همچنین متذکر می شود: در آینده نیز احادیث دیگری در این زمینه برای شما نقل می کنیم. این روایات نشان می دهند پیامبر اکرم ﷺ سلام کسانی را که در نزد قبرش به او سلام می کند، بی واسطه می شنود و جواب سلام کننده را می دهد. بنابراین اگر کسی تمام مال دنیا را صرف کند تا نزد قبر پیامبر ﷺ آید و به پیامبر ﷺ سلام دهد، تا حضرت ختمی مرتبت ﷺ جواب سلام او را دهد، مالش را در راه صحیحی صرف کرده است (ص ۱۳۵۱).

ایشان در استدلالی زیبا می نویسد:

و آثار در این باره زیاد است. ابن تیمیه در کتاب *اقتضاء الصراط المستقیم* - همچنان که ابن عبدالهادی از ابن تیمیه نقل کرده - گفته است که: «شهدا بلکه تمام مؤمنین زمانی که زائری آنان را زیارت می کند و به آن مرده سلام می دهد، فرد سلام دهنده را می شناسند و جواب آن را می دهند». پس اگر این وصف حال آحاد مؤمنین است، پس چگونه است حال سید مرسلین؟!

سمهودی در اینجا با اقرار گرفتن از مخالفان - یعنی ابن تیمیه و ابن عبدالهادی^۱ - با استفهام انکاری و از طریق مفهوم اولویت ثابت کرده که اگر اموات مؤمنین جواب سلام زائر را می دهند، به طریق اولی پیامبر اسلام ﷺ جواب سلام زائران خود را می دهد، و اگر مسلمانی بداند که پیامبر ﷺ جواب سلام ایشان را می دهد حتماً به زیارت قبر پیامبر ﷺ می شتابد و مشکلات سفر را به جان می خرد تا سلام پیامبر ﷺ را دریافت کند (ص ۱۳۵۱).

۱. محمد بن احمد بن عبدالهادی حنبلی (۷۰۴-۷۴۴ق) از شاگردان و مدافعان ابن تیمیه و ناقد کتاب *شفاء السقام* با عنوان *الصارم المنکی* است. وی معتقد است ابن تیمیه اصل زیارت قبر پیامبر ﷺ را مستحب می داند، اما سفر برای زیارت را ممنوع می شمرد و کتاب *الصارم المنکی* را در همین زمینه تألیف کرده است. مؤسسه الریان این کتاب را در سال ۱۴۱۲ ق در بیروت چاپ کرده است. این کتاب ردودی هم داشته که از جمله *المبرد المبکی فی رد الصارم المنکی* است.

وی در ادامه می‌نویسد:

شکی نیست که پیامبر ﷺ در قبر زنده است؛ مثل دیگر انبیای الهی که حیاتی کامل‌تر از شهدا دارند؛ زیرا پیامبر ﷺ فرمود: «عِلْمِي بَعْدَ وَفَاتِي كَعِلْمِي فِي حَيَاتِي»، و از پیامبر ﷺ رسیده که فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون»، و بیهقی می‌نویسد که برای حیات انبیا بعد از مرگشان شواهد زیادی از احادیث صحیح وجود دارد و حدیث صحیح «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» را ابن‌ماجه و ابوداود و حاکم نیشابوری و ابن‌حبان در صحیح خود نقل کرده‌اند(ص ۱۳۵۳).

سمهودی در پاسخ به سؤالی که مخالفان از او کرده‌اند، می‌نویسد:

اگر بگویید که پیامبر ﷺ فرموده: هر کس به من سلام کرد، خدا روحم را به بدن باز می‌گرداند تا جواب سلام او را بدهم و این سخن نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ به صورت همیشگی در قبر زنده نیست، جواب گوئیم: این مسئله باعث توالی مرگ‌ها برای پیامبر ﷺ می‌شود؛ یعنی هر کس سلام داد، روح پیامبر ﷺ به بدنش باز می‌گردد و جواب سلام را می‌دهد و دوباره روح از بدن جدا می‌شود و حال آنکه در هر لحظه لحظه تعدادی از مسلمانان به پیامبر ﷺ سلام می‌دهند، پس تکرر در موت و حیات برای پیامبر ﷺ پیش می‌آید که هیچ مسلمانی به آن قائل نیست. دیگر آن که در روایاتی ثبوت نعیم قبر و عذاب قبر را داریم که نشان می‌دهد این عود روح به بدن یک‌بار است؛ یعنی بعد از مردن و نهادن جسد انسان در قبر، روح به بدن باز می‌گردد و در آن مستقر است و عذاب می‌کشد یا در آنجا منتعم است و سلام زائر خود را می‌شنود و جواب می‌دهد. نماز می‌خواند و رسول خدا ﷺ از عرضه اعمال امت به ایشان، خوشحال یا ناراحت می‌شود و تمام امور حیات را دارد؛ اگرچه ما نمی‌فهمیم. پس مشکل از عدم فهم ماست، نه از حیات آنان(ص ۱۳۵۵).

در ادامه اشاره می‌کند که این مسئله را به صورت مبسوط در کتاب *بالوفاء لما یجب* *لحضرة المصطفی بیان کرده، اما گویا این کتاب در آتش‌سوزی مسجد النبی ﷺ از بین رفته است.*

ایشان در ادامه به عمل بلال، از صحابه بزرگ پیامبر ﷺ، استناد کرده که برای زیارت قبر پیامبر ﷺ از شام به مدینه سفر کرد، و می‌نویسد:

مهم آن است که عمل بلال در دوران خلافت عمر انجام گرفته که صحابه در آن دوران در مدینه فراوان بودند و این قصه را شنیدند، ولی انکاری از آنان صورت نگرفت. بنابراین اجماع سکوتی صحابه در برابر عمل بلال، نشان از قبول سفر برای زیارت قبر پیامبر ﷺ از سوی صحابه است (ص ۱۳۵۷).

وی از نافع نقل می‌کند که می‌گفت: صد بار یا بیشتر دیدم که عبدالله بن عمر رو به روی قبر پیامبر ﷺ می‌ایستاد و سلام می‌داد و از عبدالله بن عمر نقل شده که از سنت است که نزد قبر پیامبر ﷺ بیایی و سلام دهی و از ابویوب انصاری نقل می‌کند که: «إِنِّي لَم آتِ الْحَجْرَ إِنَّمَا جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ...» (ص ۱۳۵۹). و از ابوحنیفه نقل شده است که خوب است حاجی ابتدا به مکه رود و سپس به مدینه و نزد قبر پیامبر ﷺ رود. بنابراین اجماع سلف، بر استحباب زیارت قبر پیامبر ﷺ و سفر برای آن است.

سمهودی در ادامه به آیه *﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ﴾* تمسک کرده، می‌فرماید: علما از این آیه، عموم را برداشت کرده و قائل‌اند هم شامل حیات و هم شامل ممات پیامبر ﷺ می‌شود و مستحب است نزد قبر پیامبر ﷺ از ایشان طلب استغفار کنند و قاضی عیاض فرموده: «زیارة قبره ﷺ سنّة بین المسلمین مجمع علیها و فضیلة مرغّب فیها» (ص ۱۳۶۲).

و سبکی قائل است که در زیارت قبر پیامبر ﷺ فرقی میان زن و مرد نیست.

و غزالی می‌نویسد: «کَلَّ مِنْ يَتَبَرَّكَ بِمَشَاهِدَتِهِ فِي حَيَاتِهِ يَتَبَرَّكَ بِزِيَارَتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ» و يجوز شد الرحال لهذا الفرض (ص ۱۳۶۳). اما حدیث «لا تشدوا الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد» این است که سفر برای مسجد فضیلت ندارد، مگر برای سه مسجد؛ زیرا شد رحال برای رسیدن به عرفه، برای جهاد و برای هجرت از دار کفر واجب است و اجماع علما وجود دارد که سفر برای تجارت و مصالح دنیا جایز است (ص ۱۳۶۵). اما منظور حدیث «لا تجعلوا قبری عيداً»، کثرت بیش از حد زیارت قبر است که کارهایی که در اعیاد انجام می‌شود، در نزد قبر انجام نشود و زیارت از معنا و مفهوم خود خارج نگردد، و الا زیارت قبر، نزد همه علما مستحب است و به همین علت نذر برای آن جایز و عمل به نذر واجب است (ص ۱۳۶۹).

۳. توسل و شفاعت

سمهودی در ابتدا با اشاره به روایات توسل انبیا به پیامبر ﷺ می‌نویسد: استغاثه به مقام و تبرک جستن به نام و یاد پیامبر ﷺ، از افعال انبیا و مرسلین و سیره سلف صالح است که در تمام دوران خلقت ادامه داشته و قبل و بعد خلقت پیامبر ﷺ و در حیات و ممات ایشان صورت گرفته است و در قیامت هم ادامه خواهد داشت.

ایشان با اشاره به توبه حضرت آدم عليه السلام، از مستدرک حاکم نیشابوری از پیامبر ﷺ اسلام نقل می‌کند که حضرت آدم در دعای توبه‌اش فرمود: «... يا رب أسألك بحق محمد لما غفرت لي...» و خداوند در جواب توسل ایشان به پیامبر ﷺ ختمی مرتبت فرمود: «إذا سألتني بحقه فقد غفرت لك» (ص ۱۳۷۲). بنابراین اگر توسل به پیامبر ﷺ قبل از خلقت پسندیده است، به طریق اولی توسل بعد از خلقت پسندیده‌تر است.

حالت دوم توسل در زمان حیات پیامبر ﷺ است که در روایت عثمان بن حنیف آمده که شخص نابینا نزد رسول خدا ﷺ آمد و تقاضای شفای خود را کرد که رسول

خدا ﷺ فرمود: «قل اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة» که صراحتاً پیامبر ﷺ توسل به ذات خود را به مسلمانان تعلیم می‌دهد.

حالت سوم توسل به پیامبر ﷺ بعد از ممات و در برزخ است. در روایت است که فردی نزد عثمان خلیفه سوم آمد و حاجت خود را بیان کرد، اما با بی‌توجهی خلیفه روبه‌رو شد. عثمان بن حنیف که ناظر این صحنه بود، نزد آن شخص رفت و قصه آن نایبنا و پیامبر ﷺ را برای وی بازگو کرد و از او خواست که به پیامبر ﷺ متوسل شود و بگوید: «اللهم إني أسألك و أتوجه إليك بنبينا محمد نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربك أن تقضي حاجتي». در این روایت، عثمان بن حنیف یکی از صحابه مشهور، توسل به پیامبر ﷺ را به حاجتمند آموخته و آن را نه تنها شرک ندانسته، بلکه عملی پسندیده معرفی کرده است و طبق دیدگاه ابن تیمیه، سلف، اسلام را بهتر از دیگران فهمیده‌اند؛ لذا فهم عثمان بن حنیف از فهم ابن تیمیه برتر است و توسل به ذات پیامبر ﷺ در زمان ممات جایز و پسندیده است (ص ۱۳۷۳).

سمهودی در ادامه می‌نویسد: قبلاً نیز بیان کردیم پیامبر ﷺ درباره فاطمه بنت اسد دعا فرمود به این مضمون: «بحق نبيك و الأنبياء الذين من قبلي» که پیامبر ﷺ به مقام انبیای سابق توسل جسته؛ در حالی که انبیای سابق در برزخ به سر می‌برند و در این جهان نیستند.

هم‌چنین ابن ابی شیبیه نقل کرده که در زمان خلیفه دوم قحطی شد و مردی نزد قبر پیامبر ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله استسق الله لأمتك؛ فإنهم قد هلكوا» که نشان از صحت توسل به پیامبر ﷺ بعد از ممات دارد و از آن جهت که در منظر صحابه صورت گرفته و هیچ ردی هم از صحابه در این زمینه به ما نرسیده، اجماع سکوتی صحابه را به همراه دارد و اجماع صحابه نزد تمام فرقه‌های اهل سنت حجت است. و بر این اساس، توسل به پیامبر ﷺ در زمان ممات، اجماع صحابه را با خود دارد لذا مشروع و پسندیده است.

حالت چهارم توسل، توسل به پیامبر ﷺ در قیامت است که اخبار متواتر بر آن دلالت دارند و هیچ اختلافی در این باره میان مسلمین نیست.

حال این سؤال پدید می‌آید که آیا فقط می‌توان به پیامبر ﷺ توسل جست یا توسل به غیر پیامبر ﷺ نیز جایز است؟ سمهودی در جواب به توسل خلیفه دوم به عباس عموی پیامبر اشاره کرده که در صحیح بخاری آمده و از آن نتیجه گرفته که توسل به صالحین نیز جایز است؛ همچنان که خلیفه دوم انجام داده است (ص ۱۳۷۶). ایشان همچنین به کلمات مالک بن انس پیشوای مالکیان جهان تمسک کرده که مالک در جواب منصور عباسی بیان داشت: «... لم تصرف وجهک عنه و هو وسیلتک و وسیلة أییک آدم ﷺ إلى الله إلى یوم القیامة، بل استقبله و استشفع به...». سمهودی در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از نحوه دعا در نزد قبر پیامبر ﷺ که از سوی علمای حنبلی و حنفی و مالکی و شافعی بیان شده، پرداخته و نشان داده است که همه علمای مذاهب اربعه به توسل به پیامبر ﷺ اعتقاد داشته و در این زمینه نحوه ورود نزد پیامبر ﷺ را به پیروان خود آموخته‌اند (ص ۱۳۷۶-۱۳۸۰).

سمهودی خاتمه این فصل را به تعدادی از استغاثه‌های علما به قبر پیامبر ﷺ مزین ساخته و نشان داده که علمای اهل سنت در مواقع گرفتاری به قبر پیامبر ﷺ پناه برده و با توسل به پیامبر ﷺ حاجات خود را از خدا درخواست می‌کردند. ایشان با ذکر حکایتی از توسل خود به پیامبر ﷺ و رفع حاجتش، این فصل را به پایان می‌رساند (ص ۱۳۸۵).

۴. آداب زیارت

سمهودی در ابتدای فصل چهارم به آداب سفر نیم‌نگاهی می‌کند و در ادامه به آداب سفر برای زیارت قبر حضرت رسول ﷺ می‌پردازد. وی معتقد است که خوب است مسافر زیارت قبر پیامبر ﷺ همراه قصد زیارت، نیت زیارت مسجد النبوی ﷺ را بکند؛ اگرچه اولی زیارت قبر پیامبر ﷺ است. زائر در طول مسیر بسیار به پیامبر ﷺ سلام دهد و ذکر صلوات فراوان گوید و هنگامی که به شهر رسید، این دعا را بخواند: «اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك و بحق ممشای هذا إليك... أسألك أن

تغفر لی ذنوبی...» و در وقت دخول بهتر است از باب جبرئیل وارد شود (ص ۱۳۹۳) و به پیامبر ﷺ سلام دهد و نماز تحیت مسجد بخواند که بهتر است بین منبر و روضه باشد، و سپس نزد قبر پیامبر ﷺ رود و با خشوع تمام سلام دهد و بعد از سلام به دعا و توسل بپردازد (ص ۱۳۹۹). زائر سپس به نزد سر مبارک حضرت رفته، به دعا مشغول شود.

سمهودی در این فصل، برخی از اذکار و اوراد رایج در میان اهل سنت را آورده و به اختلافات فقهی مذاهب اربعه نیز اشاراتی دارد. وی در ادامه می‌نویسد: بهتر آن است که زائر بعد از سلام به پیامبر ﷺ، به نزد بیت حضرت فاطمه علیها السلام رفته، به ایشان سلام دهد؛ چون به احتمال زیاد ایشان در خانه‌اش مدفون شده است. سپس به نزد اسطوانه‌های مسجد رود و با نماز خواندن در آن مکان بدانجا تبرک جوید.

ایشان از برخی از بزرگان اهل سنت نقل می‌کند که زائر باید از لمس کردن در و دیوار و بوسیدن آنها و طواف قبر خودداری ورزد و مکروه است که خود را به ضریح بچسباند؛ زیرا مالک و احمد و شافعی این کار را انکار کرده‌اند و برخی آن را از عادت یهود و نصارا دانسته‌اند. ایشان از ابن عساکر نقل می‌کند: «لیس من السنة أن یمس جدار القبر المقدس و لا أن یقبله و لا یطوف به كما یفعله الجهال»، ولی مسح منبر وارد شده و از صحابه و تابعین رسیده که آن را مسح می‌کردند و به آن تبرک می‌جستند (ص ۱۴۰۲-۱۴۰۳).

در اینجا این سؤال پدیدار می‌شود که چگونه مسح منبر پیامبر ﷺ جایز است، ولی مسح قبر پیامبر ﷺ جایز نیست؟ و حال آنکه هر دو به دلیل انتساب به پیامبر ﷺ اجر و قرب یافته‌اند، اما چرا یکی را می‌توان مسح کرد و از دیگری باید اجتناب کرد؟ سمهودی با توجه به همین نقد، به سمت جواز بوسیدن و لمس قبر رفته و از احمد بن حنبل نقل می‌کند که احمد بن حنبل تبرک و بوسیدن منبر پیامبر ﷺ را مجاز می‌دانست. وی در ادامه با ذکر مطلبی از سبکی می‌نویسد: مطابق روایتی که قبلاً ذکر کردیم، ابویوب انصاری خود را روی قبر پیامبر ﷺ می‌انداخت که نشان می‌دهد مس دیوار قبر مکروه نیست و از بلال رسیده که صورت خود را بر قبر می‌مالید و از حضرت

فاطمه عليها السلام رسیده که خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را به چشم خود می‌مالید و گریه می‌کرد و نقل شده است که عبدالله بن عمر دست راست خود را بر قبر می‌گذاشت و بلال گونه خود را بر قبر می‌نهاد و ابن حجر گفته که از بوسیدن حجر الاسود می‌توان استنباط کرد که هرچه برای آدمی عزیز و عظیم است بوسیدنش اشکال ندارد، هم‌چنان که بوسیدن دست اشکال ندارد، و احمد بن حنبل بوسیدن منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را جایز می‌دانسته است (ص ۱۴۰۵).

از آداب زیارت این است که نمازهای یومیه و نوافل را در مسجد به جماعت بخواند و ختم قرآن کند و در هنگام نماز پشتش را به قبر نکند و مثل جهال در مسجد نخواستند و نگاه به ضریح پیامبر صلی الله علیه و آله، خود عبادت است و نووی فرموده: «مستحب است هر روز بعد از سلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نزد بقیع رود و به آنان نیز سلام دهد و به زیارت شهدای احد نیز برود که روز پنج‌شنبه استحباب دارد. اما من (سمهودی) وجهی برای پنج‌شنبه نمی‌بینم».

رفتن به مسجد قباء مستحب موکد است و رفتن به بقیه مساجد منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و چاه‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها آب نوشیده، مستحب است و اگر از مالک بن انس مخالفتی در این زمینه رسیده، از باب سد ذرایع است که بسیاری از مالکیان مثل قاضی عیاض به آن توجه نکرده‌اند و او نوشته: «و من إعظامه صلی الله علیه و آله إعظام جمیع أشیائه و إکرام جمیع مشاهدته» (ص ۱۴۱۳).

از مالک بن انس نقل می‌کند که از دیگر آداب حضور در مدینه آن است که زائر حتی الامکان پیاده سفر کند؛ زیرا شاید در محلی که مرکب را به آنجا هدایت می‌کنی، پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا گذشته باشد (ص ۱۴۱۴).

نیز از آداب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که مردم مدینه را دوست داشته باشد و به آنان محبت کند علی‌الخصوص اولاد و زراری پیامبر صلی الله علیه و آله را.

مستحب است در مدینه زیاد صدقه بدهد و در هنگام وداع مستحب است دو رکعت نماز در مسجد النبی صلی الله علیه و آله بخواند و دعا کند و بگوید: «اللّٰهُمَّ لا تجعله آخر العهد بهذا المحلّ الشريف ولا تجعل هذا آخر العهد بزيارة قبر رسولک صلی الله علیه و آله» و بعد از نماز و

وداع، عقب‌عقب نرود، بلکه صورتش را برگرداند و محزون از آنجا خارج شود(ص)
(۱۴۱۷).

نیز مستحب است حاجی و زائر هدیه‌ای برای اهلش بخرد، تا سروری برای خانواده باشد و بهتر است از خرمای مدینه و آب‌های آنجا باشد، ولی نباید خاک و سنگ حرم را بردارد که جایز نیست. استناد علما به استحباب خریدن هدیه، به حدیث ضعیفی است که دارقطنی از عایشه از پیامبر ﷺ نقل کرده که: «إِذَا سَافَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَهْدِ لِأَهْلِهِ وَ لِيَطْرَفَهُمْ وَ لَوْ كَانَتْ حِجَارَةً» و غزالی در *احیاء العلوم* علت آن را خوشحالی اولاد دانسته است.

سمهودی کتاب خود را با ذکر اشعاری در وصف رسول ختمی مرتبت در سال ۸۸۶ ق به پایان رسانده و در سال ۸۸۸ ق، ماجرای آتش‌سوزی و بازسازی مسجد النبی ﷺ را به آن ملحق کرده است. مصحح کتاب نیز توسعه حرم پیامبر ﷺ در سال ۱۳۷۰ ق را به آخر کتاب افزوده است.



کتاب‌شناسی شفاعت

* اباذر نصر اصفهانی



* کارشناس پژوهش پژوهشکده حج و زیارت.

یکی از جریان‌های فکری - سیاسی که در دو قرن اخیر ظهور کرده و پیرو برخی اندیشه‌های افراطی سده‌های سوم و چهارم اسلامی است، جریان وهابیت است. از بدو انعقاد نطفه وهابیت به مثابه یک جریان فکری در جهان اسلام، نقدهای گوناگون از سوی عالمان سنی و شیعه متوجه افکار و عقاید آنان شده است. از میان عالمان شیعی، بزرگانی چون شیخ جعفر کاشف الغطاء، منهج الرشاد را نگاشت و سید محسن امین عاملی، کشف الارتیاب را.

این نقدهای مبارک علمی در بجنوبه تلاش‌های گسترده این جریان برای بسط نفوذ خود در قلمروهای اسلامی که با خشونت‌ورزی‌های بی‌حد و حصر و تصفیه‌های خونین همراه بود، به ثمر رسید و این رشته تا به امروز امتداد یافته است. علامه تهرانی در کتاب گران‌سنگ خود *الذریعه* کتاب‌های متعددی از عالمان شیعه را نام می‌برد که در پاسخ به شبهات وهابیت نوشته شده است. نیز آقای عبدالله محمدعلی در کتابی با عنوان *معجم المؤلفات الإسلامیة فی الرد علی الفرقة الوهابیة* (مرکز الزهراء الإسلامیة، ۱۴۳۰ق) بیش از هشتصد عنوان مکتوب (کتاب و مقاله) را که نویسندگان شیعه و سنی در پاسخ وهابیت نوشته‌اند، معرفی کرده است. همچنین در *کتاب‌شناسی حج و زیارت* (نشر مشعر، ۱۳۹۰) نوشته اباذر نصر اصفهانی، در فصل شبهه‌شناسی ۱۳۰ مورد از کتبی که در ایران در پاسخ به شبهات وهابیت منتشر شده، معرفی شده است.

از جمله ضعف‌ها در عرصه وهابیت‌شناسی، فقدان اطلاع‌رسانی مناسب است. این کمبود، نخبگان و پژوهشگران را به سوی تألیف کارهای تکراری و بدون توجه به واقعیت‌ها و مشکلات سوق می‌دهد. در صورت فعال شدن سامانه‌های اطلاع‌رسانی، وضعیت پژوهش در این عرصه سامان می‌پذیرد و به تبع آن جامعه علمی هدایت

خواهد شد. از این رو، آگاهی و اطلاع پژوهشگران حوزه وهابیت‌شناسی و نیز حوزه‌های مرتبط، با پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره ابعاد وهابیت و به‌ویژه پژوهش‌هایی که در راستای پاسخ به شبهات این فرقه است، ضرورت دارد.

عرضه کتاب‌شناسی به عنوان یکی از مناسب‌ترین مراجع در گردآوری، تنظیم و اشاعه منابع مکتوب در حوزه موضوعی خاص، جایگاه و ارزش ویژه‌ای در ارائه خدمات علمی دارد. در اهمیت کتاب‌شناسی همین بس که بدون آن، هیچ پژوهشی به‌طور کامل به سامان نمی‌رسد و تحقیقات به صورت صحیح و مطلوب انجام نمی‌شود؛ چرا که رجوع به کتاب‌شناسی مشخص می‌کند که در چه زمینه‌هایی تحقیقات صورت گرفته است و در چه زمینه‌هایی دچار کمبود پژوهش هستیم و مسیر تحقیقات معین می‌شود. نیز وجود کتاب‌شناسی در هر موضوعی، از هدر رفتن وقت پژوهشگران آن حوزه در جستجوی منابع جلوگیری می‌کند.

یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت، اولیای الهی در حق گروهی از گناهکاران شفاعت کرده و آنان را از عقاب جهنم نجات می‌دهند یا بنابر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخص، سبب ترفیع درجه او می‌شوند، لیکن در اندازه و ویژگی‌های آن اختلاف است. عموم عالمان معتقدند حقی را که خداوند برای شافعان قرار داده، می‌توان از آنان طلب کرد، البته با اعتقاد به اینکه اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی‌کنند. مسئله شفاعت از آن نظر مهم و در خور توجه است که از سویی، با مسئله توحید و از سوی دیگر، با عدل الهی ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد.

یکی از نقاط اختلاف وهابی‌ها با دیگر فرقه‌های اسلامی این است که آنان با اینکه به‌سان دیگر مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل اسلامی پذیرفته‌اند و معتقدند که روز قیامت شافعان درباره گناهکاران امت شفاعت خواهند کرد و پیامبر گرامی در این قسمت سهم بزرگ‌تری دارد، اما در عین حال می‌گویند هرگز حق نداریم در این جهان

۱. وهابیت و شفاعت، علی اصغر ضوانی، ص ۱۳.

از آنان طلب شفاعت کنیم. باید شفاعت را از مالک شفاعت و اذن دهنده آن که خدا باشد، خواست و گفت:

اللَّهُمَّ شَفِّعْ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا فِينَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِينَا عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ، أَوْ مَلَائِكَتَكَ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا يَطْلُبُ مِنَ اللَّهِ لَا مِنْهُمْ، فَلَا يُقَالُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ اسْأَلْكَ الشَّفَاعَةَ، أَوْ غَيْرَهَا مِمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا طَلَبْتَ ذَلِكَ فِي أَيَّامِ الْبَرَزِخِ كَانَ مِنْ أَقْسَامِ الشَّرْكِ^۱ پروردگارا، پیامبر و دیگر بندگان صالح خود را شفیعان ما در روز قیامت قرار بده، ولی ما حق نداریم بگوییم: ای پیامبر خدا، یا ای ولی خدا، از تو می‌خواهم در حق من شفاعت کنی؛ زیرا شفاعت چیزی است که جز خدا کسی بر آن قادر نیست، هرگاه چنین چیزی را از پیامبر که در برزخ به سر می‌برد بخواهی شرک و عبادت طرف خواهد بود.

وهابی‌ها به دلیل پندارهایی، درخواست شفاعت از شافعان راستین را حرام شمرده و درخواست‌کننده را مشرک و عمل او را شرک نامیده‌اند.^۲

اندیشمندان و پژوهشگران شیعه تاکنون در اثبات مشروعیت شفاعت خواهی از اولیای الهی در این جهان در راستای پاسخ به شبهات و سوء برداشت‌های وهابیت از متون دینی، آثار بسیار ارزشمند و قابل توجهی را در قالب‌های کتاب و مقاله ارائه کرده‌اند که در ذیل نمونه‌هایی از آن‌ها را معرفی می‌کنیم:

الف) کتاب‌ها

۱. آخرین امید: مروری بر آیات شفاعت: محمدعلی انصاری، مشهد: بیان هدایت نور، چاپ اول، ۱۳۸۷ش، ۷۲ص، پالتویی.
در این کتاب از دیدگاه قرآن کریم مفهوم شفاعت بررسی و به دو ایراد عمده درباره مفهوم شفاعت پاسخ داده شده‌است.

۱. الهدیة السنیة، رساله دوم، ص ۴۲ (محمد بن عبدالوهاب).

۲. نقدی بر وهابیت، ص ۲۶۰-۲۶۱ (جعفر سبحانی).

۲. اثبات الشفاعة وثمره الطاعة: محمد حسین شاهچراغی،^۱ تهران: طلوع، ۱۳۶۱ق، ۱۹۲ص، رقی، چاپ سربی.
- این کتاب که به زبان فارسی است، با این عنوان نیز ثبت شده است: ثمره الطاعة یا اثبات الشفاعة في المنكرين للشفاعة.
۳. اثبات عقاید شیعه: امامت، مهدویت، شفاعت، توسل همراه با آیات و احادیث قدسی: علی عزیزاده، اهواز: معتبر، چاپ اول، ۱۳۸۹ش، ۲۰۰ص.
۴. امامت و شفاعت: علی اکبر ناصری، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۸ش، ۴۴ص.
۵. بحث حول جواز التوسل بالنبي ﷺ والأئمة الأطهار و طلب الشفاعة منهم ﷺ و بطلان التفویض: ماجد دباغ، قم: دارالهدی، چاپ اول، ۱۳۸۹ش، ۴۱ص.
۶. بیان شفاعت: محمد اقبال گیلانی، ترجمه: عبدالواحد شمسی، لاهور: حدی پبلیکیشنز، ۱۴۲۱ق / ۱۳۷۹ش.
- این اثر ترجمه کتاب الشفاعة نوشته محمد اقبال گیلانی است.
۷. پیرامون مسائل استغاثه، توسل و شفاعت: شیخ جعفر کاشف الغطاء،^۲ ترجمه و شرح مرتضی قاسمی کاشانی، کاشان: مرسل، ۱۳۷۳ش، ۴۰ص.
- گزیده‌ای از کتاب منهج الرشاد شیخ جعفر کاشف الغطاء است که به فارسی برگردانده شده است. این کتاب با عنوان استغاثه، توسل و شفاعت؛ گفتاری از علامه کاشف الغطاء پیرامون مسائل استغاثه، به توسل و شفاعت نیز مشهور است.
۸. تجسم عمل و شفاعت: محمد شجاعی، مقدمه و تدوین: محمدرضا کاشفی، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۵ش، ۱۰۶ص.
۹. تفاوت شرک با شفاعت پاسخ به شبهه‌ی فرقه وهابیت: تفسیر آیه ۱۸ سوره حضرت یونس: سید محمد ضیاء آبادی، تهران: دفتر تحقیق و نشر بهاران، چاپ اول، ۱۳۸۲ش، ۲۶ص، پالتویی.

۱. سیدمحمدحسین، موسوی شاه چراغی (۱۳۲۰-۱۳۸۷ق).

۲. جعفر بن خضر، کاشف الغطاء؛ جناحی نجفی، جعفر بن خضر (۱۱۵۶-۱۲۲۸ق).

۱۰. توسل و شفاعت از دیدگاه قرآن و روایات: محمد بیستونی، به کوشش گروهی از محققان، تهران: بیان جوان، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش، ۱۱۸ ص، جیبی.
۱۱. جواب مناقشات بر خطبه غدیر و بر وجوب خمس در ارباب مکاسب و مسئله شفاعت: ذبیح‌الله محلاتی،^۱ تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۴ ش، ۱۳۴ ص، وزیری.
- در این کتاب برخی شبهات مطرح شده درباره عقاید شیعه پاسخ داده شده است. از جمله مباحث آن عبارت‌اند از: احادیث وجوب خمس در اشیای سبعة، مسئله شفاعت رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام، جواب مناقشات عامه در غدیر خم. این کتاب با این عنوان نیز ثبت شده است: ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر و منکر شفاعت و خلاصه مناقشات عامه بر قضیه غدیر و جواب آن.
۱۲. چند درس از شفاعت: سید رضا حبوباتی، تهران: مؤلف، ۱۳۶۹ ش، ۶۰ ص.
۱۳. حقایق تحریف‌شده: مسأله شفاعت: هاشم هاشمزاده هریسی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ ش، ۲۳۶ ص.
۱۴. حقیقة الشفاعة: عبدالعظیم صدوقی اردبیلی،^۲ اردبیل: حسن پورسلطانی، ۱۳۲۴ ش، ۳۶ ص، چاپ سربی.
۱۵. درسهایی از شفاعت مجموعه گفتارهای تقی طباطبایی قمی: به کوشش عباس حاجیانی دشتی، قم: استقلال، ۱۳۶۴ ش، ۱۷۹ ص.
۱۶. درسهایی در نقد وهابیت: نجم‌الدین طبسی،^۳ قم: دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش، ۴ جلد، جیبی.
- جلد اول این مجموعه به موضوع توسل و شفاعت اختصاص دارد.
۱۷. درسهایی در نقد وهابیت: توسل، شفاعت و ریشه‌های اعتقادی آن: نجم‌الدین طبسی، تبریز: نور ولایت، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش، ۵۸ ص.
- کتاب حاضر برگزیده‌ای از کتاب درسهایی در نقد وهابیت اثر مولف است که قبلاً به صورت چهار جلدی منتشر شده بود.

۱. درگذشت ۱۴۰۶ ق.

۲. درگذشت ۱۳۴۰ ش.

۳. طبسی نجفی، نجم‌الدین؛ مروجی طبسی، نجم‌الدین.

این کتاب به زبان اردو نیز ترجمه شده است و با این مشخصات به چاپ رسیده است: وهابی/افکار کار، ترجمه ناظم حسین اکبر، قم: دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۸ش، ۱۹۶ ص.

۱۸. دروس فی الشفاعۃ والإستشفاع: سید علی حسینی صدر، قم: دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، ۱۵۶ ص، وزیری.

نویسنده با استناد به آیات قرآن و متون روایی اهل سنت و شیعه، شفاعت را مورد پژوهش قرار داده و ابعاد و ریشه‌های عقیدتی آن را کاویده است. ابتدا شواهدی از قرآن، احادیث نبوی، سیره پیامبران، سیره امامان و دلایل عقلی مشروعیت و مجاز بودن طلب شفاعت از شخصیت‌های مقدس و برتر نقل و در ادامه، دلایل عقلی و نقلی شفاعت ذکر شده است. نویسنده دلایل و براهینی از آیات قرآن، سنت قطعی نبوی، اجماع و عقل آورده و به اثبات امکان عقلی شفاعت و سپس ضرورت وقوع آن پرداخته است.

۱۹. رویکرد عقلانی بر باورهای وهابیت: نجم الدین طیبی، ترجمه: مصطفی داداش‌زاده، قم: امیرالعلم، چاپ اول، ۱۳۸۴ش، ۶ جلد.

این کتاب از مجموعه «آشنایی جوانان با معارف اسلامی» است. نویسنده در این مجموعه کوشیده است شبهات مطرح شده از سوی وهابیون درباره عقاید شیعه را با ادله عقلی و نقلی بررسی کند و به آنها پاسخ دهد. جلد اول این مجموعه درباره شفاعت است. در این جلد، پس از بیان مفهوم شفاعت، شافعان در دنیا و آخرت معرفی شده‌اند. در ادامه اشکالات بر شبهات به همراه پاسخ آنها بیان شده است.

۲۰. شفاعت: احمد مطهری، با همکاری غلامرضا کاردان، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۵۹ش، ۲۵۴ ص.

۲۱. شفاعت: حسن طاهری خرم‌آبادی، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۵ش، ۱۸۸ ص.

در این کتاب جایگاه والای شفاعت در اندیشه اسلام و مسلمانان بررسی شده است. در آغاز کتاب اشکالات وارد بر اصل شفاعت و سپس سه شرط شفاعت از منظر آیات و

روایات و از منابع مختلف ذکر گردیده است. همچنین نقش شفاعت در پاکیزگی روح و جان و نیز تفاوت های شفاعت حق و باطل و اشکالات وارده بررسی گردیده است. فصل پایانی کتاب به موضوع شیعه و مسئله شفاعت اختصاص دارد و آن گاه شبهات وارد شده در خصوص شفاعت و پاسخ تشریحی آنها، درج و پاسخ محمد بن عبدالوهاب درباره این موضوع نقد گردیده است.

این کتاب به زبان ترکی نیز ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: ترجمه: المان آغام اوغلان او، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جامعه المصطفی العالمية، ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م، ص ۱۷۶.

همچنین به زبان عربی ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: *الشفاعة حقيقة أم خيال؟ بحث علمي يثبت صحة طلب الشفاعة من الأنبياء والأولياء في حياتهم*: تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات علمی، معاونت فرهنگی، چاپ اول، ۱۴۲۹ق/۱۳۸۷ش، ص ۱۸۸.

۲۲. شفاعت: سید عباس موسوی مطلق، قم: هنارس، ۱۳۸۳ش، ص ۴۸.

۲۳. شفاعت: قاسم اسلامی، بی جا، ۱۳۶۶ش، ص ۱۶۶.

۲۴. شفاعت: بررسی و تحلیل توسل، شفاعت و زیارت... محمدباقر علم الهدی، تهران: منیر، ۱۳۸۶ش، ۳ جلد.

پژوهش حاضر درباره شفاعت و دلایل اثبات آن از منظر قرآن و حدیث و پاسخ به برخی شبهات وهابیت در این موضوع می باشد.

۲۵. شفاعت: محمد قاضوی، قم: سبط اکبر، ۱۳۸۱ش، ص ۱۳۶.

۲۶. شفاعت آخرین امید: کریم حمیدی، قم: قدس، ۱۳۸۵ش ۱۴۲۷ق، ص ۳۸۳.

۲۷. شفاعت از دیدگاه شافعیان: ناصر بن علی باقری بیدهندی، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی شاکر، ۱۳۷۷ش، ص ۶۴.

۲۸. شفاعت از نظر قرآن و احادیث و اتفاق دانشمندان اسلامی در موضوع اصل شفاعت: بدون مؤلف، تبریز: هادی، چاپ اول، ۱۳۸۸ش، ص ۶۴، رقی.

۲۹. شفاعت اسلامی نقطه نظری: عباس عابدی علی پوری، بنگالور: علی پوری، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م، ۲۶ ص، زبان اردو.
۳۰. شفاعت ایک اسلامی حقیقت: مبین حیدر رضوی، قم: مؤسسه امام علی، ۱۴۲۲ق، ۱۵۳ ص، زبان اردو.
۳۱. شفاعت تکوینی و تشریحی واسطه بین خدا و مخلوقات: محمدجواد سلیمانپور، بی‌جا، ۱۳۸۱ش.
- فروست: مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی.
۳۲. شفاعت چرا و چگونه: نقدی بر مذهب فکری ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب: سید غلامرضا حسینی، قم: بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ۲۰۴ ص، رقعی.
۳۳. شفاعت در آئینه قرآن: عفو مجازات گناهکاران: علی علامه حائری، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر رامین، چاپ اول، ۱۳۸۴ش، ۲۰۸ ص، وزیری.
۳۴. شفاعت در اسلام: علی صحت، تهران، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۵۵ش، ۱۲۶ ص.
۳۵. شفاعت در قرآن و حدیث و بحثی درباره زیارت: رضا استادی، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۹، ۱۷۶ ص، رقعی.
۳۶. شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث: جعفر سبحانی، با همکاری غلامرضا کاردان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴، ۴۴۰ ص.
۳۷. شفاعت کبری: حسین حسینی، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹ش، ۲۲۶ ص.
۳۸. شفاعت کبری: حمید کاظمی پور، تهران: حجم سبز، ۱۳۷۹ش، ۷۶ ص.
۳۹. شفاعت و عرفان: سید طه هاشمی، سنج: پرتو بیان، ۱۳۸۳ش، ۴۴۰ ص.
۴۰. شفاعت و توسل: سید محمد کاظم روحانی، تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت آموزش و تبلیغ نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، قم: دفتر نشر معارف، چاپ هشتم، ۱۳۸۶ش، ۸۸ ص، رقعی.

- بررسی شفاعت و توسل بر اساس دیدگاه‌های شیعه و نقد رفتار وهابیون است. این نوشتار بخشی از پرسش‌های دانشجویی درباره شفاعت و توسل است.
۴۱. *شفاعت و زیارت برگرفته از آثار آیت‌الله العظمی جعفر سبحانی*: به کوشش جمعی از محققان، تهران: کانون اندیشه جوان، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، ۱۶۳ص، رقعی.
- در این کتاب ضمن پاسخ‌گویی به شبهات وهابیان و مخالفان شفاعت آیات و روایات مربوط به شفاعت طرح و تحلیل شده و هماهنگی این عقیده با عدل الهی و دیگر عقاید اسلامی به اثبات رسیده است.
۴۲. *الشفاعة*: سید عبدالکریم بهبهانی، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام مرکز چاپ و نشر، ۱۳۸۴ش ۱۴۲۶ق، ۳۳ص، پالتویی.
۴۳. *الشفاعة بحوث في حقيقتها وأقسامها ومعطياتها*: سید کمال حیدری، قم: دار فراق، چاپ اول، ۱۳۸۲ش، ۴۲۸ص، وزیری.
- نویسنده با استفاده از منابع روایی و تفسیری در ضمن شش فصل، ابتدا به مفهوم شفاعت و اثبات آن در نظام تکوین می‌پردازد. در ادامه شفاعت تشریحی و اینکه اصل این شفاعت از آن خداست، بررسی شده است. آن‌گاه مؤلف با بررسی آیات و روایات، ضمن اثبات اصل شفاعت، به شبهاتی که در این باره بیان شده، جواب داده است. شرایط شفاعت شوندگان و شفاعت‌کنندگان و شفاعت آنان در دنیا و آخرت و جواز طلب شفاعت، مباحث پایانی کتاب است.
۴۴. *الشفاعة حقيقة اسلامية*: محمدهادی اسدی، قم: مرکز الرسالة، ۱۳۸۵ش ۱۴۲۶ق، ۷۵ص.
۴۵. *الشفاعة: حقيقتها، شروطها، آثارها*: مصطفی قصیر عاملی، بیروت: دارالهدی، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م، ۷۲ص.
۴۶. *الشفاعة في الكتاب والسنة: رسالة موجزة تبين مفهوم الشفاعة وحدودها وآثارها*: جعفر سبحانی، بیروت: دارالأضواء، ۲۰۰۲م، ۱۲۸ص، وزیری؛ قم: مرکز تحقیقات حج (نشر مشعر)، ۱۴۱۶ق ۱۳۷۴ش، ۱۱۰ص.
- پژوهشی کلامی درباره مفهوم شفاعت از دیدگاه قرآن و احادیث است. نویسنده با

هدف رد ادعاهای منکران شفاعت و اثبات دیدگاه‌های کلامی شیعه در این باره، آیات مربوط به شفاعت را ذکر کرده و با دو روش تحلیلی و نقلی به شرح و تفسیر آنها پرداخته است. وی در آغاز، دیدگاه علمای اهل سنت و شیعه را درباره شفاعت بیان کرده و آن‌گاه به بررسی مفهوم شفاعت در قرآن کریم پرداخته است. توجیهاات شفاعت، شفاعت جهت اسقاط عقاب یا زیاد شدن ثواب و پاداش طلب شفاعت از صاحبان شفاعت، پرسش‌هایی درباره شفاعت و چگونگی و کیفیت آن، شفاعت در احادیث اسلامی و روایات شفاعت از دیگر مباحث مطرح‌شده در کتاب است.

۴۷. الشفاعة و الشفیع من تفسیر مواهب الرحمن: للسید الراحل عبدالأعلی السبزواری؛

جمیل قریشی، قم: فجر ایمان، چاپ اول، ۱۳۸۳ش، ۴۸ص، جیبی.

شفاعت در کتاب و سنت، شفاعت در اسلام، شفاعت و شروط آن، مفهوم شفاعت، شفاعت و متعلقات آن، و شفاعت در ادیان الهی از مباحث اصلی این کتابچه است که به زبان عربی - با ذکر آیات و احادیث - نگاشته شده است.

۴۸. شیعه و شفاعت و چند گفتار دیگر: غلامحسین ودی، بی‌جا، ۱۳۶۳ش، ۳۰ص.

۴۹. عرفت معنی الشفاعة: اعداد ماجد کمونه، بی‌جا، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۲م، ۴۰ص.

شامل پاسخ‌های سید جعفر مرتضی و سید محمدحسین فضل‌الله درباره مسئله شفاعت است.

۵۰. مفهوم الشفاعة فی القرآن: سید کمال حیدری، به کوشش محمدجواد زبیدی، قم:

دارفراق، چاپ اول، ۱۴۲۵ق / ۲۰۰۴م، ۱۸۹ص، وزیری.

تقریر درس‌های نویسنده در باب شفاعت است. مؤلف با بهره‌جستن از منابع روایی و تفسیری در ضمن سه فصل، ابتدا به تبیین شفاعت، اقسام شفاعت، شافعان و شفاعت‌شوندگان و شرایط آنان می‌پردازد. در ادامه به شبهات مطرح‌شده درباره شفاعت پاسخ داده است. در فصل سوم، با اشاره به روایات، نیاز همه انسان‌ها به شفاعت پیامبر اسلام را متذکر می‌شود و مقام شفاعت را برای ائمه اطهار، فاطمه زهرا علیها السلام، مؤمنان، ملائکه، شهدا و علما اثبات می‌کند.

۵۱. نقش اهل بیت علیهم السلام در قیامت: علی راجی، قم: زائر، چاپ سوم، ۱۳۸۶ش،

۳۰۴ص، وزیری.

۵۲. واسطه فیض، یا، توسل و شفاعت: سید جعفر طباطبایی امیری، قم: طاووس بهشت، ۱۳۸۱ش، ۱۶۰ص.
۵۳. وهابیت و شفاعت: علی اصغر رضوانی، تهران: مشعر، چاپ اول، ۱۳۹۰ش، ۱۲۸ص، رقعی.

ب) پایان نامه‌ها^۱

۱. بررسی تطبیقی شفاعت از دیدگاه شیعه و اهل سنت: علی اشرف کرمی، مهدی اکبرنژاد، شمس الله صفرلکی، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه ایلام، ۱۳۸۷ش.
- نویسنده پس از بررسی آیات قرآن و احادیث مربوطه به شفاعت، به بررسی آرای بزرگان اهل سنت و شیعه در این باره پرداخته است. وی در انتها شبهات مطرح شده درباره شفاعت را به همراه پاسخ آنها آورده است.
۲. بررسی تطبیقی شفاعت در تفسیر المیزان و المنار: سید شوکت حسینی مدنی، مصطفی محامد، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۸۷ش.

مقایسه دیدگاه علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان، و رشید رضا، صاحب تفسیر المنار، در باب شفاعت است. نویسنده دیدگاه صاحب المنار را در عقیده به شفاعت نامشخص می‌داند؛ زیرا وی به دلیل داشتن عقیده معتزلی، گاهی آن را رد می‌کند، ولی به دلیل آیات و روایات آن را اثبات شده می‌داند. نگارنده همچنین اشکالات مطرح شده درباره شفاعت را پاسخ داده و هیچ کدام را نپذیرفته و گفته است که از دیدگاه علامه طباطبایی قبول شفاعت از طرف خداوند نه از باب تغییر اراده او، و از باب خطا و دگرگونی حکم قبلی او، بلکه از باب دگرگونی در مراد و معلوم خداوند است.

۱. شایان ذکر است پس از عنوان، ابتدا نام نویسنده، سپس نام استاد راهنما، و آنگاه نام استاد مشاور آمده است. همچنین تمامی پایان نامه‌ها مربوط به مقطع کارشناسی ارشد یا سطح سوم حوزه می‌باشند.

۳. بررسی شبهات شفاعت در آیات قرآن و تفاسیر شیعه و اهل سنت: صادق باربری محمد، محمدرضا آشتیانی، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، ۱۳۷۳ش.
۴. بررسی شفاعت از دیدگاه معتزله و علامه طباطبایی: نفیسه مطلب، عباس گوهری و محمد کاظم رضازاده جودی، رشته فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ش.
۵. بررسی شفاعت در آیات و روایات و نقد شبهات وارده بر شفاعت: شهلا میرخانی، مجید معارف، کامران ایزدی مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ۱۳۸۸ش.
۶. بررسی مسئله شفاعت از دیدگاه علامه طباطبایی و فخر رازی: علی اکبر محمدی، محمد ذبیحی، احمد عابدی، رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، ۱۳۷۹ش.
۷. پژوهشی پیرامون سه مقام اخروی نبی اکرم (شفاعت، محمود، شهادت) از دیدگاه قرآن و روایات: صدیقه سپاسی، فتح الله نجارزادگان، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده اصول الدین قم، ۱۳۸۶ش.
- پژوهشی درباره سه مقام اخروی پیامبر ﷺ (شفاعت، محمود و شهادت) از منظر قرآن و حدیث است. نویسنده طی چهار فصل، پس از بیان کلیات پژوهش، به بررسی ماهیت شفاعت و حکمت آن از منظر فلاسفه و عرفا، دیدگاه فریقین در مورد گستره شفاعت پیامبر ﷺ، تبیین رابطه میان مقام محمود با سایر مقامات اختصاصی رسول اکرم ﷺ، جلوه‌های شفاعت کبرای حضرت که مصداق بارز مقام محمود است، پرداخته است. آن گاه با اشاره به شاهدان روز قیامت، مقام شهادت رسول خدا ﷺ و حیطة آن را تبیین کرده است.
۸. توسل و شفاعت از منظر اهل بیت علیهم السلام و وهابیت: محمد مظفرین، پایان نامه سطح سوم حوزه، رشته فلسفه و کلام اسلامی، حوزه علمیه قم، در حال تدوین (۱۳۹۰).
۹. درخواست شفاعت از انبیا و اولیا از منظر فریقین: علی لیاقت، سید عبدالکریم

حیدری، حسن شکوری، رشته علوم قرآن و حدیث، مجتمع عالی امام خمینی، جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ ش.

۱۰. شفاعت از دیدگاه فریقین: محمود یارمحمودی، پایان نامه سطح سوم حوزه، عبدالکریم عابدینی، حسین رجبی، رشته فلسفه و کلام اسلامی، حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹ ش.

۱۱. شفاعت از دیدگاه قرآن و حدیث: خسرو قنبرپور، سیدمهدی قریشی، سیدمهدی صالحی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوی، ۱۳۸۹ ش.

۱۲. شفاعت از دیدگاه قرآن و سنت و پیامدهای کلامی آن: به راهنمایی قاسمعلی کوچنای، محمد سپهری، رشته فلسفه و معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۳۷۹ ش.

۱۳. شفاعت از منظر حکمت متعالیه و ابن تیمیه: فاطمه راستی کردار، سید محمود موسوی، علیرضا قاسمی نیا، رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ۱۳۸۷ ش.

۱۴. شفاعت از نظر قرآن و حدیث: فیروزه کریمی، سیدمحمدباقر حجتی، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ۱۳۷۳ ش.

۱۵. شفاعت از نظر قرآن و نقد شبهات وارده: طاهره سیف اللهی، غلامحسین تاجری نسب، دانشکده اصول الدین قم، ۱۳۸۷ ش.

۱۶. شفاعت در اسلام: محمد علی مبلغ نژاد، محمد حسن زالی، مرکز تربیت مدرس، قم، ۱۳۷۱ ش.

۱۷. شفاعت در قرآن کریم: بی بی قمر جاودان، محمد یوسف نیری، ابوالقاسم محمودی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا، ۱۳۷۵ ش.

۱۸. شفاعت در قرآن کریم: کریم حمیدی، پایان نامه کارشناسی سطح سوم حوزه، رشته فلسفه و کلام اسلامی، حوزه علمیه قم، در حال تدوین (۱۳۹۰).

۱۹. شفاعت در قرآن: ابراهیم خلیلی، حسین علوی مهر، محمدجعفر حسینیان، رشته فقه و معارف اسلامی، مجمع عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. شفاعت در قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام: نهلا غروی نائینی، ابوالقاسم خزعلی، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ ش.
۲۱. شفاعت در کتاب و سنت: محمدجواد فریود، احمد امامزاده، مریم ایمانی خوشخو، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸۳ ش.
۲۲. شفاعت و توسل از دیدگاه عقل و نقل: رقیه پناهی رجب، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۹۰ ش.
۲۳. شفاعت و عدل الهی با توجه به نقد وهابیان: فاطمه مقدری، موسی ملایری، انشاءالله رحمتی، رشته فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۳۸۸ ش.
۲۴. نقد دیدگاه‌های منکران شفاعت و توسل: عطیه اسکندر، مریم حاجی عبدالباقی، نفیسه نوید، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ۱۳۸۹ ش.
۲۵. نقش واسطه‌ها در عالم: روح الله خدادادی، پایان‌نامه سطح سه حوزه، محمد باقر مرتضوی نیا و عبدالرحیم سلیمانی، حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹ ش.

ج) مقاله‌ها

۱. اثبات شفاعت به نص آیه و حدیث: محمد عارف مدرسی، تبیان، ش ۲۰-۲۱، فروردین ۱۳۷۶، ص ۵۰-۵۴.
۲. اصول اعتقادی اسلام: معاد، شفاعت روز قیامت: پاسدار اسلام، حسین نوری همدانی، ش ۱۰۳، تیر ۱۳۶۹، ص ۱۹-۲۱؛ ش ۱۰۴؛ ش ۱۰۴، مرداد ۱۳۶۹، ص ۱۲-

۱۳: ش ۱۰۵، شهریور ۱۳۶۹، ص ۱۴-۱۶؛ ش ۱۰۶، مهر ۱۳۶۹، ص ۱۶-۱۷؛ ش ۱۰۷، آبان ۱۳۶۹، ص ۱۴-۱۵؛ ش ۱۰۹، دی ۱۳۶۹، ص ۱۴-۱۵.

۳. بحث في ادلة الشفاعة عند المعتزلة: سيد جعفر حمّاد، رسالة القلم، ش ۱۶، شوال

۱۴۲۹ ق، ص ۱۴۷-۱۷۴.

پژوهشی در مضمونان شفاعت از دیدگاه معتزله است. نویسندگان نخست مفهوم شناسی شفاعت و آن‌گاه مضمونان شفاعت را مطرح کرده و نوشته: «امامیه، اشاعره و سلفیه بر این عقیده‌اند که مرتکبان گناهان کبیره از شفاعت برخوردار می‌شوند، ولی معتزله اعتقاد دارند شفاعت به بندگان مطیع و مؤمن اختصاص دارد. مؤلف دلایل عقلی و نقلی معتزله را بیان کرده و آن‌گاه ادله آنان را به صورت استدلالی جواب داده است.

۴. بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فریقین: سید فیاض حسین رضوی، طلوع نور، ش

۲۵، بهار ۱۳۸۷، ص ۳۳-۵۶.

پژوهشی است درباره آیات شفاعت از دیدگاه شیعه و اهل سنت. نویسنده ابتدا با اشاره به قبول اصل شفاعت از نظر فرقه‌های اسلامی، به مقایسه دیدگاه معتزله در رد شفاعت مؤمنانی که گناهان کبیره انجام داده‌اند و دیدگاه شیعه و اشاعره در مورد مؤمنانی که قبل از مرگ موفق به توبه نشده‌اند، پرداخته است. وی در ادامه ضمن بررسی دلایل هر فرقه درباره مسئله شفاعت، نظریه معتزله را رد کرده و دیدگاه شیعه و اشاعره را پذیرفته است.

۵. بررسی اندیشه‌های کلامی مولوی در موضوع شفاعت: حسین حیدری، مطالعات

اسلامی، ش ۵۵، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۰۷-۱۳۹.

نگارنده در این نوشتار پس از تبیین مستندات قرآنی و موضع مکتب‌های مختلف کلامی در موضوع شفاعت، به بررسی آرای مولوی، شاعر و عارف نامور قرن هفتم، در این باب می‌پردازد.

۶. بررسی روایات و آرای بزرگان شیعه و اهل سنت درباره شفاعت: علی اشرف کرمی،

اندیشه تقریب، ش ۲۰، پاییز ۱۳۸۸، ص ۹۱-۱۰۸.

۷. بررسی مسأله شفاعت: رضا باقی‌زاده، کلام اسلامی، ش ۲۲، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۴۳-۱۶۰.

۸. تبرک جستن و شفاعت به نبی مکرم اسلام ﷺ: محمدعلی خیراللهی، اندیشه تقریب، ش ۱۱، تابستان ۱۳۸۶، ص ۸۳-۹۲.

۹. تحقیقی بر موضوع شفاعت در قرآن: ژيلا موحد شریعت پناهی، احیاء، ش ۵، فروردین ۱۳۷۰، ص ۱۶۸-۱۷۴.

۱۰. رهنمودهایی از تفسیر المیزان: شفاعت: حسین سوزن‌چی، رشد آموزش معارف اسلامی، ش ۶۰، بهار ۱۳۸۵، ص ۴-۹.

در این مقاله دیدگاه علامه طباطبایی در باره شفاعت که ذیل آیه ۴۷ سوره بقره آمده است، مطرح شده است.

۱۱. شفاعت: بدون ذکر نام مؤلف، صباح، ش ۴، مرداد ۱۳۸۱، ص ۹۵-۱۱۱.

در این مقاله با استناد به آیات و روایات شفاعت اولیای الهی اثبات شده است.

۱۲. شفاعت: حجت الله رحمانی، نسیم وحی، ش ۵، بهمن ۱۳۸۵، ص ۴-۵.

بررسی آیات قرآن در زمینه شفاعت است. نویسنده ضمن توجه به مفهوم شفاعت، آیات مربوط به شفاعت را به سه دسته تقسیم کرده و آن‌گاه به جمع بین آنها پرداخته است. وی با اشاره به شرایط شفاعت، برخی از شفاعت‌کنندگان در قیامت را با استفاده از روایات نام برده و در پایان به دو شبهه از شبهات شفاعت پاسخ گفته است.

۱۳. شفاعت: محمد غفوری، فرهنگ کوثر، ش ۵۴، تابستان ۱۳۸۲، ص ۷۸-۵۸.

در این مقاله ادله منکران شفاعت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۱۴. شفاعت: یعقوب جعفری، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۳۴، ش ۲، خرداد

۱۳۷۳، ص ۴۱-۴۶.

در این نوشتار، با ذکر آیات قرآنی درباره شفاعت، دیدگاه قرآن درباره این موضوع کلامی بررسی شده است.

۱۵. شفاعت از دیدگاه صدر المتألهین: عباس ختن اصل، اندیشه دینی، ش ۳۳،

زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۰۹-۱۳۰.

۱۶. شفاعت از دیدگاه عقل و نقل: محسن غرویان، نور علم، ش ۴۶، مرداد و شهریور ۱۳۷۱، ص ۲۹-۵۵.
۱۷. شفاعت از دیدگاه قرآن: معصومه قره داغی، فرهنگ کوثر، ش ۱۴، اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۴۱-۴۳.
۱۸. شفاعت اهل بیت علیهم السلام: مرتضی حائری یزدی.
- این مقاله در کتاب بوستان ولایت: چهارده گفتار از آیات عظام و سخنوران نامی شیعه پیرامون اهل بیت علیهم السلام، که در قالب مجموعه مقالات منتشر شده، در صفحه ۴۷ تا ۶۲ آمده است. انتشارات بوستان کتاب قم این کتاب را منتشر کرده است.
۱۹. شفاعت حق کیست؟: سیدمحمدباقر علوی تهرانی، راه قرآن، ش ۲۰، اسفند ۱۳۸۷، ص ۶-۸.
۲۰. شفاعت در تفسیر مناہج البیان: نهلا غروی نایینی، سفینه، ش ۱، زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۷.
- بررسی دیدگاه شیخ محمد باقر ملکی میانجی (۱۲۸۵-۱۳۷۷ ش) در تفسیر مناہج البیان فی تفسیر القرآن است. ایشان در تفسیر خویش در چند موضع که به آیات مربوط به شفاعت رسیده، به بیان این مسئله پرداخته است. وی با استناد به آیات قرآن کریم و به سبب مالکیت مطلق حق تعالی، انجام هرگونه شفاعت، چه در دنیا، چه برزخ، چه قیامت و به طور کلی در هر مرحله، را تنها به اذن الهی می‌داند و می‌گوید که این اذن علاوه بر فضل باری تعالی، به سبب لیاقت و شایستگی شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده خواهد بود.
۲۱. شفاعت در قرآن: عبدالعلی پاکزاد، سفیر، ش ۹، خرداد ۱۳۸۸، ص ۱۰۵-۱۳۲.
۲۲. شفاعت در قرآن: هادی کردان، رشد آموزش معارف اسلامی، ش ۷۹، زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۸.
۲۳. شفاعت در قرآن و کلام معصومان علیهم السلام: زهرا بهدانی، حدیث/ندیشه، ش ۲، تابستان ۱۳۸۱، ص ۷-۲۰.

۲۴. شفاعت ضابطه‌مند از نظر صدرائیان: فاطمه صادق زاده قمصری، حکمت

سینوی (مشکوٰۃ النور)، ش ۲۳، دی و بهمن ۱۳۸۲، ص ۳۲.

در این نوشتار سعی بر این است که درباره حقیقت شفاعت و نوع صحیح آن و چگونگی تأثیر آن در نجات و رفع عذاب، با توجه به مبانی عقلی و نقلی، توضیحاتی عرضه گردد. در همین زمینه دیدگاه صدرائیان بررسی شده است. از نظر ملاصدرا و علامه طباطبایی تنها گروهی از اصحاب یمین که از نظر دین و اعتقادات مورد رضایت حق و از نظر اعمال در گرو گناهانشان هستند، مشمول شفاعت هستند. شفاعت ضابطه مند نه بر خلاف سنت تغییر ناپذیر خداست و نه مستلزم تغییر علم و اراده خدا، و نه اعتقاد به آن مایه تجرّی مردم بر معاصی می‌شود.

۲۵. شفاعت: مقایسه دیدگاه ابن تیمیه در مجموعه فتاوا و ملاصدرا در تفسیر آیه الكرسي:

فاطمه راستی کردار، طلوع، ش ۲۸، تابستان ۱۳۸۸، ص ۱۲۳-۱۴۲.

ابن تیمیه که وهابیت بیشترین تأثیر را از او گرفته است، هرچند از اساس منکر شفاعت نیست، ولی طلب شفاعت از اولیای الهی را شرک می‌داند. از طرف دیگر، صدرالمتألهین شیرازی بر اساس اصول و مبانی فلسفی، به اثبات عقلی شفاعت همت گمارده است. محور اصلی این نوشتار، پی‌گیری این مسئله است که آیا اساساً می‌توان شبهات شفاعت را بر پایه ملاحظات عقلی و اصول و قواعد فلسفی پاسخ گفت. نویسنده تلاش کرده با درک حقیقت شفاعت، ثابت کند که این موضوع با توحید منافاتی ندارد و طلب شفاعت از اولیای الهی بر اساس ادله عقلی و نقلی درست است. همچنین وی کوشیده تا با کاربردی ساختن آموخته‌های فلسفی و مرتبط ساختن آن به آموزه‌های کلامی و مبانی عقیدتی، به رفع شبهاتی که در مورد شفاعت مطرح گردیده، بپردازد.

۲۶. شفاعت و رفع یک شبهه: علی کرمی، فرهنگ جهاد، ش ۳۳-۳۴، مهر ۱۳۸۲،

ص ۲۲۱-۲۴۳.

موضوع این مقاله بررسی مفهوم شفاعت و معقول بودن آن و اثبات شفاعت از منظر آیات و روایات است. نویسنده سعی کرده است که با تبیین مفهوم شفاعت از منظر قرآن و سنت، به شبهات مطرح در باب شفاعت پاسخ گوید. وی در پاسخ به این

سؤال که آیا باور به شفاعت پیشوایان معصوم نوعی آنیمیسم و پرستش ارواح است یا خیر، می‌گوید: این برداشت از شفاعت عوامانه است و دلایل عقلی و نقلی فراوانی بر منطقی بودن شفاعت وجود دارد.

۲۷. الشفاعة بين السلب والإيجاب: محمد هادی معرفت، الهادی، ش ۸، رجب ۱۳۹۳ق، ص ۱۷-۳۱؛ ش ۹، شعبان ۱۳۹۳ق، ص ۱۴۵-۱۵۲.

۲۸. الشفاعة في المنظور القرآني: نهله غروی نائینی، آفاق الحضارة الاسلامية، ش ۵، ذی القعدة ۱۴۲۰ق، ص ۱۴۷-۱۵۸.

۲۹. الشفاعة و المعاد: محمدحسین فضل الله، مسائل عقائدية، ص ۸۹-۹۷.

این مقاله در کتاب مسائل عقائديه ۷ آمده و انتشارات دارالملاک لبنان در سال ۱۴۲۲ق آن را منتشر ساخته است.

۳۰. الشفاعة و مفهومها الإسلامی: حسن محمدتقی جواهری، رسالة التقريب،

ش ۲۸، ربیع الثاني - جمادی الثاني ۱۴۲۱ق، ص ۷۸-۹۱.

هدف نویسنده، رد نظریه مخالفان شفاعت است. وی ضمن توضیح اقسام شفاعت و عدم تنافی عقل و شرع با آن، بین آیات موافق و مخالف شفاعت جمع کرده تا اصل آن را اثبات و شفاعت مستقل از خدا را رد کند.

۳۱. مع الشفاعة و آثارها البناء: ترجمه جعفر الهادی، الهادی، ش ۲۰، ۱۳۹۶ق، ص

۹ - ۲۰.

۳۲. مفهوم شفاعت در اندیشه شیعی: مجتبی روحانی‌زاده، شیعه‌شناسی، ش ۱۴،

تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۶۳-۱۸۸.

در این مقاله سعی شده است با استفاده از آرای برخی دانشمندان شیعی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، طبرسی، علامه حلی، فاضل مقداد، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه طباطبایی و شهید مطهری معنای صحیحی از شفاعت ارائه شود.

۳۳. منزلت امامان شیعه: و چگونگی حسابرسی مردم در قیامت: شیعه‌شناسی، ش ۱۶،

زمستان ۱۳۸۵، ص ۳۵-۵۶.

۳۴. نقد دیدگاه المنار در تفسیر آیات شفاعت: علی اوسط باقری، معرفت، ش ۱۳۶، فروردین ۱۳۸۸، ص ۵۳-۷۰.

نقد دیدگاه محمد عبده و رشید رضا در نفی و انکار مسئله شفاعت است. نامبردگان در تفسیر المنار شفاعت را به معنای تسلط اراده بنده بر خداوند دانسته و آن را از نظر عقلی محال می‌دانند. همچنین معتقدند که آیات قرآن و روایات نیز بطلان آن را ثابت می‌کند. نویسنده ابتدا به نقل برخی از دیدگاه مفسران اهل سنت امثال طبری، بغوی، ابن عطیه، سمرقندی، قرطبی، ابن کثیر، ابوحیان و ... می‌پردازد که اصل شفاعت را پذیرفته‌اند و پس از واژه‌شناسی شفاعت و بررسی آیات قرآن نتیجه می‌گیرد شفاعت قانونی حاکم بر قوانین مجرمان است که خداوند وضع کرده است. بنابراین شفاعت نفی مولوئیت و حاکمیت خدا نیست، بلکه در طول اراده حق است.

۳۵. نقد دیدگاه وهابیت درباره شفاعت از منظر وحی و عقل: نویسنده: ابراهیم کوثری، سفیر، ش ۷، دی ۱۳۸۷، ص ۳۳-۴۸.



پاسخ کوی مجازی

* علی مرتضوی نیا



◆ مقدمه

ذهن جَوال بشر بنا بر فطرتش همیشه درگیر پرسش‌هایی بوده و به جستجوی پاسخ آنها پرداخته است تا دغدغه ذهن خود را آرام سازد. اسلام نه تنها انسان‌ها را از پرسش و جستجوگری برای رسیدن به حقیقت باز نداشته، بلکه در آیات و روایات بسیاری دعوت به تفکر و تأمل و تدبیر کرده که لازمه‌اش، داشتن صفت پرسشگری است. آیا خداوندی که انسان را با فطرتی پرسشگر و حقیقت‌جو آفریده است، می‌تواند در دینی که برای هدایت انسان‌ها نازل کرده، از پرسشگری منع کند؟

پرسش نقطه شروع و مبدأ جهش فکری است و امتیازی در مسیر تفکر است و طرح پرسش و در صدد پاسخ بر آمدن، نیاز و گرایش درونی است. امیرالمؤمنین علیه السلام که در اوج معرفت قرار داشت، افتخار و امتیاز خود را در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردن می‌داند و می‌فرماید:

همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله اهل پرسش و کاوش نبودند. برخی از آنان فقط دوست داشتند که صحراگرد یا رهگذری برسد و پرسش مطرح کند و آنان هم بشنوند، ولی من هر آنچه را اتفاق می‌افتاد، با پیامبر در میان می‌گذاشتم و از آن سؤال می‌کردم و نگه می‌داشتم.^۱

البته پرسشگری را باید وسیله یافتن حق و درک واقعیت قرار داد و از آن به عنوان ابزاری برای آموختن بهره جست^۱ و طرح پرسش‌هایی که جنبه سرگرمی و اشتغال ذهنی دارد، پرهیز نمود.^۲

البته در روایات چیزی با عنوان سؤال کردن وجود دارد که با پرسشگری کاملاً متفاوت است و مقصود از آن، درخواست چیزی از دیگران است؛ مثل درخواست کمک مالی از دیگران. چنین سؤالی البته در اسلام نهی گردیده و توصیه شده است انسان تا جایی که امکان دارد، از مردم مالی مطالبه نکند.

در دین مبین اسلام بر اهمیت علم‌آموزی، کسب دانش، شرکت در مجالس علم و دانش، طرح پرسش و هر مقوله‌ای که بنحوی با فرایند علم‌آموزی مرتبط باشد، تأکید شده است، اما نکته مهم این است که با مراجعه به منبعی بتوانیم پاسخ‌های خود را با سرعت و دقت بیشتری بیابیم. در این مقاله به بیان یکی از این منابع می‌پردازیم. فضای مجازی اینترنت بهترین مکان برای رسیدن به پاسخ سریع و دقیق است. بیشتر مردم اطلاع دقیقی از سایت‌های مربوط به این موضوع ندارند و فرهیختگان باید این سایت‌ها را به مردم معرفی کنند.

◆ سایت اندیشه قم

یکی از پایگاه‌های برتر، سایت اندیشه قم است.



www.Andishehqom.com

پایگاه اندیشه قم وابسته به مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه است که پس از برنامه‌ریزی‌های کارشناسانه و تصویب شورای عالی حوزه علمیه، در سال ۱۳۸۰ آماده و وارد شبکه اینترنت شد.

۱. تحف العقول، ص ۴۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰.

هدف اولیه راه‌اندازی این سایت، پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات دینی کاربران اینترنت و تبیین معارف دینی از طریق عرضه محصولات علمی مرکز در اینترنت بود. این سایت با استقبال چشم‌گیر کاربران اینترنتی مواجه گردید و به دلیل جدید بودن و کاربردی بودن مباحث آن، قشرهای مختلف از آن استقبال گسترده‌ای کردند. برخی از دلایل راه‌اندازی این پایگاه عبارتند از:

۱. نیاز جدی کاربران اینترنت به یافتن پاسخ سؤالات معارفی دینی در حد گسترده و در موضوعات مختلف علمی؛
۲. ضرورت نیاز سنجی و مخاطب‌شناسی کارشناسانه؛
۳. عرضه معارف دینی با هدف تبیین جامعیت اسلام.

این پایگاه شامل ۴۵ لینک اصلی است که واحد پشتیبانی علمی اینترنت، با همکاری معاونت تحقیقات و گروه‌های علمی مرکز و با بهره‌مندی از محققان توانمند و متخصص در زمینه‌های مربوطه، محتوای آن را تهیه و پس از طی فرآیند آماده‌سازی و تکمیل، با نظارت نهایی مدیر بخش رایانه مرکز به سایت اندیشه قم عرضه می‌شود. این ۴۵ لینک، لینک‌های اصلی ایندکس هستند و هر لینک با هدف جامعیت در موضوع مربوط، طرحی گسترده با عناوین اصلی دارد که هر کدام از عناوین، زیر مجموعه‌های علمی کاربردی لازم را در بر دارند.

محتوای سایت اندیشه قم را می‌توان به چهار قسمت کلی تقسیم کرد:

۱. اطلاع‌رسانی علمی (منوی افقی)؛
۲. اطلاع‌رسانی علمی مسائل اعتقادی روز؛
۳. آثار مرکز؛
۴. پرسش‌ها و پاسخ‌های مرکز.

درباره هر یک از این قسمت‌ها توضیحات مختصر می‌دهیم:

۱. اطلاع‌رسانی علمی (منوی افقی): این بخش دارای آیتم‌هایی است که هر کدام زیرمجموعه‌های گسترده و کاملی را در خود جای داده است که در تصویر زیر می‌توان مشاهده کرد:

هر کدام از این آیت‌ها دارای زیرموضوعی با موضوعات مرتبط است. یکی از مزایای این بخش دستیابی به متن و ترجمه قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه است.

۲. اطلاع رسانی علمی مسائل اعتقادی روز: در این قسمت می‌توانید جدیدترین شبهات روز و مناظرات و نقد شبهات اینترنتی را مشاهده کرد:

شبهه روز	کانون گفت‌وگو دینی	مناظرات	نقد شبهات اینترنتی
شبهه : عرفان عملی شیخ مقدمه ای نمی‌خواهد و اصولا با اخلاق شیخ فرقی... پاسخ : ابتدا مقدمه ای درباره عرفان و مراحل آن بیان می‌کنیم و سپس به تفاوت های عرفان عملی و اخلاق می‌پردازیم. عرفان در لغت به معنای شناختن است. و در اصطلاح به ادراک خاصی اطلاق می‌شود که از راه متمرکز کردن توجه به باطن نفسی (به از...) ...			

پشتیبانی علمی اینترنت مرکز با هماهنگی و همکاری معاونت تحقیقات و گروه‌های علمی و محققان توانمند، محتوای این مجموعه را آماده می‌کنند.

۳. آثار مرکز: در این قسمت می‌توان برخی از آثار مرکز را به صورت متنی و کامل می‌توان مشاهده کرد. فهرست هر کدام از آثار در سمت راست آن قرار دارد.

آثار مرکز



۴. پرسش‌ها و پاسخ‌های مرکز: مهم‌ترین بخش سایت که توجه بسیاری از کاربران را به خود جلب کرده، بخش پرسش و پاسخ این پایگاه می‌باشد. این قسمت می‌تواند پاسخ‌گوی تمام پرسش‌های اعتقادی و کلامی با بهره‌گیری از متخصصان و کارشناسان آن باشد.



در دنیای امروز که بزرگ‌ترین دشمن جوانان، افکار و شبهه‌افکنی‌های باطل دشمنان دین است، این پایگاه می‌تواند به تمام نیازهای اعتقادی پاسخ دهد و به شناخت حق از باطل کمک شایانی کند و از جمله آمادگی دارد که به شبهات مربوط به اعتقادات باطل و هابیت پاسخ گو باشد و در این زمینه از کارشناسان بهره می‌جوید. بخش پرسش و پاسخ دارای موضوعات گسترده‌ای است که کاربران می‌توانند از این قسمت، پرسش‌های خود را برای دریافت پاسخ ارسال کنند تا جواب پرسش را در ایمیل خود مشاهده کنند.

پاسخگویی به پرسش‌های دینی شما

نام و نام خانوادگی :	دبلم	سن :	
تحصیلات :	ایران	کشور :	
استان :	تهران	استان :	
* پست الکترونیکی :	لطفا ایمیل را صحیح وارد کنید		
* متن سوال :	<input type="text"/>		
	<input type="button" value="ارسال"/>		

برای مشاهده تمام پرسش‌ها و پاسخ‌ها می‌توانید وارد بخش پاسخ به شبهات شوید. موضوعاتی که می‌توانید در آن زمینه‌ها پرسش خود را مطرح کنید و پاسخ خود را دریافت کنید، عبارت‌اند از: شبهات قرآنی - اعتقادی، کلام جدید، تاریخی، سیاسی، تربیتی، حدیثی، فقهی، مهدویت، حقوقی، ادیان، فرق و مذاهب.

پایخ شبهات
 قال رسول الله ﷺ: الإسلام يعُلم ولا يُعَلَّم عليه
 جستجوی پیشرفته

شبهات قرآنی	شبهات اعتقادی	شبهات کلام جدید	شبهات تاریخی
علوم قرآن اعجاز قرآن تحریر، قرآن! معارف قرآن (اعتقادی) معارف قرآن (فردی) معارف قرآن (اجتماعی) سایر مباحث قرآنی	حداشناسی عدل و حکمت آفرینش نبوت امامت معاد سایر مباحث اعتقادی	قامرو دین معرفت دینی تجربه دینی عقل و دین بلوالبیرم سکولاریزم سایر مباحث کلام جدید	بیاصل اسلام (ص) امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) امام حسن (ع) و امام حسین (ع) سایر الهه حکومت‌ها و خلفا تاریخ معاصر سایر مباحث تاریخی
شبهات سیاسی	شبهات تربیتی	شبهات حدیثی	شبهات فقهی
حکومت اسلامی انقلاب اسلامی ولایت فقیه قانون اساسی مسائل بین الملل مفاهیم سیاسی سایر مباحث سیاسی	اخلاق و تربیت اسلامی فضایل و رذایل اخلاقی عرفان اسلامی خانواده ازدواج چوگان سایر مباحث تربیتی	رجال درایه منابع حدیث سایر مباحث حدیثی	مبانی فقه منابع فقه اجتهاد و تقلید فلسفه احکام سایر مباحث فقهی
شبهات مهدویت	شبهات حقوقی	شبهات ادیان	شبهات فرق و مذاهب
ولادت و وجود امام زمان (عج) عبثت و امکان ملاقات ظهور و علایم آن عصر ظهور سایر مباحث مهدویت	حقوق اساسی حقوق جزایی حقوق خانواده حقوق بشر سایر مباحث حقوقی	یهودیت مسیحیت زرتشت بهائیت سایر ادیان	وهابیت صوفیه اهل حق اسماعیلیه سایر مذاهب اسلامی

برای نمونه در اینجا می‌توانید چند پرسش را مشاهده کنید:

قرآن	کلام و اعتقادات	دین پژوهی	فقه و احکام	ادبیات و مذاهب	تاریخ اسلام
« آیا موردی وجود دارد که احکام آن در قرآن آمده باشد، ولی در سنت پیامبر و اهل بیت - علیهم السلام - مطرود شده باشد؟					
« آیا دشمنان حضرت علی - علیه السلام - با توجه به حدیث پیامبر گرامی «لا ینحک الا مؤمن و لا ینقض الا کافر» کافر می‌باشند؟					
« دلالتی که ثابت کند حضرت علی - علیه السلام - قرآن را جمع آوری کرده است را بنویسید.					

تاریخ معاصر	مهدویت	حدیث	تربیت و مشاوره	سیاست	حقوق
« با توجه به این که بعد از رضاخان گروه‌های زیادی (مذهبی) و سازمان‌های زیادی بنا به نیاز جامعه آن روز تشکیل شدند از چه روی و چرا نیروهای روحانی در موقعیت رهبری این نهضت قرار گرفتند؟ و این در حالی است که توده‌ای‌ها و سکولارها بر ضد روحانیت فعالیت چشمگیری داشتند؟					
« روح از امر خداست یعنی چه؟					
« آیا شیخ فضل الله نوری واقعاً مجتهد بود؟ چرا علما، اعدام او را تأیید کردند؟					

این قبیل پایگاه‌ها می‌توانند زمینه‌ساز ارتقای فرهنگ پرشگری و ارتقای سطح عقاید دینی شوند. امید است این فرصت‌ها را زمینه‌ساز پیشرفت اعتقادی و دینی بدانیم و در این امر از خداوند تبارک و تعالی مدد می‌جوییم.



پرسش و پاسخ

* سید محسن مهر حسینی



◆ پرسش: آیا طلب شفاعت از پیامبر و امامان علیهم السلام مؤثر دانستن غیر خدا و شرک است؟

پاسخ: «عبادت» نهایت ذلت و خضوع در برابر کسی است که اعتقاد به الوهیت او داشته باشیم و یا او را فاعل استقلالی و غیر وابسته به خدا بدانیم. بنابراین عبادت دو رکن دارد:

۱. نهایت ذلت و خضوع؛

۲. اعتقاد به الوهیت یا فاعلیت استقلالی.

هرگاه یکی از این دو رکن نباشد، دیگر مفهوم عبادت و پرستش صدق نمی‌کند. خداوند خود به فرشتگان فرمان داد که در مقابل آدم سجده کنند: «و یاد کن آن‌گاه که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید».^۱

و یا فرزندان را به نهایت خضوع و تذلل در برابر والدین دستور داده است: «و بال‌های ذلت و خواری را از روی مهربانی برای آن دو (پدر و مادر) بگستران».^۲

بدیهی است این اعمال عبادت و پرستش غیر خدا محسوب نمی‌شوند؛ و گرنه خدا به آنها امر نمی‌کرد، برخلاف پرسش بت‌ها و شفاعت‌جویی مشرکان که خداوند درباره آنان می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾.^۳

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۴.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

این آیه شریفه مشرکان را به دو جهت، مورد سرزنش و توبیخ قرار داده است:

۱. عبادت و پرستش بت‌ها؛

۲. اعتقاد به وساطت بت‌ها.

مشرکان مکه، اعتقاد به الوهیت بت‌ها نداشتند و آنها را «الله» نمی‌دانستند؛ زیرا می‌گفتند ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾، اما دچار شرک در ربوبیت بودند؛ یعنی بت‌ها را موجوداتی می‌دانستند که مستقل از اراده و قدرت خداوند، منشأ تأثیر و جلب خیر و دفع ضررند. به همین جهت با قربانی کردن و خضوع و خشوع در برابر بت‌ها، در صد جلب رضایت آنها بودند. در نتیجه عمل مشرکان مکه از سه جهت نکوهش می‌شود: ۱. شرک در ربوبیت؛ ۲. شرک در عبادت؛ ۳. اعتقاد به ربوبیت در برابر سنگ و چوبی که با دست خود تراشیده بودند. تعبیر ﴿مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ اشاره به شدت پستی این اعتقاد و عمل است؛ در حالی که توسل و شفاعت‌خواهی از اولیای الهی، اعتقاد به وساطت کسانی است که خداوند به آنان چنین منزلتی داده است. ما اولیای الهی را نه «الله» می‌دانیم و نه اعتقاد به ربوبیت و فاعلیت استقلالی آنان داریم، بلکه به نظر ما، هرگونه فاعلیت و تأثیرگذاری اسباب و واسطه‌های فیض، وابسته به عزم و اراده و قدرت خداوند است.

۲۴۳

◆ پرسش: طبق آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾^۱ و آیه ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾^۲ مردگان نمی‌شنوند. بر این اساس، آیا سخن گفتن و شفاعت خواستن از پیامبر و امامان علیهم‌السلام کار گزارف نیست؟

پاسخ: از دیدگاه اسلام مرگ به معنای نابودی و نیستی انسان نیست، بلکه انتقال حقیقت انسان (روح او)، از عالمی به عالم دیگر است. در آن عالم، حیات انسان به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد، تا هنگامی که روز رستاخیز و معاد فرا رسد.

۱. سوره نمل، آیه ۸۰.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۲.

قرآن کریم درباره مرگ کلمه «توفی» را به کار برده^۱ که به معنای «گرفتن به تمام و کمال» است. از دیدگاه قرآن، در هنگام مرگ فرشته الهی انسان را با تمام واقعیت و هویت تحویل می‌گیرد و از این عالم به عالم دیگر منتقل می‌کند. بنابر فرهنگ قرآن، آنچه تمام هویت انسان را تشکیل می‌دهد، روح او است. قرآن حیات انسان را در فاصله میان مرگ تا روز رستاخیز، برزخ نامیده است.

در اینجا این سؤال رخ می‌نماید که آیا می‌توان با پیامبران و اولیای الهی از دنیا رفته، سخن گفت و از آنان طلب شفاعت کرد؟ و آیا آنان سخنان ما را می‌شنوند؟ درک درست حیات برزخی و آیات قرآن و روایات، به روشنی دلالت دارد بر امکان سخن گفتن با مردگان معمولی و اینکه آنان سخن ما را می‌شنوند و به ما پاسخ می‌دهند. به سه نمونه زیر توجه کنید:

۱. قوم حضرت صالح، پس از آنکه شتری را که معجزه او بود، پی کرد و از دستور خداوند سرپیچی کرد، دچار عذاب الهی شد و با زلزله‌ای به هلاکت رسید. قرآن درباره گفتگوی حضرت صالح با ایشان پس از هلاکشان چنین می‌گوید:

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۱۰۱﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿۱۰۲﴾﴾

سرانجام زلزله‌ای آنان را فرا گرفت و صبحگاهان، (تنها) جسم بی‌جانشان در خانه‌هاشان باقی مانده بود. (صالح) از آنها روی برتافت و گفت: ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی (چه کنم که) شما خیرخواهان را دوست ندارید!

۲. در روایات و گزارش‌های تاریخی آمده است: پس از آنکه جنگ بدر با کشته شدن هفتاد تن از قریش به پایان رسید، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد تا

۱. سوره سجده، آیه ۱۱.

۲. سوره اعراف، آیات ۷۸-۷۹.

کشته‌های مشرکان را در چاهی بریزند. سپس آن حضرت یکایک کشتگان را به نام صدا زد و خطاب به آنان فرمود: آیا آنچه را که پروردگارتان وعده بود، حق و پابرجا یافتید؟ من آنچه را که پروردگارم وعده کرده بود، حق و حقیقت یافتم. در این هنگام بعضی از اصحاب به پیامبر ﷺ گفتند: آیا مردگان را صدا می‌زنید؟ آن حضرت فرمود: شما از آنها شنواتر نیستید، آنان می‌شنوند، لکن قدرت بر جواب ندارند.^۱

۳. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هیچ کسی نیست که بر من سلام کند، مگر آنکه خداوند سلام او را به روح من می‌رساند و من پاسخ او را می‌گویم».^۲

در آیات ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾^۳ و آیه ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾^۴ کافران مرده‌دل، به مردگان تشبیه شده‌اند؛ زیرا مرده به حسب ظاهر نمی‌شنود و نمی‌بیند؛ زیرا مجاری ادراک حسی (چون چشم و گوش) ندارد. کافر معاند، چشم حق‌بین و گوش حق‌شنو ندارد. از این‌رو، پیام اصلی آیه نکوهش کافران و تشبیه آنان به مردگان است؛ یعنی ای پیامبر، تو قدرت بر هدایت کافران نداری و نمی‌توانی سخن حق را به آنان بفهمانی.

♦ پرسش: طبق روایت ابی الهیاج، ساختن بنا و گنبد بر روی قبور پیامبران و اولیای الهی جایز نیست. پس چرا مسلمانان بر خلاف روایت عمل می‌کنند؟

پاسخ: یکی از ادله وهابیان بر حرمت ساختن بنا و گنبد، روایت ابی الهیاج از امیرالمؤمنین علیه السلام است. برای پاسخ به این شبهه ابتدا روایت را ذکر و سپس آن را از جهت سند و دلالت بررسی می‌کنیم:

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۳؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶.

۲. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۷؛ سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۴۵۳.

۳. سوره نمل، آیه ۸۰.

۴. سوره فاطر، آیه ۲۲.

حدثنا يحيى بن يحيى و أبو بكر بن أبي شيبة و زهير بن حرب (قال يحيى: أخبرنا، و قال الآخران: حدثنا وكيع) عن سفیان عن حبيب بن أبي ثابت عن أبي وائل عن أبي الهياج الأسدي قال: قال لي علي بن أبي طالب: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول ﷺ؟ أن لا تدع تمثالاً إلا طمسته و لا قبراً مشرفاً إلا سويته؛

آیا نمی‌خواهی تو را به مأموریتی که پیامبر مرا برای آن اعزام کرد، اعزام کنم، اینکه هیچ تصویر (ذی روحی) را ترک مکن، مگر آنکه آن را محو کنی، و نیز هر قبر بلندی را که دیدی، هموار ساز.^۱

◆ نگاهی به سند روایت

در سند این روایت پنج راوی به نام‌های وکیع بن جراح، سفیان ثوری، حبيب بن ابی ثابت، ابو وائل و ابوالهياج اسدی وجود دارند که باید هر یک بررسی شوند.

۱. وکیع

در کتاب‌های رجال اهل سنت از حافظه وکیع تمجید شده، ولی عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید:

«از پدرم احمد بن حنبل شنیدم که می‌گوید: وکیع بن جراح در پانصد مورد نقل حدیث اشتباه کرده است».^۲

همچنین از محمد بن نصر مروزی نیز این چنین نقل شده است: «وکیع بن جراح حدیث را تا آخر از حفظ می‌خواند و الفاظ حدیث را تغییر می‌داد. گویا نقل به معنا می‌کرد و اهل زبان عربی نبود».^۳

۱. صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الجنائز، ص ۶۱؛ مسند احمد، ص ۱۲۸؛ مسند ابی یعلی، ص ۲۸۸.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۰.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

۲. سفیان ثوری

درباره وی ابن حجر از ابن مبارک این گونه نقل می‌کند: «سفیان حدیثی را نقل می‌کرد. پس من نزد او آمدم و دیدم که در حدیث تدلیس می‌کرد و هنگامی که مرا دید، خجالت کشید»^۱.

۳. حبیب بن ابی ثابت

ابن حجر در مورد او نیز از ابن حبان این گونه می‌گوید: «در احادیث تدلیس می‌کرد»^۲.

۴. ابووائل

شقیق بن سلمه ابووائل اسدی در بسیاری از کتاب‌های رجالی اهل سنت توثیق شده است، ولی برخی او را یکی از منحرفین از خط و مشی علی عَلَيْهِ السَّلَام معرفی می‌کنند^۳ که به گفته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دشمن مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام، منافق است^۴ و این فرد حتی اگر از نظر خود نیز برگشته باشد، ولی در زمینه نقل حدیث دیگر مورد اعتماد نخواهد بود.

۵. ابوالهیاج

حیان بن حصین ابوالهیاج اسدی نیز توثیق شده است و از اصحاب امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام معرفی گشته است، ولی اگر تمام کتاب‌های حدیثی را جستجو نماییم، تنها این حدیث از او نقل شده است؛ چنان که سیوطی نیز به این مطلب اشاره کرده است^۵ و چنین شخصی که از او فقط یک حدیث نقل شده است، مورد اعتنا نخواهد بود.

۱. همان، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. الثقات، ج ۴، ص ۱۳۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، فصل فی ذکر المنحرفین عن علی عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص ۱۰۰.

۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۱۷.

۵. حاشیه السیوطی والسندی علی سنن النسائی، ج ۳، ص ۲۷۳.

با توجه به آنچه بیان شد، تدلیس به هر صورت تفسیر شود، با ملکه عدالت سازگار نیست و فقیه و محقق در مقام استناد نمی‌تواند به حدیثی که راویانش به خطای در نقل و تدلیس در روایت متهم هستند، استناد جوید.

◆ بررسی دلالت روایت

این روایت از نظر دلالت نیز مخدوش است و مدّعی وهابیان را بر وجوب تخریب گنبد و قبور اثبات نمی‌کند. برای روشن شدن این مسئله، ضروری است دو واژه کلیدی در فهم این حدیث یعنی «مشرفاً و سوّیته» را از حیث لغوی بررسی کنیم. «مشرّف» از ماده «شرف» به معنای علوّ و بلندی گرفته شده است. همچنین به کوهان شتر که از سایر اعضای بدن وی، ارتفاع چشم‌گیری دارد، «شرف» اطلاق می‌شود.^۱

«سوّیته» از مادّه «تسویه» گرفته شده که به معنای تساوی و تعادل استفاده می‌شود،^۲ با این تفاوت که گاهی منظور از تسویه، مطلق تساوی است، یعنی تساوی؛ تعادل و کامل شدن یک چیز؛ مانند کلام خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى﴾؛^۳ یعنی خدایی که انسان را خلق کرد و متعادل و متساوی قرار داد. گاهی تساوی در مقایسه دو شیء به کار می‌رود که در این صورت از حرف جر «باء» استفاده می‌کنند؛ چنان که خداوند متعال، از زبان کفار و مشرکین در قیامت می‌فرماید: ﴿إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛^۴ «ما شما را (خدایان دروغین را) با پروردگار جهانیان برابر قرار می‌دادیم» که مراد در این آیه، مقایسه خداوند با خدایان دروغین است.

اکنون که مفهوم هر دو لفظ برای ما روشن گردید، باید گفت که حدیث درباره ناهموار بودن خود قبر سخن می‌گوید، نه بلندی آن از سطح زمین؛ زیرا در آن زمان

۱. لسان العرب، ج ۹، ص ۱۶۹-۱۷۱.

۲. المفردات، ص ۴۴۰.

۳. سوره اعلی، آیه ۲.

۴. سوره شعراء، آیه ۹۸.

سطوح قبرها هموار نبودند و وسط آنها مانند کوهان شتر ارتفاع داشت. لذا بر فرض صحت روایت ابی الهیاج، این روایت دلالت بر تساوی ناهمواری‌های قبور می‌کند، نه منع از ساخت گنبد و امثال آن.

◆ دیدگاه علمای اهل سنت

علمای اهل سنت نیز از الفاظ این حدیث معنای تخریب گنبد و بارگاه را استفاده نکردند، بلکه مراد از آن را صاف کردن روی قبر گرفته‌اند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

۱. مسلم، یکی از نویسندگان صحاح سته، در کتاب خویش بابی را با نام «باب الأمر بتسوية القبر» برای این دسته از روایات قرار داده است که خود حاکی از عدم استنباط وجوب هدم قبور از این روایات است. او همچنین در ادامه، روایاتی را بیان می‌دارد که حاکی از تسویه قبور در میان مسلمین صدر اسلام است، نه هدم قبور.^۱
۲. نووی، شارح صحیح مسلم، در توضیح حدیث ابی الهیاج می‌گوید:
سنت این است که قبر را بالاتر از سطح زمین بسیار نسازند و مانند کوهان شتر قرار ندهند، بلکه آن را در حدود یک وجب از سطح زمین بالاتر و به طور مسطح بسازند و این مذهب شافعی و پیروان اوست.^۲
۳. قرطبی در تفسیر خود، حدیث یادشده را نقل می‌کند و می‌گوید: از حدیث برمی‌آید که مسطح بودن سنت، و مسنم بودن بدعت است.^۳
از سخنان اینان و دیگر علمای اهل سنت آشکار می‌شود که آنان نیز از این حدیث هدم قبور را استفاده نکرده‌اند؛ به گونه‌ای که وهابیان مدعی آن هستند.

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱.

۲. شرح مسلم، ج ۷، ص ۳۶.

۳. الجامع لأحكام القرآن: تفسیر قرطبی؛ سوره کهف، ذیل آیه ۲۱.

همچنین در صورت نادیده گرفتن احادیثی که دال بر بلندی قبر از سطح زمین هستند،^۱ فرض کنیم که حدیث بر خلاف ظاهرش می‌گوید قبر را باید با زمین یکسان کرد، باز استدلال به این حدیث در تخریب بنای قبور چند اشکال جدی دارد:

(الف) برابری قبر با زمین، برخلاف اتفاق آرای همه فقهای اسلام است؛ زیرا همه اتفاق نظر دارند که قبر یک وجب از زمین بلندتر باشد؛ چنان‌که حنابله حنفیان و مالکیان به استحباب تسنیم قبر فتوا داده‌اند و شافعی تساوی را از تسنیم افضل دانسته است.^۲

(ب) اگر تفسیر یادشده را بپذیریم و بگوییم حدیث ناظر به لزوم برابری قبر با زمین است، باید قبر را تخریب و آن را با زمین یکسان کرد، نه بنای روی قبر را.

(ج) این فرض شما مخالف سنت پیامبر ﷺ و صحابه است؛ چرا که قبر پیامبر طبق روایت بلندتر از سطح زمین است و تحت نظارت صحابه و حضرت امام امیرالمومنین علی (علیه السلام) ساخته شده است. پس چگونه حضرت بر خلاف گفته خودش عمل کرده است.^۳

(د) بر فرض بپذیریم که تسویه قبر، به معنای انهدام و ویران کردن قبور باشد، این احتمال وجود دارد که به قرینه جمله: «و لا تمثالاً إلا طمسته» مراد خصوص قبرهای مشرکان باشد؛ زیرا مشرکان بر روی قبرها بت می‌گذاشتند و آنها را می‌پرستیدند؛ چنان‌که ماردینی همین احتمال را مطرح کرده و پذیرفته است.^۴

در نهایت روشن شد که این روایت ادعای وهابیان را در حرمت ساختن بنا بر روی قبور و وجوب انهدام آنها اثبات نمی‌کند و هیچ‌یک از مذاهب اربعه نیز بدان عمل نکرده‌اند.

۱. شرح المهذب، ج ۵، ص ۲۹۷.

۲. الفقه المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۵.

۳. الجامع لأحكام القرآن، سوره كهف، ذیل آیه ۲۱.

۴. الجوهر النقي، ج ۴، ص ۳.

◆ منابع

* قرآن کریم

۱. بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۲. تهذیب التهذیب: ابن حجر، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۳. الثقات: ابن حبان، حیدر آباد الدکن الهند: مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
۴. الجامع لأحكام القرآن: قرطبي، المحقق: هشام سمير البخاري، رياض: دار عالم الكتب، ۱۴۲۳ق.
۵. الجوهر النقي: ماردینی الشهير بابن التركماني، لبنان: دار الفکر، بی تا.
۶. حاشية السيوطي والسندي على سنن النسائي: جلال الدين سيوطي، بی تا، منبع الکترونیکی موقع الإسلام.
۷. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزيع، بی تا.
۸. سنن ابی داود: ابی داود، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۹. سنن النسائي: نسائي، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ۱۳۴۸ق.
۱۰. شرح المهذب: نووی، لبنان: دار الفکر، بی تا.
۱۱. شرح مسلم: نووی، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.
۱۲. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد عبد الکریم النمري، بیروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۳. الصحيح: محمد بن اسماعيل بخاری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۴. صحيح مسلم: مسلم نيشابوري، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۵. الفقه على المذاهب الأربعة: عبدالرحمن الجزيري، احياء التراث العربي، چاپ سوم، بی تا.
۱۶. لسان العرب: ابن منظور، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۷. مسند أبي يعلى: أبو يعلى موصلي، تحقیق: حسين سليم أسد، دار المأمون للتراث، بی جا، بی تا.
۱۸. مسند احمد: احمد بن حنبل، بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۹. المفردات في غريب القرآن، راغب اصفهانی، دمشق - بیروت: دار القلم - الدار الشامية، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

مقالات عربیہ

- ✓ التشبیہ و التجسیم عند ابن تیمیة
- ✓ نماذج من فتن ابن تیمیة و مواقف العلماء منها
- ✓ ویل لهذه المفاهیم (۲)



التشبيه والتجسيم عند ابن تيمية

* آيت الله العظمى جعفر سبحاني (دامت بركاتنه)



◆ شواهد على ميل بني إسرائيل إلى التجسيم والتشبيه

نزلت الشرائع السماوية على تنزيه الله سبحانه عن كونه جسماً أو جسمانياً مشابهاً لمخلوقاته إلى غير ذلك مما يعد من آثار المادة.

غير أن احتكاك أقوام ممن نزلت عليهم الشرائع بالوثنيين صار سبباً للميل إلى التجسيم والتشبيه، و على رأسهم قوم بني إسرائيل و يدل على ذلك شواهد نسردها ذيلًا:

١. طلبهم من موسى ﷺ الإله المجسم

أن نبي الله موسى ﷺ بعد ما عبر ببني إسرائيل البحر و نزلوا إلى الضفة الأخرى منه رأوا أن أقواماً يعبدون أصناماً فطلبوا من موسى ﷺ أن يجعل لهم إلهاً مثل ما لهم آلهة هؤلاء لكي يعبدونها، فكأثمهم فكروا أن عبادة الإله غير المرئي أمر غير مفيد، فيجب أن يُعبد الله سبحانه بصورة موجود مجسم، و هذا ما يحكيه قوله سبحانه:

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^١

فالآية تحكي أن النزوع إلى الوثنية كان راسخاً في نفوسهم حتى غفلوا عن النعمة الكبرى التي شملتهم و هي نجاتهم من فرعون فطلبوا من موسى ما يضاد شريعته و عقيدته.

١. سورة الأعراف، الآية ١٣٨.

٢. طلبهم رؤية الله تعالى

الشاهد الثاني على رسوخ فكرة التجسيم عندهم أنهم طلبوا من موسى ﷺ رؤية الله سبحانه بالعين، ولولاها لم يؤمنوا به، وهذا ما يحكيه الذكر الحكيم في قوله سبحانه: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^١.

٣. عبادتهم العجل في غياب موسى ﷺ عنهم

الشاهد الثالث على رسوخ فكرة التجسيم في أذهانهم و أنهم كانوا يميلون إلى الإله المجسم أكثر من ميلهم لما دعاهم إليه موسى ﷺ، اغترارهم بما صنع السامري حيث صنع لهم عجلاً جسداً له خوار، ودعاهم لعبادته، فعكف القوم - إلا القليل منهم - على عبادته دون أن يدور في خلد أحدهم أن هذا يخالف ما دعاهم إليه نبيهم موسى ﷺ عبر السنوات الطوال، وهذا ما يحكيه الذكر الحكيم عنهم، قال سبحانه:

﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ﴾^٢.

وفي آية أخرى يتضح بصرحة أنهم اتخذوا هذا العجل إلهاً لهم، قال سبحانه: ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ﴾^٣.
وهذه الحوادث التاريخية المبررة على قلب موسى ﷺ التي يذكرها القرآن الكريم تحكي عن انحراف بني إسرائيل عن خط التنزيه إلى خط التجسيم.

◆ تطرق فكرة التجسيم إلى النصرانية

لما بُعث المسيح ﷺ إلى بني إسرائيل ذكر بأنه بعث بنفس ما بعث به الكليم فقال: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ﴾^١.

١. سورة البقرة، الآية ٥٥.

٢. سورة الأعراف، الآية ١٤٨.

٣. سورة طه، الآية ٨٨.

و لكن تطرقت فكرة التجسيم إلى النصرانية بعد ما رفع الله المسيح ﷺ . و كان المبدأ لذلك هو الديانة البرهمانية التي رفعت علم التثليث و قالت بالآلهة الثلاثة؛ أعني:

١. برهما: الخالق؛

٢. فيشنو: الوافي؛

٣. سيفا: الهادم.

فالإله عند البراهمة يشبه مثلثاً ذا أضلاع ثلاث و كانت تلك الفكرة منتشرة بين الروم القاطنين في سوريا و فلسطين و ما جاورها حيث بعث المسيح ﷺ . فأخذ أتباعه في القرن الثاني نفس الفكرة فصبغوها بشكل آخر، فصار التثليث بالنحو التالي: الأب، الإبن، روح القدس، و هي التي يسمونها الأقانيم الثلاثة، ينقل الاستاذ محمد فريد و جدي عن دائرة معارف، لاروس، ما يلي:

إن تلاميذ المسيح الأولين الذي عرفوا شخصه، و سمعوا قوله، كانوا أبعد الناس عن اعتقاد أنه أحد الأركان الثلاثة المكونة لذات الخالق، و ما كان بطرس - أحد حواريه - يعتبره إلا رجلاً موحى إليه من عند الله، أما بولس فإنه خالف عقيدة التلاميذ الأقربين لعيسى و قال: إن المسيح أرقى من إنسان و هو نموذج إنسان جديد أي عقل سام متولد من الله.^٢

ثم إن القرآن الحكيم يحكي عن أن النصراني قد اقتبسوا هذه الفكرة من الذين كفروا من قبل، قال سبحانه:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزْرًا ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^٣.

١. سورة الصف، الآية ٦.

٢. دائرة المعارف القرن العشرين، مادة ثالث، ج ٢، ص ٧٥٩.

٣. سورة التوبة، الآية ٣٠.

◆ دور الأخبار و الرهبان في نشر فكرة التجسيم

بعث النبي الخاتم ﷺ على تنزيهه سبحانه و رفع مقامه تعالى عن مشابهة المخلوقات، ملهماً من قوله سبحانه: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^١ غير أنّ قسماً من الأخبار و الرهبان الذين استسلموا ظاهراً - و لكن بقوا على ما كانوا عليه من الديانة الموسوية أو العيسوية باطناً - أشاعوا بين المسلمين نفس الفكرة بواسطة الأحاديث و القصص التي كانوا يحكونها عن كتبهم، فأخذها السذج من المحدثين كحقائق صادقة واقعية، محتجبين بما نسب إلى النبي ﷺ من قوله: «حدثوا عن بني إسرائيل ولا حرج». و قد اغتر بهذه الإسرائيليات أو المسيحيات محدثان معروفان هما: ابن خزيمة و ابن مندة، فقد حشدا في كتابيهما كل ما يدل على تلك الفكرة الموروثة. فعن الأول يقول الرازي في تفسيره الكبير عند تفسير قوله سبحانه: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»:

احتج علماء التوحيد قديماً و حديثاً بهذه الآية في نفي كونه تعالى جسماً مركباً من الأعضاء و الأجزاء، و حاصللاً في المكان و الجهة، و قالوا: لو كان جسماً لكان مثلاً لسائر الأجسام فيلزم وجود الأمثال و الأشباه له، و ذلك باطل بصريح قوله تعالى ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^٢. و اعلم ان محمد بن إسحاق بن خزيمة أورد استدلال أصحابنا بهذه الآية في الكتاب الذي سماه بـ«التوحيد» و هو في الحقيقة كتاب الشرك ثم وصفه بقوله: إنه مضطرب الكلام قليل الفهم ناقص العقل.^٣

و لكلامه صلة، من أراد فليرجع إليه.

١. سورة الشورى، الآية ١١.

٢. سورة الشورى، الآية ١١.

٣. التفسير الكبير، ج ٢٧، ص ١٥٠.

و كفى في حق الثاني (ابن منددة) ما سنذكره عنه من قوله: إنَّ الله سبحانه عرشاً يجلس عليه و هو يئط أطيط الرحل.

◆ نصوص من ابن تيمية على التجسيم

إذا عرفت هذه المقدمة الموجزة فلندخل إلى المقصود من هذه المحاضرة، و هو أنَّ أحمد بن محمد بن تيمية المولود (٦٦١-٧٢٨ق)، قد اقتفى تلك الفكرة إمَّا كناية و أخرى صريحاً و ها نحن ننقل نصوصه من كتبه، حتى يقف من اغتر بآرائه أنَّه كان مخطئاً في تلك العقيدة و مخالفاً لما عليه علماء الإسلام عبر القرون و أئمة اهل البيت عليهم السلام كلهم.

النص الأوَّل: يقول في تفسير قوله سبحانه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^١، و تفسير قوله: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾^٢ ما هذا نصّه:

فإنَّه لا يدلُّ على نفي الصفات بوجه من الوجوه بل ولا على نفي ما

يسمّيه أهل الاصطلاح جسماً بوجه من الوجوه.^٣

و مراده من الصفات في قوله «نفي الصفات»، الصفات الخبرية التي أخبر عنها سبحانه كاليد و الوجه و غيرهما، فهو يعتقد أنَّ الجميع يوصف به سبحانه من غير تأويل ولا تعطيل بل بنفس المعنى اللغوي.

النص الثاني: و قال أيضاً:

و أمَّا ذكر التجسيم و ذم المجسمة، فهذا لا يعرف في كلام أحد من

السلف و الأئمة؛ كما لا يعرف في كلامهم ايضاً القول بأنَّ الله جسم

أو ليس بجسم.^٤

١. سورة الشورى، الآية ١١.

٢. سورة مريم، الآية ٦٥.

٣. درء تعارض العقل والنقل، ج ١، ص ٦٦.

٤. همان، ص ١٤٠.

النص الثالث: و يقول في كتاب آخر له:

و اما ما ذكره (العلامة الحلي) من لفظ الجسم و ما يتبع ذلك بأن هذا اللفظ لم ينطق به في صفات الله لا كتاب و لا سنة لا نفيًا ولا إثباتًا ولا تكلم به أحد من الصحابة و التابعين و تابعيهم لا أهل البيت و لا غيرهم.^١

النص الرابع: إلى هنا يتضح أنه أخفى التصريح بأنه تعالى جسم، ولكن ذكر أن تلك القضيتين ليستا من كلام السلف يعني أن الله جسم أو ليس بجسم، ولكنه في موضع من كتابه *منهاج السنة* أظهر عقيدته، و هذا ما نلاحظه في النص التالي.

و قد يراد بالجسم ما يشار إليه أو ما يُرى أو ما تقوم به الصفات و الله تعالى يُرى في الآخرة و تقوم به الصفات و يشير إليه الناس عند الدعاء بأيديهم و قلوبهم و وجوههم و أعينهم فإن أراد بقوله: ليس بجسم هذا المعنى قيل له هذا المعنى - الذي قصدت نفيه بهذا اللفظ معنى ثابت بصريح المنقول و صريح المعقول و أنت لم تقم دليلاً على نفيه.^٢

فقد عرّف إلهه الذي يعبد بالأمور التالية:

١- أنه يُشار إليه؛

٢- أنه يُرى؛

٣- أنه يقوم به الصفات فيكون مركباً؛

٤- أن له مكاناً، بدليل رفع الناس أيديهم عند الدعاء إلى الأعلى.

فالإله بهذا المعنى عنده ثابت بصحيح المنقول و صريح المعقول.

١. منهاج السنة، ج ٢، ص ١١٧.

٢. همان، ص ٧٥.

النص الخامس: و قال أيضاً:

و ليس في كتاب الله و لا سنة رسوله و لا قول أحد من سلف الأمة و
أئمتها أنه ليس بجسم، و أنّ صفاته ليست اجساماً و اعراضاً^١.

هذه كلماته التي نقلناها بنص من كتبه المشهورة، و دع عنك ما ذكره في الرسائل
الكبرى التي سيوافيك شيء منه.

ولكن ما ندرى ما ذا يريد بقوله: «ثابت بصحيح المنقول»؟ فهل يعني الذكر الحكيم؟
فما اختاره يضاده تماماً حيث يقول: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، فلو كان سبحانه جسماً يلزم
ان يكون له طول و عرض و ارتفاع، و بالتالي يكون مركباً من اجزاء محتاجاً في تحقّقه إلى
كل جزء. هذا ما يقوله صحيح المنقول.

و أمّا ما نسبه إلى صريح المعقول فهو أيضاً يضاد ما ذكره تماماً كذلك إذ لو كان جسماً
لاحتاج إلى مكان، فالمكان إمّا أن يكون قديماً فيكون الهاً ثانياً و إن كان حادثاً أحدثه
سبحانه فأين كان هو قبل إحداث هذا المكان.

و أمّا رفع الناس أيديهم عند الدعاء فلا يعنى أنّه سبحانه في السماء و إنّما يريدون
إفهام رفعة مقام الله سبحانه برفعهم أيديهم.

و أمّا ما نسبه إلى السلف - فالسلف برئ منه براءة يوسف مما اتهم به - فيكفينا أن
نذكر كلام البيهقي في كتابه الأسماء و الصفات، قال:

احتجّ أهل السنة على أنّه سبحانه ليس في مكان بالحديث النبوي
التالي، قال ﷺ: «أنت الظاهر فليس فوقك شيء و أنت الباطن فليس
دونك شيء». فإذا لم يكن فوقه شيء و لا دونه شيء لم يكن في مكان^٢.
و هناك كلمات كثيرة من أهل الحديث لا يسعها المقام.

١. بيان تلبيس الجهمية، ج ١، ص ١١٠.

٢. الأسماء و الصفات، ج ٢، ص ٢٨٩، باب ما جاء في العرش و الكرسي.

◆ إجابة عن سؤال

ربما نسمع من الكثير من أتباع الرجل قولهم : أنه سبحانه جسم لا كالأجسام؛ نظير قولنا: شيء لا كالأشياء؛ فكما أن الثاني صحيح، فالأول صحيح أيضاً.
والجواب عنه واضح، وهو أن الشيء لا يدل على خصوصية خاصة بل يدل على نفس الوجود والتحقق فلا مانع من أن يقال: أنه شيء لا كالأشياء، أي له وجود لا كوجود الأشياء المحتفة بالخصوصيات الزائدة على الوجود.
و أما الجسم فيدل على خصوصية مقومة له وهو كونه ذا عرض و طول و ارتفاع، فالقول بأنه جسم، يلازم ثبوت هذه الصفات. فتعقيبه بـ«لا كالأجسام ينفي هذه الخصوصيات» فيكون الكلام حاملاً للتناقض.

◆ كلام ابن تيمية في العقيدة الواسطية

إن ابن تيمية قد بدأ بنشر أفكاره الشاذة لأول مرة في رسالته في العقيدة الواسطية - أعني الرسالة التاسعة من مجموعة الرسائل الكبرى - و وصف فيها الباري سبحانه بالعبرة التالية: «تواتر عن رسوله ﷺ و أجمع عليه سلف الأمة من أنه سبحانه فوق سماواته، على عرشه، عليّ على خلقه»^١.
و معنى العبارة أنه سبحانه:

١- فوق السماوات؛

٢- جالس على عرشه؛

٣- في مكان مرتفع عن السماوات و الأرض.

و ليس لهذه الجمل معنى سوى أنه كملك جالس على السرير في مكان مرتفع ينظر إلى العالم تحته. نعم استند هو في كلامه هذا بما نقله ابن مندة في توحيده عن رسول الله ﷺ أنه قال: «ويحك أتدري ما الله، إن عرشه على سماواته و أرضيه - هكذا بأصابعه - مثل القبة عليها و أنه ليئط أطيط الرحل بالراكب»^٢.

١. مجموعة الرسائل الكبرى، الرسالة التاسعة، ج ١، ص ٤٠١.

٢. توحيد ابن مندة، ٤٢٩.

و كأنه سبحانه جسم كبير فوق الكبر له ثقل على العرش و هو يئط كما يئط الرحل حينما يجلس عليه الإنسان الثقيل.
و للأسف فإن هذا الحديث قد ورد كثيراً في كتب الحديث فقد نقله ابو داود في سننه برقم ٤٧٢٦، و ابن خزيمة في توحيده برقم ١٤٧، و ابن ابي عاصم في السنة، ص ٥٧٥، و ابن ابي حاتم في تفسير سورة البقرة برقم ٢٢٣.
ولا شك أن هذا الحديث و أمثاله من الإسرائيليات التي تطرقت إلى كتب الحديث، هو من الآثار السلبية لمنع كتابة الحديث النبوي في القرن الأول و شيء من الثاني، حتى تداركه الدوانيقي عام ١٤٣ ق.

◆ حديث نزوله سبحانه إلى السماء الدنيا

إن ابن تيمية يعتقد بأن نزوله سبحانه حقيقي واقعي ملموس، و هذا ما يحكيه الرحالة الطائر الصيت ابن بطوطة، يقول:

حضرت يوم الجمعة مسجداً يعظ فيه ابن تيمية على منبر الجامع و يذكرهم فكان من جملة كلامه إن قال: ان الله ينزل إلى سماء الدنيا كنزولي هذا و نزل من درج المنبر، فعارضه فقيه مالكي يعرف بابن الزهراء و أنكر ما تكلم به فقامت العامة إلى هذا الفقيه و ضربوه بالأيدي و النعال ضرباً كبيراً^١.

◆ موقف أهل البيت عليهم السلام من فكرة التجسيم

تقدم أن ابن تيمية ذكر في كلماته أنه لم يرد عن أهل البيت عليهم السلام ما يدل على عدم كونه جسماً، ولكنه لبعده عنهم و ما يبدو من كلماته من النصب و العداة الذي يكنه لهم، فإنه لم يراجع كلماتهم، فصار يرمى الكلام على عواهنه من غير دليل.

١. رحلة ابن بطوطة، ص ٩٥-٩٦.

وقد وقف الأصم والأبكم فضلاً عن العلماء على أن التوحيد والتنزيه من شعار أئمة أهل البيت عليهم السلام كما أن التشبيه والجبر من شعار الأمويين، وها نحن ننقل شيئاً قليلاً من كلمات أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، يقول الإمام أمير المؤمنين عليه السلام في إحدى خطبه:

ما وحدّه من كَيْفِهِ، ولا حقيقته اصاب من مثله، ولا إياه عنى من شَبَّهه، ولا صمده من اِشار اليه و توهمه.^١

روى الصدوق بإسناده إلى أبي إسحاق السبيعي، عن الحارث الأعور قال: خطب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام يوماً خطبة بعد العصر، قال فيها:

الحمد لله الذي لا يموت، ولا تنقضي عجائبه؛ لأنه كل يوم في شأن، من إحداث بديع لم يكن، الذي لم يولد فيكون في العزّ مشاركاً، ولم يلد فيكون موروثاً هالكاً، ولم تقع عليه الأوهام فتقدّره شبحاً ماثلاً، ولم تدركه الأبصار فيكون بعد انتقالها حائلاً، الذي ليست له في أوّليته نهاية، ولا في آخريته حدّ ولا غاية، الذي لم يسبقه وقت، ولم يتقدمه زمان، ولم يتعاوره زيادة ولا نقصان، ولم يوصف بأين ولا مكان.^٢

فأي كلمة أوضح في نفي التشبيه والتجسيم من قوله عليه السلام: «لم تقع عليه الأوهام فتقدّره شبحاً ماثلاً» وأي جملة أوضح في نفي المكان من قوله: «و لم يوصف بأين ولا مكان».

هذه الإمامة عابرة إلى توحيد ابن تيمية، وأمّا الكلام في سائر آرائه وأفكاره الشاذّة عن الكتاب والسنة فموكول إلى وقت آخر بإذن الله سبحانه.

١. نهج البلاغة، الخطبة ١٨٦.

٢. توحيد الصدوق، ص ٣١.

◆ المصادر

* القرآن الكريم.

١. الأسماء والصفات: احمد بن الحسين البيهقي، جدة: مكتبة السوادى.
٢. بيان تلييس الجهمية: ابن تيمية، مكة: مطبعة الحكومة، ١٣٩٢ق.
٣. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر فخر رازى، بيروت: دارإحياء التراث العربى، ١٤٢٠ق.
٤. توحيد ابن مندة: ابن مندة، بيروت: طبع مؤسسة المعارف.
٥. التوحيد: الشيخ الصدوق، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٣٩٨ق.
٦. دائرة المعارف القرن العشرين: محمد فريد وجدى، بيروت: دارالفكر.
٧. درء تعارض العقل والنقل: تحقيق: محمد رشاد سالم، رياض: دارالكنوز الادبية، ١٣٩١ق.
٨. رحلة ابن بطوطة: ابن بطوطة، دار صادر، ١٣٨٤ق.
٩. مجموعة الرسائل الكبرى: ابن تيمية، بيروت: دارإحياء التراث العربى.
١٠. منهاج السنة النبوية: ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، القاهرة: مؤسسة قرطبه.



نماذج من فتن ابن تيمية ومواقف العلماء منها

* سيد حسن آل مجدد



لقد احتفظت لنا ذاكرة التاريخ الإسلامي بحوادث وفتن قام بها التيار السلفي المتطرّف ضدّ خصومه من أهل المذاهب الإسلامية منذ القرون البعيدة، ولا زال شرر تلك المناجرات والمجاوزات يطال الأمة المحمدية إلى اليوم.

فدونك فتنة أبي محمد الحسن بن علي بن خلف البرهاري صاحب رسالة شرح السنّة المتوفى ٣٢٩ق ورئيس الحنابلة بها، وما كان من وقائعهم الفظيعة ومعتقداتهم الشنيعة بالنسبة للذات المقدّسة العلية ومساائل أخرى ما آل بهم إلى صدور مرسوم من الخليفة الراضي بالله يقضي بالإنكار عليهم والأخذ علي يدهم وذلك سنة ٣٢٣ق.^١

و لم تزل لهم - بعد ذلك - جولات و صولات بين الفينة والأخرى، حتّى استفحل أمرهم واستطار شرّهم بأشدّ ممّا كانوا عليه؛ أيام قيام ابن تيمية الحرّاني بالدعوة إلى تلك الشذوذات و نبش تلكم الدفائن التي ينبذها الملأ الإسلامي، فزاد الرجل في الطين بلّة، و أضاف إلى هاتيك العلل ألف علّة، تحت ستارة أتباع مذهب السلف الصالح والتمسك بما كان عليه أهل القرون المفضّلة وتقليد إمام أهل السنّة أحمد بن حنبل، مع أنّ أعيان مذهبه ينكرون ما شان به هؤلاء وجه المذهب، كما قال ابن الجوزي في كتابه دفع شبه التشبيه بأكفّ التنزيه.^٢

لقد خاض ابن تيمية في مسائل الأسماء والصفات - وهو ممّن لا يجسن الخوض فيها - فارتطم في مستنقع التجسيم والتشبيه كمن سبقه من إخوانه المجسّمة والمشبهة، فضلاً

١. نشوار المحاضرة، ج ٢، ص ١٣٤؛ تجارب الأمم، ج ٥، ص ٣٢٢.

٢. دفع شبه التشبيه، ص ٩٧ و ١٠٤.

عما هدى به في حق الصادق المصدوق عليه السلام وأهل بيته الطيبين الطاهرين الكرام عليهم أفضل الصلاة والسلام وغيرهم من أئمة الإسلام.^١

وفي هذه السطور نستعرض طرفاً من فتنه لتتكشف بها حقيقته وتستبين سريرته لناشئة العصر الذين قد يستهوهم ظاهر كلامه، ويغترّ به الأغرار الذين لم يحيطوا بمسلكه و مرامه، مع نقل نبذ من أقوال العلماء في التحذير من اتباع جهالاته، واقتفاء ضلالاته، والتنبيه على عدم بلوغه مرتبة من يعول عليه في فهم المسائل والأخذ بقوله فيها، خلافاً لما يروج له المقلّدة من المتسلفين، وإن أطلقوا عليه لقب شيخ الإسلام! فقد حكى عن الشيخ العلامة علاء الدين محمد البخاري الحنفى - من أكابر تلامذة المحقق سعد الدين التفتازاني - أنّ من أطلق على ابن تيمية شيخ الإسلام يكفر بهذا الإطلاق.^٢

و انبرى ابن ناصر الدين الدمشقي - من أتباع ابن تيمية - للردّ على البخاري في كتابه *الردّ الوافر على من زعم أنّ من سمي ابن تيمية شيخ الإسلام كافر، وهو مطبوع، فجمع فيه من أطراه و وصفه بشيخ الإسلام من شيوخ العلم، و لكن فاته أنّ من هؤلاء جماعة إنّما أثنوا عليه قبل قيامه بإذاعة بدعه و انكشاف الستر عن وجوه مسعاه، كابن دقيق العيد و الزملكاني و الصلاح العلائي و أبي حيّان وغيرهم ثم انقلبوا عليه.*

و إنّ منهم أناساً من الرواة من صغار أصحابه و أصحاب أصحابه البعيدين عن النظر ممّن لا حجّة في كلامهم.

و منهم طائفة يقرّون له بالبراعة و سعة العلم من غير مشايعة له في شواذه الأصلية و الفرعية.

١ . قال العلامة تقي الدين الحصني في كتابه دفع شبه من شبه و تمرد، ص ١٢٦: «و قد وقفت في كلامه على المواضع التي كُفر فيها الأئمة الأربعة! و كان بعض أتباعه يقول: إنّهُ أخرج زيف الأئمة الأربعة يريد بذلك اصلاح هذه الأمة، لأنّها تابعة لهذه الأئمة في جميع الأقطار، قال الحصني: و ليس وراء هذا زندقة».

٢ . أنظر ذيول تذكرة الحنّاط، ص ٣١٦، الهامش.

و منهم من خدع بأوائل حاله و لم يطلع على خبايا مفرداته في كتبه فجرى على المبالغة في إحسان الظنّ به.
قال العلامة الكوثري: «و مع هذا كلّ كان جماهير أهل العلم من حدّاق النظّار على معاداته»^١.

◆ نصيحة الذهبي لابن تيمية

و يشهد لصحة كلام الكوثري ما ذكره الحافظ الذهبي في نصيحته التي كتبها لابن تيمية، إذ يقول فيها: فهل معظم أتباعك إلّا قعيد مربوط خفيف العقل؟ أو عامي كذّاب بليد الذهن؟ أو غريب و اجم قويّ المكر؟ أو ناشف صالح عديم الفهم؟ فإن لم تصدّقني ففتّشهم و زهم بالعدل.
و قال أيضاً: و أعداؤك - و الله - فيهم صلحاء و عقلاء و فضلاء، كما أنّ أولياءك فيهم فجرة و كذبة و جهلة و بطلة و عور و بقر.

و قد حدّر الذهبي في نصيحته هذه من أتباع ابن تيمية فقال:

يا خيبة من أتبعك فإنّه معرّض للزندقة و الانحلال، لاسيّما إذا كان قليل العلم و الدين باطولياً شهوانياً، لكنّه ينفعلك و يجاهد عنك بيده و لسانه، و في الباطن عدوّك بحاله و قلبه.^٢

هذا مع العلم بأنّ ابن تيمية من مشايخ الذهبي في الحديث^٣، و قد اختصر كتابه المنهاج في المنتقى ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾^٤.

و قال الإمام تقي الدين أبوبكر الحصني في دفع الشبه: «كان قد غرّه بنفسه ثناء العوام عليه، و كذا الجامدون من الفقهاء العارون عن العلوم التي بها يجتمع شمل الأدلّة على الوجه المرضي»^١.

١. ذيول تذكرة الحفاظ، ص ٣١٦، الهامش.

٢. تكملة السيف الصقيل، ص ١٩٠.

٣. تذكرة الحفاظ، ج ٤، ص ١٤٩٧.

٤. سورة الفاطر، الآية ١٤.

قال: «وكان بعضهم يسمّيه حاطب ليل، وبعضهم يسمّيه: الهدّار المهذار». و كان الإمام العلامة شيخ الإسلام في زمانه أبو الحسن علي بن إسماعيل القونوي يصرّح بأنّه من الجهلة بحيث لا يعقل ما يقول.

قال: واتفق الحدّاق في زمانه من جميع المذاهب على سوء فهمه و كثرة خطئه، و عدم إدراكه للمأخذ الدقيقة و تصوّرها، عرفوا ذلك منه بالمفاوضة في مجالس العلم.

ولهذا الرجل طامات سودّ بها صحائف سيرته فكان بحقّ من أئمة الضلال - كما ستقف على شطر من ذلك - حتّى آل به الأمر إلى أن قال فيه بعض الأئمة: إنّه زنديق مطلق.^٢

◆ تكلم ابن تيمية على ذات الباري و اسمائه و صفاته

ففي سنة ٦٩٨ ق تكلم في العقيدة الحموية الكبرى التي ألفها على المنبر؛ على ذات الباري تعالى و صفاته و اسمائه، و فيها الانتصار لمذهب المجسّمة و القول بالإستواء على العرش حقيقة و إثبات الجهة و الوجه و العين و اليد و الرجل و الحركة و الانتقال على الحقيقة لا المجاز، فقام عليه جماعة من الفقهاء^٣ و استدعي إلى مصر و عقد له مجلس و اعتقل بما نسب إليه من التجسيم^٤ فحبس مع أخويه عبدالله و عبدالرحمن في برج من أبراج القلعة و ذلك بحكم القاضي المالكي، فتردد إليه جماعة من الامراء فسمع القاضي بذلك فاجتمع بالامراء و قال: يجب التضييق عليه إذا لم يقتل، و إلا فقد وجب قتله و ثبت كفره.^٥

١. دفعُ تُسبه من شُبّه و تَمَرّد، ص ٨٩-٩٠.

٢. دفع الشبه، ص ١٢٥.

٣. البداية و النهاية، ج ١٤، ص ٤-٥؛ البدر الطالع، ص ٩٦.

٤. تاريخ ابن الوردي، ج ٢، ص ٣٣٦.

٥. دفع الشبه، ص ٩٢؛ البدر الطالع، ص ٩٧.

قال الصفدي في الوافي بالوفيات: «و لم يزل العوام يعظّمونه إلى أن أخذ في القول على السيّدة نفيسة فأعرضوا عنه»^١.

◆ تصريح ابن تيمية بالتجسيم والتشبيه

و كان ابن تيمية لا يتحاشى عن التصريح بما هو تجسيم أو تشبيه صريح، من ذلك ما ذكره الرحّالة الشهير ابن بطوطة في رحلته قال:

كان بدمشق من كبار الفقهاء الحنابلة تقي الدين ابن تيمية كبير الشأن يتكلّم في الفنون إلّا أنّ في عقله شيئاً! و كان أهل دمشق يعظّمونه أشدّاً لتعظيم و يعظّمهم على المنبر، و تكلمّ بأمرٍ أنكره الفقهاء. قال: و كنت إذ ذاك بدمشق فحضرت يوم الجمعة و هو يعظ الناس على منبر الجامع و يذكّرهم، فكان من جملة كلامه أن قال: «إنّ الله ينزل إلى سماء الدنيا كنز ولي هذا» و نزل درجة من المنبر! فعارضه فقيه مالكي يعرف بابن الزهراء و أنكر ما تكلمّ به، فقامت العامة إلى هذا الفقيه و ضربوه بالأيدي و النعال ضرباً كثيراً حتّى سقطت عمامته و ظهر على رأسه شاشيّة حرير، فأنكروا عليه لباسها و احتملوه إلى دار عزّ الدين بن مسلم قاضي الحنابلة فأمر بسجنه و عزّره بعد ذلك...^٢.

و من ذلك أنّه تعرّض في مجلسه لآيات الاستواء ثم قال: «و استوى الله علي عرشه كاستوائي هذا» فوثب الناس عليه وثبة واحدة و أنزلوه من الكرسي و بادروا إليه ضرباً باللكم و النعال و غير ذلك حتّى أوصلوه إلى بعض الحكّام فاجتمع في ذلك المجلس العلماء فشرع يناظرهم، فقالوا: ما الدليل علي ما صدر منك؟ فقال: قوله تعالى:

١. الوافي بالوفيات، ج ٧، ص ١٩.

٢. رحلة ابن بطوطة، ص ٩٥؛ الدرر الكامنة، ج ١، ص ١٥٤.

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^١ فضحكوا منه و عرفوا أنه جاهل لا يجري على قواعد العلم.

ثم نقلوه ليتحققوا أمره، فقالوا: ما تقول في قوله تعالى ﴿فَأَيُّمًا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^٢ فأجاب بأجوبة تحقَّقوا أنه من الجهلة على التحقيق، وأنه لا يدري ما يقول.^٣ و قد بلغ الحال به أن نودي بدمشق وغيرها: من كان على عقيدة ابن تيمية حلَّ ماله و دمه خصوصاً الحنابلة.^٤

◆ مناظرة العلماء مع ابن تيمية

و ذكر ابن شاكر الكتبي في *عيون التواريخ*: أنه في سنة ٧٠٥ ق عُقد مجلس بالقضاة و الفقهاء بحضرة نائب السلطنة بالقصر الأبلق، فسئل ابن تيمية عن عقيدته؟ فأملئ شيئاً منها، ثم أحضرت عقيدته الواسطية و قرئت في المجلس و وقعت بحوث كثيرة و بقيت مواضع أُخِّرت إلى مجلس ثانٍ، ثم اجتمعوا يوم الجمعة ثاني عشر رجب و حضر المجلس صفي الدين الهندي و بحثوا ثم اتفقوا على أن كمال الدين بن الزمكاني يحاqq ابن تيمية و رضوا كلهم بذلك فأفحم كمال الدين ابن تيمية و خاف ابن تيمية على نفسه فأشهد على نفسه الحاضرين: أنه شافعي المذهب و يعتقد ما يعتقده الإمام الشافعي، فرضوا منه بذلك و انصرفوا.^٥

١. سورة طه، الآية ٥.

٢. سورة البقرة، الآية ١١٥.

٣. دفع الشبه، ص ٨٨-٨٩.

٤. نفس المصدر، ص ٩٨؛ *البدر الطالع*، ص ٩٧.

٥. *عيون التواريخ*: *البدر الطالع*، ص ٩٦.

ثم إن أصحاب ابن تيمية أظهروا أنّ الحقّ ظهر مع شيخهم وأنّ الحقّ معه فأحضروا إلى مجلس القاضي جلال الدين القزويني وأحضروا ابن تيمية و صفع ورُسم بتعزيره فُشِّع فيه، وكذلك فعل الحنفي باثنين من أصحاب ابن تيمية.^١

♦ صدور المرسوم السلطاني بحقّ ابن تيمية و أتباعه

وأصدر السلطان محمد بن قلاوون بحقّ ابن تيمية مرسوماً قرئ يوم الجمعة على منبر جامع دمشق، و ممّا جاء فيه: كان ابن تيمية في هذه المدّة قد بسط لسان قلمه، و مدّ بجهله عنان كلمه، و تحدّث بمسائل الذات و الصفات، و نصّ في كلامه الفاسد على أمور منكرات، و تكلم فيما سكت عنه الصحابة و التابعون، و فاه بما اجتنبه الأئمة الأعلام الصالحون، و أتى في ذلك بما أنكره أئمة الإسلام، و انعقد على خلافه إجماع العلماء و الحكّام، و شهر من فتاويه ما استخفّ به عقول العوام، و خالف في ذلك فقهاء عصره، و أعلام علماء شامه و مصره... و لما اتّصل بنا ذلك و ما سلك به هو و مريدوه من هذه المسالك الخبيثة و أظهوره، من هذه الأحوال و أشاعوه، و علمنا أنّه استخفّ قومه فأطاعوه، حتّى اتّصل بنا أنهم صرّحوا في حقّ الله سبحانه بالحرف و الصوت و التشبيه و التجسيم....

و جاء في المرسوم السلطاني أيضاً: بلغنا أنّه قد استتيب مراراً فيما تقدّم، و أخره الشرع الشريف لما تعرّض لذلك و أقدم، ثم عاد بعد منعه، و لم يدخل ذلك في سمعه، و لما ثبت ذلك في مجلس الحاكم المالكي حكم الشرع الشريف أن يسجن هذا المذكور، و يمنع من التصرف و الظهور... و ليلزم كلّ واحد من الحنابلة بالرجوع عن كلّ ما أنكره الأئمة من هذه العقيدة، و الرجوع عن الشبهات الذائعة الشديدة، و لزوم ما أمر الله تعالى به و التمسك بمسالك أهل الإيمان الحميدة... و قد رسمنا بأن ينادى في دمشق المحروسة و

البلاد الشامية و تلك الجهات الدنيّة و القصية بالنهي الشديد، و التخويف و التهديد لمن اتّبع ابن تيمية في هذا الأمر الذي أوضحناه.^١

◆ منع ابن تيمية من شدّ الرحال إلى قبور الأنبياء و الصالحين و تكفير العلماء له

ثم في سنة ٧٢٢ ق اعتقل ابن تيمية في قلعة دمشق لقوله: لا تشدّ الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد،^٢ و إنّ زيارة قبور الأنبياء لا تشدّ إليها الرواحل كغيرها، كقبر إبراهيم الخليل عليه السلام و قبر النبي صلى الله عليه وآله.

قال الحصني: ثم إنّ الشاميين كتبوا فتياً أيضاً في ابن تيمية لكونه أوّل من أحدث هذه المسألة التي لا تصدر إلاّ ممّن في قلبه ضغينة لسيدّ الأولين و الآخرين، فكتب عليها الإمام العلامة برهان الدين الفزاري نحو أربعين سطراً بأشياء و آخر القول أنّه أفنى بكفره.

و وافقه على ذلك الشيخ شهاب الدين ابن جهبل الشافعي، و كتب تحت خطّه: كذلك المالكي، و كذلك كتب غيرهم، و وقع الاتفاق على تضليله بذلك و تبديعه و زندقته.^٣

و قد أنكر الإمام الفقيه أبو بكر الحصني - فيمن أنكر - على ابن تيمية منعه من شدّ الرحال إلى زيارة القبر النبوي، فقال في كتابه دفع الشبه:

لم تزل هذه الأمة المحمّدية على شدّ الرحال إليه على ممرّ الأزمان، من جميع الأقطار و البلدان، سار في ذلك الزرّافات و الوحدان، و العلماء و المشايخ و الكهول و الشبان، حتّى ظهر في آخر الزمان مبتدع من زنادقة حرّان، لبّس على أشباه الرجال و من شابههم من سيّئ

١. دفع الشبه، ص ٨٤-٨٧، الدرر الكامنة، ج ١، ص ١٤٥.

٢. البدر الطالع، ص ٩٩.

٣. دفع الشبه، ص ٩٤.

الأذهان، و زخرف لهم من القول غروراً كما صنع إمامه الشيطان،
فصدّهم بتمويهه عن سبيل أهل الإيمان...^١

◆ حكم قضاة المذاهب الأربعة وغيرهم على ابن تيمية

وفي سنة ٧٢٦ق اشتدّت فتنة ابن تيمية بفتواه في تحريم شدّ الرحال إلى قبور الأنبياء
والصالحين و أنّه لا يرخص في ذلك، و عثروا له على كتاب كتبه في هذه المسألة منذ سنة
٧١٠ق فاتفقوا على تبديعه و تضليله و زيغته و أهانوه و وضعوه في السجن، و كتب
قضاة المذاهب الأربعة بالقاهرة على فتوى له في هذه المسألة و حكموا بحبسه و تشهير
أمره.^٢ و مازال معتقلاً في قلعة دمشق إلى أن مات بها في العشرين من ذي القعدة سنة
ثمان و عشرين و سبع مئة.^٣

و من أجل تلك الدواهي و الطامات تكلم فيه من تكلم من أكابر العلماء و الفقهاء
قياماً بواجب النصحية، و هذه الألوكة لا تسع لإستقصاء جميع ذلك، و لكن نسوق هنا
بعض النقول لتنجلي الحقيقة و يتبيّن أنّ هذا الرجل ليس بذاك الذي يبّالغ فيه مقلّدوه،
ولا هو بالمحلّ الذي يدّعيه له أنصار و محبّوه، و ناهيك بشهادة هؤلاء الأئمة الأعلام
حجّة علي ذلك.

فقد كان العلامة ابن رجب الحنبلي يقول في بعض المجالس: معذور السبكي؛ يعني في
تكفيره.

و قال ابن جهيل في آخر ما كتبه ردّاً على الحمويّة الكبرى: «و نحن نتنظر ما يرد من
تمويهه و فساده، لنبيّن مدارج زيغته و عناده، و نجاهد في الله حقّ جهاده».^٤

١. دفع الشبه، ص ١٦٨.

٢. نفس المصدر، ص ٩٧.

٣. تذكرة الحفاظ، ج ٤، ص ١٤٩٧؛ الوافي بالوفيات، ج ٧، ص ٢٢.

٤. و قد أورد السبكي في طبقات الشافعية الكبرى، ج ٩، ص ٣٥-٩١ ردّ ابن جهيل على ابن تيمية بتامه، فراجع.

وقال فيه الإمام تقي الدين الحصني: ابن تيمية من أعظم الكذبة الفجّار،^١ وإنّه لا دين له يعتمد عليه.^٢

وقال الشيخ العلامة ابن حجر الهيتمي في كتابه الجواهر المنظم في زيارة القبر المكرّم:

من هو ابن تيمية حتّى ينظر إليه، أو يعوّل في شيء من أمور الدين عليه، وهل هو إلّا- كما قال جماعة من الأئمة الذين تعقبوا كلماته الفاسدة، و حججه الكاسدة، حتّى أظهروا عوار سقطائه، و قبائح أوهامه و غلطاته، كالعزّين جماعة- عبد أضلّه الله و أغواه، و ألبسه رداء الخزي و أرداه، و بوّأه من قوّة الافتراء و الكذب ما أعقبه الهوان، و أوجب له الحرمان.

قال: و ما درى المحروم أنّه أتى بأقبح المعائب إذ خالف إجماعهم في مسائل كثيرة، و تدارك على أئمتهم سيّما الخلفاء الراشدين باعتراضات سخيقة شهيرة، حتّى تجاوز إلى الجناب الأقدس، المنزه- سبحانه- عن كلّ نقص، و المستحقّ لكلّ كمال أنفس، فنسب إليه الكبائر و العظائم، و حرق سياج عظمته بما أظهره للعامة على المنابر من دعوى الجهة و التجسيم و تضليل من لم يعتقد ذلك من المتقدّمين و المتأخرين حتّى قام عليه علماء عصره، و ألزموا السلطان بقتله أو حبسه و قهره، فحبسه إلى أن مات، و خمدت تلك البدع و زالت تلك الضلالات، ثم انتصر له أتباع لم يرفع الله لهم رأساً، و لم يظهر لهم جاهاً ولا بأساً، ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^٣.

١. دفع الشبه، ص ١٨٤.

٢. نفس المصدر، ص ١٨٨.

٣. سورة البقرة، الآية ٦١.

قلت: يشير بذلك إلى ما وقع لابن قَيِّم الجوزيَّة و ابن كثير وغيرهما من المهانة و الإذلال و الاحتقار، كما ستأتي حكايته إن شاء الله تعالى.
و قال أيضاً في الفتاوي الحديثية:

ابن تيمية عبد خذله الله و أضلَّه، و أعماه و أصمَّه و أذَّله، و بذلك صَّرح الأئمة الذين بيَّنوا فساد أحواله، و كذب أقواله، و من أراد ذلك فعليه بمطالعة كلام الإمام المجتهد المتفق على إمامته و جلالته و بلوغه مرتبة الاجتهاد أبي الحسن السبكي و ولده التاج و الشيخ العزَّابن جماعة و أهل عصرهم و غيرهم من الشافعية و المالكية و الحنفية، و لم يقصر اعتراضه على متأخري الصوفية بل اعترض على مثل عمر بن الخطَّاب و علي بن أبي طالب عليهما السلام ^١.

و الحاصل: أنَّه لا يقام لكلامه وزن، بل يرمى في كلِّ وعر و حزن، و يُعتقد فيه أنَّه مبتدع ضالٌّ، مضلٌّ غالٌّ، عامله الله بعدله، و أجارنا من مثل طريقته و عقيدته و فعله.
آمين!

◆ نفاق ابن تيمية

قلت: و قد ذكر ابن حجر العسقلاني بترجمة ابن تيمية في الدرر الكامنة: أنَّه قال: إن علياً أخطأ في سبعة عشر شيئاً ثم خالف نصَّ الكتاب، منها: اعتداد المتوفى عنها زوجها أطول الأجلين. ^٢

و من الناس من ينسبه إلى النفاق لقوله هذا، و لقوله: إن علياً كان مخذولاً حيثما توجه، و إنَّه حاول الخلافة مراراً فلم ينلها و إنَّما قاتل للرئاسة لا للديانة، و لقوله: إنَّه كان يحبَّ الرئاسة، و إنَّ عثمان كان يحبُّ المال، و لقوله: أبوبكر أسلم شيخاً يدري ما يقول، و عليٌّ أسلم صبياً و الصبي لا يصحَّ إسلامه على قول.

١. الفتاوي الحديثية، ص ٨٦.

٢. الدرر الكامنة، ج ١، ص ١٦٣-١٦٥.

◆ نبذة من فتن أتباع ابن تيمية

ثم إن فتن هذا الرجل و ضلالاته لم تحمد نارها، ولم يذهب من بعد شنارها، بل خلّف من قام بالدعوة إليها مَن نهج نهجه و سلك سبيله كابن القيم الزرعي و ابن كثير الشوكيني و ابن الكتبي و غيرهم، و قد جرى عليهم نظير ما جرى على إمام ضلالتهم.

فاتّفق أنّ ابن القيم سافر إلى القدس الشريف ورقى على منبر الحرم و وعظ و قال في أثناء وعظه بعد أن ذكر مسألة الزيارة: ها أناراجع و لا أزور الخليل، ثم جاء إلى نابلس و عمّل له مجلس و عظ و ذكر المسألة بعينها حتّى قال:

فلا يزور قبر النبي ﷺ فقام إليه الناس و أرادوا قتله فحماه منهم و الى نابلس، و كتب أهل القدس و أهل نابلس إلى دمشق يعرفون صورة ما وقع منه، فطلبه القاضي المالكي فتردّد و صعد إلى الصالحية، إلى القاضي شمس الدين ابن مسلم الحنبلي و أسلم على يديه! فقبل توبته و حكم بإسلامه، و حقن دمه، و لم يعزّره لأجل ابن تيمية.

ثم جلس القاضي جلال الدين القزويني بالمدرسة العادلية و أحضر جماعة من جماعة ابن تيمية كانوا معتقلين في سجن الشرع، فادّعي على إسماعيل بن كثير أنّه قال: إنّ التوراة و الإنجيل ما بُدّلا، و إنّهما بحالهما كما أنزلا، و شهدوا عليه بذلك و ثبت في وجهه فعزّز في المجلس بالدرة و أخرج و طيف به و نودي عليه بما قاله.

ثم أحضر ابن قيم الجوزية و ادّعي عليه بما قاله في القدس الشريف و في نابلس فأنكر، فقامت عليه البيّنة بما قال فأدّب و حُمل على جمل، ثم اعيدوا في السجن. ثم أحضر ابن القيم أيضاً إلى مجلس شمس الدين المالكي و أرادوا و اضرب عنقه، فما كان جوابه إلا أن قال: إنّ القاضي الحنبلي حكم بحقن دمي و بإسلامي و قبول توبتي،

فأعيد إلى الحبس إلى أن أحضر القاضي الحنبلي فأخبر بما قاله، فأحضر ولم يثبت له عذر،
و ضرب بالدرّة وأركب حماراً وطيف به في البلد و الصالحية، وردّوه إلى الحبس، ولم
يزل هذا في أتباعه.^١

و أمّا ابن شاعر صاحب *عيون التواريخ* و يعرف بصلاح الدين الكتبي و بالتركي؛
فقد ضرب الضرب البليغ لكونه قال لمؤذني في مأذنة العروس وقت السحر : أشركت،
حين قال:

ألا يا رسول الله أنت وسيلتي
وَأَرَادُوا ضَرْبَ عُنُقِهِ، ثُمَّ جَدُّوا إِسْلَامَهُ.^٢
إلى الله في غفران ذنبي و زلّتي

ثم خبت نائرتهم و ضاقت دائرتهم إلى أن طلع قرن الشيطان من نجد - و هنالك
مطلع قرن الشيطان، كما ثبت في الصحيح^٣ - فأخذ ابن عبد الوهاب و أتباعه يكفّرون من
سواهم من المسلمين؛ بدعوى إقامة دعائم التوحيد الخالص، و نبذ الشرك و البدع، و
يستحلّون دماءهم و أموالهم و أعراضهم - كالخارجة الأولى - و رموهم بكلّ عزيمة، و
سمّوا حروبيهم مع المسلمين جهاداً، و ما إلى ذلك من أقوالهم الفظيعة و أفعالهم الشنيعة
بحقّ أهل القبلة، و أتباع الملة، فيأله العجب، فهم - حقاً - سيئة من سيئات ذلك الحرّاني
المضلل، عامله الله بعدله!

﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا
يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^٤

١. دفع الشبه، ص ٢١٣-٢١٤؛ البدر الطالع، ص ٦٩٦.

٢. دفع الشبه، ص ٨٨.

٣. صحيح البخاري، ج ٨، ص ٩٥.

٤. سورة الحشر، الآية ١٠.

◆ المصادر

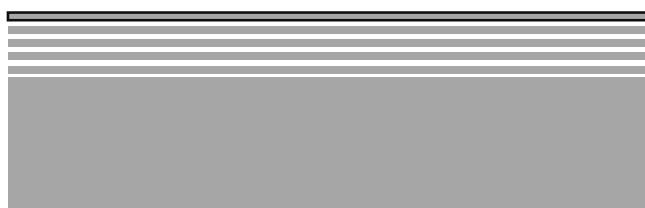
* القرآن الكريم.

١. البداية و النهاية في الملاحم و الفتن: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الرابعة، ١٤٠٨ ق.
٢. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع: محمد بن علي الشوكاني، تحقيق: محمد حسن حلاق، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الثانية، ١٤٢٩ ق.
٣. تاريخ ابن الوردي: عمر بن مظفر، النجف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩ ق.
٤. تجارب الأمم: أحمد بن محمد بن يعقوب الرازي، مصر، ١٣٣٣ ق.
٥. تذكرة الحفاظ: محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، تحقيق: عبدالرحمن بن يحيى المعلمي، دائرة المعارف حيدر آباد، ١٣٧٧ ق.
٦. تكملة الصقيل في الرد على ابن زفيل: محمد زاهد الكوثري.
٧. الجوهري المنظم في زيارة القبر المكرم: أحمد بن علي بن حجر الهيتمي المكي.
٨. دفع شبه من شبه و تمرد و نسب ذلك إلى الإمام أحمد: أبو بكر بن محمد الحصني الدمشقي، تحقيق: لجنة من العلماء، الطبعة الثانية، ١٤١٨ ق.
٩. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، بيروت: دار إحياء الكتاب العربي.
١٠. ذبول تذكرة الحفاظ: الحسيني و ابن فهدو السيوطي، تحقيق: محمد زاهد الكوثري، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
١١. رحلة ابن بطوطة: شمس الدين ابن بطوطة الطنجي، بيروت: دار بيروت للطباعة و النشر، ١٤٠٥ ق.
١٢. صحيح البخاري: محمد بن إسماعيل البخاري، اسطنبول: دار الطباعة العامرة، ١٣١٥ ق.
١٣. طبقات الشافعية الكبرى: عبدالوهاب بن علي السبكي، تحقيق: عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحي، بدون مكان، دار إحياء الكتب العربية.
١٤. الفتاوى الحديبية: أحمد بن حجر الهيتمي المكي.
١٥. نشوار المحاضرة: محسن بن علي التنوخي، بيروت، ١٣٩١ ق.
١٦. الوافي بالوفيات: خليل بن أبيك الصفدي باعتماد احسان عباس، بيروت: دار صادر، ١٤١١ ق.



ویل لہذہ المفہیم (۲)

* فیصل العلیاوی



من المباحث العقائدية التي أخذ أصحاب الاسلام الأموي التشنيع بها على جميع المذاهب الإسلامية وخصوصاً على اتباع مدرسة اهل البيت عليهم السلام، مبحث الشفاعة، حيث انكروها بعد وفاته، كما صرح بذلك الكاتب،^١ واتهموا من قال بها بالشرك، وممن كتب منهم في نفيها صاحب كتاب *هذه مفاهيمنا* والذي قدمنا تعريفاً لهذا الكتاب فيما سبق.^٢ وفيما يلي الرد عليه من خلال البحث في كتابه وكتب المسلمين وإثبات أيهما أحقّ بالاتباع:

أولاً: التعريف

قال المصنّف:

معنى الشفاعة في اللغة: تقول: شَفَعَ لي يَشْفَعُ شفاعةً... وشفع إليه، في معنى طلب إليه. والشافع: الطالب لغيره، يتشفع به إلى المطلوب، فمعنى الشفاعة، الدعاء. وعلى هذا يفسر موارد اللفظ في القرآن والسنة، في لفظ الشفاعة.^٣

١. هذه مفاهيمنا، ص ١١.

٢. انظر: مجلة *سراج منير*، العدد ٢. فقد قدمنا عرض كامل عن هذا الكتاب وذكرنا فيه منهج الكاتب (آل الشيخ) وفهرس مطالب الكتاب.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٣.

وهذا كلامٌ لا إشكال فيه؛ لأنَّ أهل اللغة أقرّوا ذلك، وعرفوا الشفاعة بهذا التعريف. ولكن هناك تعاريف أخرى لا نعلم لماذا أعرض عنها المصنّف وهي مهمّة في بيان معنى الشفاعة أكثر ممّا ذكر، منها ما عن الجرجاني قال: «الشفاعة هي السؤال في التجاوز عن الذنوب من الذي وقع الجناية في حقّه»^١. ومنها قول ابي البقاء الحسيني الكفوي:

الشفاعة: هي سؤال فعل الخير وترك الضر عن الغير لأجل الغير على سبيل الضراعة، ولا تستعمل لغة إلا بضمّ الناجي إلى نفسه من هو خائف من سطوة الغير «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً»^٢؛ أي من يزد عملاً إلى عمل «وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ»^٣؛ أي ما لها شافع فتتفعها شفاعته ومعنى شافعاً و مشفعاً، يطلب الشفاعة لصاحبه، ويعطي له الشفاعة.^٤

فالشفاعة مأخوذة من الشفع الذي هو خلاف الوتر. فكأنّه سؤال من الشفيع شفع سؤال المشفوع له، والشفاعة والوسيلة والقربة والوصلة نظائر ويقال شفع شفاعته وتشفع تشفعاً، واستشفع استشفاعاً، وشفعه تشفيعاً والشفع من العدد: ما كان أزواجاً تقول كان وترافشفتته باخر حتّى صار شفعا ومنه قوله: والشفع والوتر قال: الشفع يوم النحر والوتر يوم عرفه.^٥

فحقيقة الشفاعة هي التوسط في إيصال نفع أو دفع شر بنحو الحكومة دون المضادة.

١. التعريفات، ص ١٦٨.

٢. سورة النساء، الآية ٨٥.

٣. سورة البقرة، الآية ١٢٣.

٤. الكلبيات، ص ٥٣٦.

٥. التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص ٢١١.

ومن هنا يظهر أيضا أنّ الشفاعة من مصاديق السببية. فهي توسط السبب المتوسط القريب بين السبب الأول البعيد ومسببه، هذا ما يتحصل من تحليل معنى الشفاعة التي عندنا^١.
فقول الكاتب: «وعلى هذا ﴿اي الدعاء﴾ يفسر موارد اللفظ في القرآن والسنة، في لفظ الشفاعة» يحتاج إلى تأمل.

◆ الرد على هذا المدعى

لقد ذكرت الشفاعة في القرآن الكريم في آيات كثيرة ذكرها الكاتب ولم يشير إلى معنى الشفاعة في الآيات هل تعني الدعاء كما فهم أم لا؟ ثمّ أنّه اتهم الفرق الإسلامية القائلة بالشفاعة بالتمسك في تفسيرها بمعاني خاصة، وهو أيضاً وقع في نفس الإشكال الذي هرب منه، فقد تمسك بمعنى واحد من معاني الشفاعة إلا وهو الدعاء، وإليك ما ذكر مع الرد على مزاعمه وبالله التوفيق.

قال الكاتب بعد تقسيم الشفاعة إلى قسمين:

فمّا جاء في اختصاص الشفاعة بالله وحده ولا يملكها أحد غيره قوله تعالى: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ قُلْ لِلَّهِ الشُّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^٢، فهذا نفي بالنص الصريح أن يملك أحد الشفاعة؛ لقوله: «قُلْ لِلَّهِ الشُّفَاعَةُ جَمِيعًا»^٣.

وهذا الكلام الذي ذكره الكاتب وما بعده في ذكر الآيات التي تنفي الشفاعة لغير الله سبحانه، لا خلاف فيه عند جميع المذاهب الإسلامية، فإنّ الشفاعة لله جميعاً ولا يمكن لأحد أن يشفع إلا بإذن منه سبحانه.

١. تفسير الميزان، ج ١، ص ١٥٩.

٢. سورة الزمر، الآية ٤٣.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٤.

فالشفاعة ثابتة في الجملة لا بالجملة، و الكتاب الكريم وكذلك السنّة المطهرة لا يثبتان أزيد من ذلك، بل التأمّل في معناها وحده يقضي بذلك، فإنّ الشفاعة كما مرّ ترجع بحسب المعنى إلى التوسط في السببيّة والتأثير، ولا معنى للإطلاق في السببيّة والتأثير فلا السبب يكون سبباً لكلّ مسبّب من غير شرط، ولا مسبّب واحد يكون مسبباً لكلّ سبب على الإطلاق، فإنّ ذلك يؤدي إلى بطلان السببيّة وهو باطل بالضرورة.^١

قال الكاتب:

وفي آيات أخر ذكر الله تعالى أن الشفاعة موجودة في ذلك اليوم، وتنفع بقيد وشرط: أن يأذن الله تعالى للشفيع أن يشفع. فمنه قوله تعالى في أعظم آية في القرآن: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾.^٢ فالآيات الأولى دلّت على أنّ هناك شفاعة منفيّة ليست لأحدٍ من الخلق، وهذه الشفاعة هي ذاك النوع الذي يظنّه المشركون في الجاهليات، وأولئك المشركون ظنّوا أنّ الشفاعة عند الله، كالشفاعة عند غيره... فهذه الشفاعة هي التي نفاها الله - جل وعلا- في الآيات الأولى، وهي أنّ يكون للشافع حق عند الله كما للشفعاء حق عند الملوك ونحوهم.^٣

فانظر أخي القارئ الكريم كيف أنّ الكاتب عرّف الشفاعة في بدأ كلامه بأتمّها الدعاء ثمّ قال: وعلى هذا يفسّر موارد اللفظ في القرآن والسنة فهل؟! ما ذكره من الآيات دالّ على الدعاء أم التوسط والتأثير كما قدمنا فتأمّل.

فلنرجع إلى القرآن الكريم ونرى ماذا يقول؟ هل يقتصر على ما ذكر من الآيات وأنّ الشفاعة فقط للدعاء أم أنّ هناك شفاعة لا صلة لها في الدعاء بل الكلام في الوسطة والتأثير؟

١. تفسير الميزان، ج ١، ص ١٦٢.

٢. سورة البقرة، الآية ٢٥٥.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٥.

قال تعالى: ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيبًا﴾^١.
فللمفسرين أقوال في تفسير هذه الآية المباركة. قال الشيخ الطبرسي:

المعنى: ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً﴾ قيل فيه أقوال:

أحدها إنَّ معناه من يصلح بين اثنين ﴿يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا﴾؛ أي يكن له أجر منها. ﴿وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً﴾؛ أي يمشي بالنميمة ﴿يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا﴾؛ أي إثم منها، عن الكلبي، عن ابن عباس.

وثانيها إنَّ الشفاعة الحسنة، والشفاعة السيئة، شفاعة الناس بعضهم لبعض، عن مجاهد، والحسن قال: ما يجوز في الدين أن يشفع فيه، فهو شفاعة حسنة، وما لا يجوز أن يشفع فيه فهو شفاعة سيئة. وثالثها إنَّ المراد بالشفاعة الحسنة، الدعاء للمؤمنين، وبالشفاعة السيئة، الدعاء عليهم، عن أبي علي الجبائي، قال: لأنَّ اليهود كانت تفعل ذلك، فتوعدهم الله عليه.

ورابعها ما قاله بعضهم: إنَّ المراد بالشفاعة هنا أن يصير الإنسان شفع صاحبه في جهاد عدوه، فيحصل له من هذه الشفاعة نصيب في العاجل من الغنيمة، والظفر، وفي الآجل من الثواب المنتظر.^٢

وقال ابن العربي:

اختلف في قوله ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً﴾ على ثلاثة أقوال:
الأول: من يزيد عملاً إلى عمل.

١. سورة النساء، الآية ٨٥.

٢. مجمع البيان، ج ٣، ص ١٤٦.

الثاني: من يعين أخاه بكلمة عند غيره في قضاء حاجة قال النبي ﷺ :
اشفعوا تؤجروا وليقض الله سبحانه على لسان رسوله ما شاء.
الثالث: قال الطبري في معناه من يكن يا محمد شفعا لوتر أصحابك
في الجهاد للعدو يكن له نصيب في الآخرة من الأجر ومن يشفع وترا
من الكفار في جهادك يكن له كفل في الآخرة من الإثم.
والصحيح عندي أنها عامة في كل ذلك وقد تكون الشفاعة غير
جائزة، وذلك فيما كان سعيًا في إثم أو في إسقاط حدٍ بعد وجوبه
فيكون حينئذ شفاعة سيئة.^١

فهذه الآية قد جاءت لكي تسد الطريق أمام كل فهم خاطئ للآية السابقة، فبينت أن
الإنسان إذا حرض الغير على فعل الخير أو فعل الشر فينال نصيباً من ذلك الخير أو الشر:
«مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ
كَفْلٌ مِنْهَا». وهذا بحد ذاته حث على دعوة الآخرين إلى فعل الخير والتزام جانب
الحق، ونهي الغير عن فعل الشر؛ كما تبين هذه الآية اهتمام القرآن بنشر الروح الاجتماعية
لدى المسلمين، ودعوتهم إلى نبذ الأنانية أو الانطوائية، وإلى عدم تجاهل الآخرين، وذلك
من خلال التواصي بالخير والحق والتحذير من الشر والباطل.^٢

ولم نرَ أحداً من المفسرين جزم انها خاصة بالدعاء فقط كما فعل الكاتب، بل التفسير
بالدعاء هو قول من الأقوال المذكورة وليس اصحهن. بل يمكن ان يقال ان اصحهن هو
التفسير بالواسطة كما هو الظاهر.

١. أحكام القرآن، ج ١، ص ٥٨٧. وانظر: جامع البيان، ج ٥، ص ٢٥٣؛ تفسير الواحدي، ج ١،

ص ٢٧٩؛ تفسير الثعلبي، ج ٣، ص ٣٥٣.

٢. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل، ج ٣، ص ٣٥٩ - ٣٦٠.

ثانياً: أدلة الشفاعة

استدل الكاتب على عدم جواز الشفاعة لأحد من الخلق؛ كما هي عادة الوهابية بظواهر آيات من القرآن وروايات مضطربة أو ضعيفة وفي ما يلي بعض ما استدل به:
قال:

ولذا سأسوق بعض الدلائل لعلها تكفُّ بعض الناس، وتبصّر أقواماً:

فرسول الله قد قال الله له: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾،^١ فرسول الله محمد، وهو خير الخلق وأعظمهم قدراً عند الله لو استغفر لأولئك المنافقين لم يغفر لهم، وذلك لوجود مانع يمنع الإجابة...^٢

◆ رد الاستدلال

وما اعجب ما استدل به وهو الذي يقول بأنه يفهم القرآن واللغة ويعيب على العلوي المالكي وعلى غيره ممن يقولون بجواز الشفاعة، ولكن الذي يهون الخطب هو كونه من مذهب لا يعرف من القرآن الا ظاهره وألفاظه لا غير.

وعلى هذا نقول: ما استدل به من استغفار النبي ﷺ وقبل ذلك استدل الكاتب بالآية ١٨ من سورة يونس^٣ ليس بتام؛ لأنَّ هذه الآية تتكلم عن العبادة للمعبودين،

١. سورة التوبة، الآية ٨٠.

٢. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٦.

٣. المصدر السابق.

بمعنى جعلهم الهة مع الله حيث قالت: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^١.

ثالثاً: شروط الشفاعة

ذكر الكاتب شروطاً للشفاعة فقال:

وأخبر الله تعالى أنها لا تنفع إلا بشرطين:

الأول إذنه سبحانه للشافع أن يشفع؛

الثاني، رضاه سبحانه عن المشفوع له.

وهذان الشرطان لازمان لكل شفاعة ترجى منفعتها.^٢

قبل مناقشة هذه الشروط وأبيها أصح ومجمع عليه لو لاحظ القاريء العزيز ان الكاتب في هذه الصفحات والتي قبلها بل في الكثير من مواضع الكتاب يردد قوله: هذا ما ذهب إليه فئام الناس، أو لن يفهمه فئام الناس، وكأنه لا يعرف ماذا تعني هذه الكلمة حيث انها تعني في كتب اللغة الجماعة الكثيرة من الناس فجعل نفسه أعلم من الكثير بينما العكس هو الصحيح كما ترى من ضعف استدلاله، وركونه الى الظلم واحتقار العلماء من المسلمين.

٢٩١

◆ مناقشة الشروط

لاشك ولا اشكال في أن الشرط الأول الذي ذكره الكاتب مجمع عليه من قبل علماء الأمة الإسلامية فلا تجد منهم من يقول ان الشفاعة تكون لغير الله بنحو استقلالي بل لا بد من الإذن الإلهي.

والكلام إنَّما هو في الشرط الثاني فهل هو شرط إجماعي أم فيه خلاف؟

١. سورة يونس، الآية ١٨.

٢. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٨-١٢٩.

نعم عند مراجعة آراء العلماء في جميع المذاهب الإسلامية نجد هناك إجماعاً منهم على أن رضى الله لا يتحقق مع الشرك. وبعبارة أخرى، أن الشفاعة لا تنال المشرك. بل هي لمن ارتضى الله دينه، ولكن الكاتب ضرب مثلاً بأن النبي ﷺ لم يأذن الله له في الشفاعة لعمه، وقد غفل هذا المتكلم عن إيمان أبي طالب ﷺ؛ لأن مذهبه قائم على تكفيره وتكفير آباء النبي ﷺ.

وهنا سؤال وهو هل تنال الشفاعة اهل الكبائر من المسلمين ام لا؟
ذهب الإمامية إلى أن أهل الكبائر من المسلمين تشملهم الشفاعة؛ لأنهم ممن ارتضى الله دينهم.^١

وكذا ذهب إلى هذا القول جميع الفرق الإسلامية. قال ابن عبد الوهاب: ولا ينكر شفاعة النبي إلا أهل البدع والضلال، ولكنها لا تكون إلا من بعد الإذن والرضا؛ كما قال تعالى: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^٢ وقال: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^٣، وقال تعالى: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾^٤ وهو سبحانه لا يرضى إلا التوحيد، ولا يأذن إلا لأهله.^٥

فهذه الشروط التي ذكرها الكاتب ليست محل اشكال بين المذاهب الإسلامية ولكن الاشكال في ما ذكره بعد ذلك.

١ . انظر الاعتقادات في دين الإمامية، ص ٦٦.

٢ . سورة الانبياء، الآية ٢٨.

٣ . سورة البقرة، الآية ٢٥٥.

٤ . سورة النجم، الآية ٢٦.

٥ . أصول الإيمان، ص ١١ . وانظر: تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل، ص ٤٢٣؛ وشرح مسند أبي حنيفة، ص ٤٩٦.

رابعاً: دعاء الأنبياء لا يجاب

قلنا إنّ الإشكال في الأمور التي ذكرها الكاتب بعد هذا الكلام حيث قال:
ومن المتقرّر في الكتاب والسنة أنّ الأنبياء ليس لهم حقّ في أن يجاب جميع
ما دعوا به، ودعاؤهم حري بالإجابة وهم أرفع من غيرهم من أمهم،
فإجابة سؤالهم إمّا إعطاؤهم عين ما سألوا، أو تأخير ذلك بالأجر الجزيل
لهم.

وقد يستنكر بعض الناس هذا لكونه لم يرتو من علوم الكتاب والسنة،
ولم يتفقه فيها، ولذا سأسوق بعض الدلائل لعلّها تكفّ بعض الناس...^١
أقول: إذا كان حال الأنبياء الذين اصطفاهم الله لرسالته وتبليغ دينة كحال الإنسان
العادي الذي لا يجاب دعاؤهم فما هي الميزة التي تميزوا بها عند الله.

ثم إنّ المعروف، إنّ دعاء الانبياء والأوصياء لا يكون إلا بإذن من الله سبحانه.^٢
فدعاء الأنبياء إذا كان باللعن فهو مجاب^٣ فكيف لو كان بالرحمة؟ وهو الذي بُعث
رحمة للعالمين، ولكن بعض المذاهب لم تقبل بذلك وقالوا إنّهم كالبشر العاديين الذين
يمكن ان يجاب لهم كالوهابية، وقد ذهب إلى هذا الراي أيضاً من غير الوهابية الفخر
الرازي في تفسيره بعد الإقرار بان المتكلمين ذهبوا إلى أنّ دعاء الانبياء مستجاب.^٤

١. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٦.

٢. الطرائف، ص ٥٠٥.

٣. انظر احكام القرآن، ج ٢، ص ٥٦٣.

٤. التفسير الكبير، ج ٨، ص ٣٥.

وقد أجاب السيد المرتضى مفصلاً عما سألته عن دعاء الأنبياء ومنهم دعاء إبراهيم عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾^١. فلم يستجب الله له؛ لأننا نرى إن من ولده من عبد الأصنام. فقال السيد المرتضى:

أما المفسرون فإنهم حملوا هذا الدعاء على الخصوص، وجعلوه متناولاً لمن أعلمه الله تعالى أنه يؤمن ولا يعبد الأصنام حتى يكون الدعاء مستجاباً، وبينوا أن العدول عن ظاهره المقتضي للعموم إلى الخصوص بالدلالة واجب، وهذا الجواب صحيح، ويمكن في الآية وجه آخر: وهو أن يريد بقوله: «واجنبني وبني أن نعبد الأصنام»؛ أي افعل بي وبهم من الألفاظ ما يباعدنا عن عبادة الأصنام ويصرف دواعينا عنها.

وقد يقال فيمن حذر من الشيء ورغب في تركه وقويت صوارفه عن فعله: أنه قد جنبه. ألا ترى أن الوالد قد يقول لولده إذا كان قد حذره من بعض الأفعال وبين له قبحه وما فيه من الضرر، وزين له تركه وكشف له عما فيه من النفع: إنني قد جنبتك كذا وكذا ومنعتك منه. وإنما يريد ما ذكرناه. وليس لأحد أن يقول كيف يدعو إبراهيم عليه السلام بذلك وهو يعلم أن الله تعالى لا بد أن يفعل هذا اللطف المقوي لدواعي الإيمان؛ لأن هذا السؤال أولاً يتوجه على الجوابين جميعاً؛ لأنه تعالى لا بد أن يفعل هذا اللطف الذي يقع الطاعة عنده لا محالة؛ كما لا بد أن يفعل ما يقوي الداعي إلى الطاعات.

١. سورة إبراهيم، الآية ٣٥.

والجواب عن هذه الشبهة، أن النبي ﷺ لا يمتنع أن يدعو بما يعلم
أن الله تعالى سيفعله على كل حال، على سبيل الانقطاع إلى الله تعالى
والتذلل له والتعبد.^١

وقد استدلل الكاتب بقوله تعالى: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...الآية»^٢، حيث قال: «فرسول الله محمد ﷺ وهو خير
الخلق وأعظمهم قدراً عند الله لو استغفر لأولئك المنافقين لم يغفر لهم...»^٣.
وكذا استدلل بحديث رواه مسلم في صحيحه أن رسول الله ﷺ قال:
سألت ربي ثلاثاً فأعطاني ثنتين، ومنعني واحدة: سألت ربي أن لا
يهلك أمتي بالسنة فأعطانيها، وسألته أن لا يهلك أمتي بالغرق
فأعطانيها، وسألته أن لا يجعل بأسهم بينهم فمنعنيها.^٤

أقول: أمّا الكلام في الآية الشريفة: فإنها نزلت في حادثة مرض عبد الله بن أبي سلول
المنافق وجاء ابنه عبد الله بن عبد الله وكان مؤمناً وطلب من رسول الله ﷺ أن يذهب
معه، إلى آخر القصة المذكورة في البحار،^٥ والنهي الذي فيها ليس من النهي في شيء مما
أصلاً، وإنما هو مجرد إخبار بعدم انتفاعهم باستغفاره لهم، وأن استغفاره لهم وإن كثر،
وعدم استغفاره لهم بالمرّة على حد سواء في عدم المغفرة لهم.^٦

١. تنزيه الأنبياء، ص ٥٨-٥٩.

٢. سورة التوبة، الآية ٨٠.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٦.

٤. صحيح مسلم، ج ٨، ص ١٧١-١٧٢.

٥. انظر بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٩٦-٩٧؛ صحيح البخاري، ج ٥، ص ٢٠٧.

٦. انظر النص والاجتهاد، ص ١٨.

ثم إنَّ النبي ﷺ جرى في صلواته على عبد الله بن أبي سلول، حسبما اقتضاه يومئذٍ تكليفه من المعاملة على مقتضى الظاهر، ولم يكن ابن أبي سلول في عداد الكافرين الذين أبوا الدعوة إلى الإسلام فردوها وإنما كان ممن أجاب الدعوة في ظاهر حاله، ونطق بالشهادتين ولم يتظاهر بالردة. وإنما نافق، ولم يكن حينئذٍ نُهي عن الصلاة على المنافقين.^١ أضف إلى ذلك أنَّ سبب النزول يقول إنَّ ابنه عبد الله جاء وطلب من النبي ﷺ أن يحضر وفاة والده وليس من عادة النبي ﷺ أن يرد طلب مؤمن ويكسر قلبه فتأمل.

أمَّا الحديث الذي استدل به فهو من الأحاديث الصحاح عندهم إلا أنَّ تفسير الحديث ليس كما ذهب إليه الكاتب، بل إنَّ النبي الأكرم ﷺ بما إنَّه الرحمة الإلهية الكبرى مع علمه بالاختلاف الذي يقع في أمته طلب من الله ذلك رحمة للأمة، ولم يكن طلبه عن غير علم حتى يأتي قول الكاتب فتنبه.

ثم إنَّ ذيل الحديث يتناقض مع الواقع التاريخي للأمة الإسلامية. فكم من بلد إسلامي ابتلى بالقحط والسنين، وما أكثر البلدان الإسلامية التي وقعت تحت سيطرة أعدائها في الزمن الغابر والحاضر، وهذا مما يطمئنا باختلاقه ووضعها وان قالوا بصحته.^٢ وقد استدللَّ الكاتب بحديث آخر على عدم استجابة دعوة الأنبياء حيث قال:

وأخرج البخاري ومسلم^٣ عن أبي هريرة وأنس ابن مالك ومسلم نحوه عن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: «لكل نبي دعوة مستجابة يدعوا بها، وأريد أن أختبىء دعوتي شفاعة لأمتي في الآخرة»، هذا لفظ نسخة الأعرج عن أبي هريرة.^٤

١. انظر النص والاجتهاد، ص ١٨٨.

٢. انظر في ظلال التوحيد، ص ١٧٩.

٣. صحيح البخاري، ج ١١، ص ٩٦؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ١٣٠-١٣٢.

٤. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٧.

أقول: هذا الحديث صريحٌ بأنّ الأنبياء يشفعون للناس وإنّ الشفاعة ثابتة وهذا هو المطلوب.

ثمّ الاستدلال بهذا الحديث على عدم استجابة دعاء الأنبياء وإيه جداً وذلك لأنّه لا توجد أي دلالة في الحديث على أنّ الدعاء لا يستجاب منهم ﷺ في الدنيا، بل دلّ على أنّ هناك دعاء حتمي الجواب وهو الشفاعة في ذنوب العصاة واصحاب الكبائر من المؤمنين وقد خبأه النبي ﷺ يوم القيامة.

خامساً: شفاعة النبي في حياته وبعدها وهل النبي حي في قبره؟

قال الكاتب:

إذا تقرر هذا فينبغي النظر في نصوص الشرع الخاصة بشفاعة رسول الله ﷺ في الحياة الدنيا... وهذا لا ينازع فيه أحد، وإنما الشأن في طلب الشفاعة منه بعد موته، وأهل السنة مجمعون في القرون الثلاثة المفضلة على أمرين:

الأول: عدم مشروعية طلب الشفاعة منه في قبره...؛

الثاني: وهو الأهم أنّ أهل السنة مجمعون أنّ للنبي ﷺ أنواعاً من الشفاعة يشفع بها، ولم يذكروا منها طلبها منه في قبره، بل كلّها يوم القيامة...ومن خالف إجماع أهل السنة فليس منهم^١.

أقول: عندما لم يجد الوهابية واشباههم مخرجاً من كثرة الآيات الدالة على الشفاعة التجأوا إلى القول أنّ الشفاعة خاصّة بيوم القيامة.

وعلى هذا نسأل صالح آل الشيخ وغيره من الوهابية هل أنّ النبي ﷺ حيّ في قبره أم

لا؟

وقد أجاب صالح آل الشيخ صاحب الكتاب الذي نحن بصدده نقده بالإيجاب حيث قال: إنَّ من عقائد الوهابية أنَّ النبي حيٌّ في قبره وهذا ما أثبتته ابن تيمية، وإن أنكر البعض ذلك.

قال محمد بن عبد الوهاب:

والذي نعتقه أنَّ رتبة نبينا محمد ﷺ أعلى مراتب المخلوقين على الإطلاق، وأنَّه حي في قبره، حياة برزخية، أبلغ من حياة الشهداء المنصوص عليها في التنزيل، إذ هو أفضل منهم بلا ريب، وأنَّه يسمع سلام المسلم عليه، وتسبب زيارته...^١

وقال عبد اللطيف آل الشيخ:

بل هو حيٌّ في قبره تعرض عليه صلاة أمته، وقد "حرَّم الله على الأرض أن تأكل أجساد الأنبياء"، ومع ذلك فهو ﷺ في الرفيق الأعلى، وهو أقرب الرسل من ربه، وأرفعهم درجة لديه، ولروحه اتصال بجسده الشريف، لا يعلم كنهه وحقيقته ومقداره إلاَّ الذي خلق ووهب وتفضَّل وأعطى، وهو اللطيف الخبير.^٢

فما دام النبي ﷺ حيٌّ في قبره الشريف يسمع الكلام ويرد السلام وتعرض عليه أعمال أمته، كما صرَّح بذلك غير واحدٍ من علمائكم، فكيف لا يكون شفيعاً في قبره؟ وقد ورد في الصحيح عندكم: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ».^٣ وقد قال الالباني؛ أنَّه حديث حسن الاسناد^٤ وفي السلسلة الصحيحة قال عنه صحيح.^٥

١. الدرر السنية في الأجوبة النجدية، ج ١، ص ١٤٥.

٢. مصباح الظلام، ص ٣١٩.

٣. سنن أبي داود، ج ٢، ص ١٦٩.

٤. التوسل أنواعه وأحكامه، ٦٠.

٥. السلسلة الصحيحة، ج ٥، ص ٣٣٨؛ انظر صحيح أبي داود، ج ٦، ص ٢٨١.

إذن بعد هذا كله لا يبقى عذرا لآل الشيخ (الكاتب) من القول بأن النبي ﷺ لا يشفع، بل هو يسمع الكلام ويرد السلام ويشفع ويستغفر لمن زاره. ثم إن هذا الكاتب وكما ترى كرر القول بأن أهل السنة أجمعوا ولم نجد هذا الإجماع إلا في ذهن الكاتب والوهابية.

سادساً: الشيطان يتمثل بصورة الأنبياء

سعى الكاتب إلى تأييد رأيه بعدم الجواز من خلال الطعن بالأنبياء والأولياء وعباد الله الصالحين وذلك بأن نسب إليهم أن الشيطان والجن يتمثل بهم مستدلاً بكلام لابن تيمية حيث قال:

إن أعظم فتن الشياطين هي الشرك، وبابه القبور حيث يظهر عمل شياطين الجن من تمثل بصورة المقبور، وتكليم الحاضرين، وربما أجاب سؤالاً، وغير ذلك... ومما يتفرع عما أسلفت ما ذكره الشيخ العلم تقي الدين ابن تيمية في الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح (ج ١، ص ٣٢٢): «والشيطان إنما يضل الناس ويغويهم بما يظن أنهم يطيعونه فيه، فيخاطب النصارى بما يوافق دينهم، ويخاطب من يخاطب من ضلال المسلمين بما يوافق اعتقاده، وينقله إلى ما يستجيب لهم فيه بحسب اعتقادهم،... وإذا كان يقول: أنا المسيح أو إبراهيم أو محمد، فغيرهم بطريق أولى»^١.

انظر أخي المسلم إلى هؤلاء القوم كيف يتناولون على الساحة المقدسة لرسول الله ﷺ والأنبياء عليهم السلام وجميع الصالحين وينسبون إليهم تمثل الشيطان في أشكالهم إثمهم ليقولون قولاً «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا»^٢.

١. هذه مفاهيمنا، ص ١٤٩-١٥٠؛ انظر الجواب الصحيح، ج ٢، ص ٣٢٤.

٢. سورة مريم، الآية ٩٠.

فكيف يتمثل الشيطان بمن اصطفاهم الله لرسالته وسجد لهم ملائكته، والنبي يقول: ﴿مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَكَأَنَّمَا رَأَى فِي الْبَقِظَةِ؛ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَأَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَمَثَّلَ بِي﴾^١.

وهذا الحديث صريح بأن الشيطان لا يمكن أن يتمثل بشخص النبي الأكرم ﷺ، بل ولا في أحد من الأنبياء والصالحين عليهم السلام.

ولم يختص الجواب عن هذا الإشكال بالمذهب الإمامي فأنت وأنتم يا آل الشيخ في غير هذا الكتاب تقول:

الروح شكلها شكل الجسد؛ يعني بمعنى لو فصلت روحك عنك صارت الصورة واحدة، يكون الجسد الجثمان، والروح مخلوق، الله أعلم بحقيقتها لكن من حيث الصورة واحدة. ويدل عليه أن النبي ﷺ قال: «من رأى في المنام فقد رأى فإن الشيطان لا يتمثل بي»، ومعلوم أن الراي للنبي ﷺ في المنام إنما يرى روحه؛ لأن جسده مدفون، وإذا كان رأى روحه فإنه يرى روحه على صورة جسده الذي كان يعيش في الدنيا بروحه وجسده^٢.

فعلى زعمكم يا آل الشيخ لو أن النبي الأكرم ﷺ ردّ السلام على الزائر له وهو في قبره يكون الشيطان هو الذي ردّ السلام، ما لكم كيف تحكمون، وهل لديكم عقل به تفكرون، أم عطلم عقولكم فلا تفهمون؟! ولم يكتب الكاتب بهذا الكلام فاردف قائلاً: «فروا الأنبياء في المنام حق، وأما رؤية الميت في اليقظة فهذا جني تمثّل في صورته»^٣.

١. سنن ابن ماجه، ج ١١، ص ٣٧٩.

٢. إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، ج ١٤، ص ١١.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٥٠.

أقول: ثبت أن الأنبياء لا يتمثل في صورتهم الشيطان سواء في حياتهم أو بعد مماتهم فلا نزيد على الكلام ما يطيل البحث على القارئ، والكلام في الميت غير الأنبياء والأوصياء والمتقين، فيمكن أن يقال إن الشيطان يتمثل بالمنافقين، وقليل الأيمان. واخيراً إليك ما جاء في سنن الترمذي قال:

حدثنا أحمد بن أبي (عبيد الله) السلمي البصري - ثقة - حدثنا يزيد بن زريع، ثنا سعيد، عن قتادة، عن محمد بن سيرين، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: الرُّؤْيَا ثَلَاثٌ فَرُؤْيَا حَقٌّ وَرُؤْيَا يُحَدِّثُ بِهَا الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَرُؤْيَا تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ فَمَنْ رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَقُمْ فَلْيَصَلِّ وَكَانَ يَقُولُ يُعْجِبُنِي الْقَيْدُ وَأَكْرَهُ الْغُلَّ الْقَيْدُ ثَبَاتٌ فِي الدِّينِ وَكَانَ يَقُولُ مَنْ رَأَى فَإِنِّي أَنَا هُوَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ أَنْ يَتَمَثَّلَ بِي وَكَانَ يَقُولُ لَا تُقْصِرِ الرُّؤْيَا إِلَّا عَلَى عَالِمٍ أَوْ نَاصِحٍ. قال أبو عيسى: هذا حديث حسن صحيح.^١

سابعاً: مسألة المخلوقين هل هي من الشفاعة؟

وبعد كل ما قدمنا من الايرادات على الكاتب نجده يخلط بين أمور ترتبط بالأخلاق والتوكل على الله وبين أمور عقائدية ترتبط بالتوحيد، وهل أن الشفاعة شرك أم أمثها جائزة حيث يقول:

وفي النهي عن مسألة المخلوقين أحاديث كثيرة صحيحة، وقد بايع النبي ﷺ جماعة من أصحابه على أن لا يسألوا الناس شيئاً منهم: أبو بكر الصديق وأبو ذر وثوبان، وكان أحدهم يسقط سوطه أو خطام ناقته فلا يسأل أحداً أن يناوله إياه. ثم قال ابن رجب: واعلم أن سؤال الله عز وجل دون خلقه هو المتعين؛ لأن السؤال فيه إظهار الذل من

١. سنن الترمذي، ج ٨، ص ٢٤٣؛ انظر: الأحكام الشرعية الكبرى، ج ٤، ص ٢٥٩.

السائل والمسكنة والحاجة والافتقار، وفيه الاعتراف بقدره المسؤول على دفع هذا الضرر ونيل المطلوب، وجلب المنافع ودرء المضار. ولا يصح الذل والافتقار إلا لله وحده لأنه حقيقة العبادة، وكان الإمام أحمد يقول: اللهم كما صنت وجهي عن السجود لغيرك فصنه عن المسألة لغيرك.^١

لم نجد في كتاب هذه مفاهيمنا موضوعية، بل نجده يقفز من موضوع الى آخر ويخلط بين المواضيع وها هو يأخذ موضوع أخلاقي المقصود منه الترهيب من سؤال الناس أموالهم بلا حاجة طمعاً فيها، والانتكال على الله في كل شيء ويهجم على العلوي المالكي ويطعن عليه مع أنه أحق بالظعن فيه، فإن سؤال الأب لولده الماء لا يعد شركاً وسؤال المريض الطبيب ان يشفيه من علته لا يُعد شركاً فكيف خلط من يدعي العلم بين هذه الامور وبين ما نحن فيه.

فهل يعتبر الاقتراض والذي هو سؤال الغير شركاً؟

ثم انظر إلى هذا الرجل الذي أصيب ماله بالهلاك وجاء مستغيثاً برسول الله ﷺ أن يدعو الله في أن يمطرهم، وهو يخطب على المنبر، فلم يقل له ﷺ: عليك أن تدعو الله أنت لأن الله يقول: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^٢ وكذا لم يقل له ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^٣؛ لأن هاتين الآيتين لا تنفيان سؤال الغير والاستغاثة بالأنبياء، وذكر الشيء لا ينفي ما عداه كما هو مقرر في الأصول.^٤ وقد تقدم أن النبي ﷺ حي في قبره، كما أخبر وجاءنا في الحديث الصحيح، وعلماء أهل السنة والجماعة ذكروا هذا الحديث في أبواب صلاة الحاجة من مصنفاتهم، ولم يقل

١. هذه مفاهيمنا، ص ١٥٣.

٢. سورة البقرة، الآية ١٨٦.

٣. سورة الغافر، الآية ٦٠.

٤. انظر الإغاثة، ص ٢٠.

أحد منهم إياكم أن تدعوه فإنه شرك، بل حثوا الأمة على الدعاء به تطبيقاً لسنة النبي ﷺ، والمستغيث منا الآن برسول الله ﷺ يعرف أن النبي ﷺ حي في قبره يسمع سلام المسلمین عليه ويرد عليهم وتعرض عليه أعمال أمته، فإذا وقف الإنسان منا على قبره ﷺ فقال: يا رسول الله جئتك مستغفراً من ذنبي مستغيثاً بك إلى ربي فاعف عني وأدع الله أن يغفر لي ذنوبي وإسرافي في أمري.

لم يكن ذلك شركاً ولا كفراً باتفاق غير المتعصبين، وخصوصاً إن علمت أن الإمام النووي حض على مثل هذه الصيغة^١ ونقله عن علماء الشافعية، وأن ابن حجر العسقلاني يقول كما في ديوانه بخط القلم:

بجاهك أتقي فصل القضاء	نبي الله يا خير البرايا
جنته يداي يا رب الحباء	وأرجو يا كريم العفو عما
لنعلك وهو رأس في السخاء	فكعب الجود لا يرضى فداء
لمثلي منك جائزة الشاء	وسن بمدحك ابن زهير كعب
إلى دار النعيم بلا شقاء	فقل يا أحمد بن علي اذهب

فإن قال قائل في هذين الدليلين: هذه الاستغاثة جائزة في حياته فقط.

قلنا: أنت لا تميز الاستغاثة بغير الله مطلقاً، وتصف المستغيث بالشرك في أمر أقل ما يقال فيه: أمر مختلف فيه، وتدعي أن هذا من صلب العقيدة.^٢

◆ النتيجة

- ١- إن الشفاعة أمر حتمي وثابت للأنبياء والأولياء والصالحين في حياتهم وبعد مماتهم في الدنيا والآخرة.
- ٢- إن النبي ﷺ حي في قبره يسمع الكلام ويرد السلام.

١. المجموع، ج ٨، ص ٢٧٤.

٢. الإغاثة، ص ٢٠-٢٢.

- ٣- إنَّ دعاء الأنبياء مستجاب؛ لأنَّه لا يكون إلَّا بإذن الله تعالى وقد أعد الله للنبي الخاتم ﷺ دعوة مستجابة يوم القيامة.
- ٤- إنَّ الشيطان لا يمكن أن يتمثَّل بصورة الأولياء والمؤمنين والأنبياء من باب أولى.
- ٥- إنَّ مسألة سؤال المخلوقين لا يُعد شركاً.

◆ المصادر

* القرآن الكريم

١. أحكام القرآن: ابن العربي، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، لبنان: دار الفكر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى.
٢. أحكام القرآن: أبو بكر أحمد بن علي الرازي الجصاص، تحقيق: محمد القمحاوي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٥ ق.
٣. أحكام الشرعية الكبرى: أبو محمد عبد الحق الأشبيلي، تحقيق أبو عبد الله حسين بن عكاشة، الرياض: مكتبة الرشد ١٤٢٢ ق.
٤. أصول الإيمان: محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: باسم فيصل الجوابره، الرياض: جامعة الإمام محمد بن سعود.
٥. الاعتقادات في دين الإمامية: الشيخ الصدوق، تحقيق: عصام عبد السيد طباعة، دار المفيد، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق.
٦. الإغاثة: حسن بن علي السقاف، عمان - اردن: مكتبة الإمام النووي، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق.
٧. الأمل في تفسير كتاب الله المنزل: الشيخ ناصر مكارم الشيرازي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، الطبعة الأولى، ٢٠٠٧ م.
٨. بحار الأنوار: العلامة محمد باقر المجلسي، إخراج وتنظيم: كاظم المراد خاني، مؤسسة الطور للنشر المطبعة، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق.
٩. التبيان في تفسير القرآن: للشيخ الطوسي، مكتب الاعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٢٠٩ ق.
١٠. التعريفات: علي بن محمد بن علي الجرجاني، تحقيق: إبراهيم الأبياري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ ق.
١١. تفسير الثعلبي: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي النيسابوري، تحقيق: أبي محمد بن عاشور، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق.
١٢. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر بن الحسين الرازي، بيروت: دار إحياء التراث.
١٣. تفسير الواحدي: الواحدي، تحقيق: صفوان عدنان داودي، بيروت: دار القلم، الطبعة الأولى.
١٤. تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل: محمد بن الطيب الباقلاني، تحقيق: الشيخ عماد الدين أحمد حيدر، الطبعة الثالثة، بدون مكان.

١٥. تنزيه الأنبياء: الشريف المرتضى، بيروت - لبنان: دار الأضواء، الطبعة الثانية، ١٤٠٩ ق.
١٦. التوسل أنواعه وأحكامه: محمد ناصر الدين الالباني، الطبعة الثالثة، بيروت: المكتب الاسلامي.
١٧. جامع البيان: ابن جرير الطبري، تقديم: الشيخ خليل الميس، ضبط وتوثيق وتخريج: صدقي جميل العطار، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ ق.
١٨. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح: احمد بن عبد الحلیم بن تيمية، تحقيق: علي حسن ناصر، عبدالعزيز إبراهيم العسکر، حمدان محمد، الرياض: دار العاصمة، الطبعة الأولى، ١٤١٤ ق.
١٩. الدرر السنوية في الأجوبة النجدية: علماء نجد الأعلام من عصر الشيخ محمد بن عبد الوهاب إلى عصرنا هذا، دراسة وتحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، الطبعة السادسة، ١٤١٧ ق.
٢٠. السلسلة الصحيحة (المختصرة): محمد ناصر الدين الالباني، الرياض: مكتبة المعارف.
٢١. سنن أبي داود: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: دار الفكر.
٢٢. شرح عقيدة الطحاوي: المسمى بلتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، للإمام أبي جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الأزدي الطحاوي، شرحها: الشيخ صالح بن عبد العزيز آل الشيخ، الطبعة الأولى.
٢٣. شرح مسند أبي حنيفة: ملا علي القاري، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.
٢٤. صحيح أبي داود: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني، تحقيق: محمد ناصر الدين الالباني، الكويت: مؤسسة غراس للنشر والتوزيع.
٢٥. صحيح البخاري: محمد بن إسماعيل، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بيروت: دار طوق النجاة، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق.
٢٦. صحيح مسلم: مسلم بن الحجاج، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٢٧. الطرائف: السيد بن طاووس، قم: خيام: الطبعة الأولى.
٢٨. في ظلال التوحيد: الشيخ جعفر السبحاني، معاونية شؤون التعليم والبحوث الإسلامية في الحج، الطبعة الأولى، ١٤١٢ ق.
٢٩. الكليات: أبي البقاء ايوب بن موسى الحسيني الكفوي، تحقيق: عدنان درويش - محمد المصري، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٩ ق.
٣٠. مجمع البيان: الطبرسي، تحقيق وتعليق: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين، بيروت - لبنان: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٥ ق.
٣١. المجموع: محيي الدين النووي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى.

٣٢. مصباح الظلام: عبد اللطيف آل الشيخ، دراسة وتحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن إبراهيم الزبير آل حمد، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الأولى، ١٤٢٤ق.
٣٣. الميزان في تفسير القرآن: محمد حسين الطباطبائي، جماعة المدرسين، الطبعة الأولى.
٣٤. النص والإجتihad: السيد عبد الحسين شرف الدين العاملي، تحقيق وتعليق: أبو مجتبي، قم: سيد الشهداء عليه السلام، الطبعة الأولى.
٣٥. هذه مفاهيمنا: صالح بن عبد العزيز آل الشيخ، مكتبة الهدى المحمدي، الطبعة الأولى، ١٤٢٩ق.